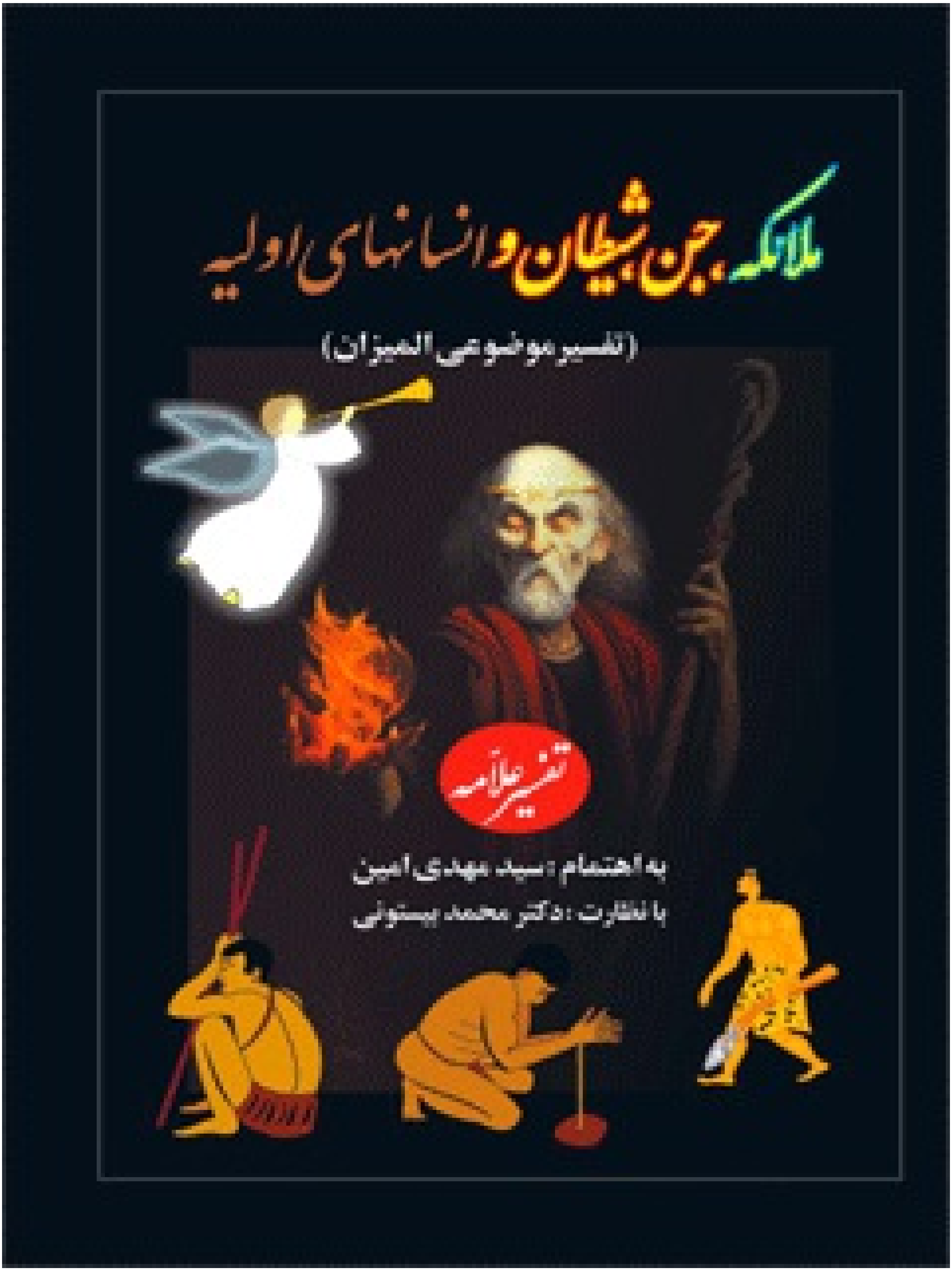

ملائکه، جن، شیطان و انسانهای اولیه
(تفسیر موضوعی المیزان)
تفسیر علامه
به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سیدمهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

فهـــرست مطـالـب

فهرست مطالب
(۴۸۰)
موضوع صفحه

(۴۸۱)

فهرست مطالب
موضوع صفحه

(۴۸۲)

فهرست مطالب

فهـرست مطالـب

(۴۸۶)

موضـوع صفحـه

(۴۸۷)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۸۸)

فهـرست مطالـب

فهـرست مطالـب

(۴۹۲)

موضـوع صفحـه

(۴۹۳)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۹۴)

فهـرست مطالـب

سـری کتاب‌هـای «تفسیـر موضوعـی المیـزان» شمـا را با موضوعات زیر آشنا می‌سازد:

۱ـ آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین و پایان دنیا و ستارگان و ماه و خورشید، همچنین شرح آیات الهی در طبیعت و عوامل حیات.

۲ـ خلقت‌اولیه و برنامه‌های‌اولیه فطری‌و تکوینی‌برای‌جریان‌اعمال،ادراکات‌وهدایت‌انسان‌وجوامع‌انسانی.

(۴۹۷)

۳ـ توحید، امر و خلق، تدبیر و تقدیر، قضا و سنت‌های الهی، امتحان و آزمـایش‌هـای الهـی.

۴ـ ملائکـه، جن و شیطان ـ شامل شناختی از ملائکه و جن و شیطان و ماهیت و وظایف آن‌ها.

۵ـ جـریـان‌هـای تـاریخـی از آفـریـنـش انسـان تــا ظهـــور اســلام.

۶ـ اسلام، حرکت نهایی وراثت زمین ـ شامل جریان ظهور آخریـن پیامبر الهی و پیـام او.

۷ـ تمـدن و قوانین جامعه صالـح و موعود اسلامی ـ شامل تعلیمات روحانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظام اسلام.

۸ ـ اصول تربیت و خانواده اسلامی ـ شامل قوانین تربیتی و دستورات زندگی خانوادگی اسلام.
۹ ـ مراحل بعدی حیات تا لقاء اللّه ـ شامل شناختی از مرگ، برزخ، قیامت، دوزخ، بهشت و بازگشت به اللّه
۱۰ ـ بسیاری از مهارت‌های زندگی نظیر تغذیـه، مدیریـت، اقتصـاد و جامعه‌شنـاسـی.
(۴۹۸)

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـةِاللّهِ فِی‌الاْرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاْرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـرَّ فی غَیْبَتِـکَ وَ فِراقِـکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۴)

متن تائیدیه حضرت آیةاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
قرآن کریـم ایـن بزرگ‌تریـن هـدیه آسـمانی و عـالی‌ترین چراغ هـدایت که خداونـد عـالم به وسیله آخرین پیـامبرش برای بشـریت فروفرسـتاده است؛ همواره انسان‌ها را دسـتگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هسـتند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کننـد بیشتر بهره می‌گیرنـد. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشـیدن، فهمیدن، شـناختن اهداف آن شکـل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریـافت و عمل انسان‌ها به دسـتورالعمل‌های آن، سـطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسـهیل و روان و آسـان کردن این ارتبـاط انجام می‌گیرد هرکـدام به نوبه خود ارزشـمند است. کارهای گوناگونی که دانشـمند محترم جناب آقـای دکـتر بیسـتونی برای نسـل جوان در جهت این خـدمت بزرگ و امکـان ارتبـاط بهتر نسـل‌جوان بـاقرآن انجام‌داده‌انـد؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.
توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تائیدیه حضرت آیهًاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن‌تأییدیه حضرت آیهًاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

(۸)

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و

مقدمه ناشر (۹)

مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث

(۱۰) ملائکه

موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

مقــدمــه مــؤلــف

إِنَّـــهُ لَقُـــرْآنٌ کَـــرِیـــمٌ

فـــی کِتـــابٍ مَکْنُـــونٍ

لا یَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــرُونَ

این قـرآنـی اسـت کـریـم

در کتـــابـــی مکنـــون

که جز دست پـاکـان و فهـم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتـاب به منزله یـک «کتـاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخـاب و تلخیـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصلـی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر (۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از اواخـر ســال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتــه، و با توفیق الهی در لیالی مبـارکه قدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسـری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشــن داشتــه باشنــد.

مقدمه مؤلف (۱۳)

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مـدون و مشـخص نـداشتیم بلکه به انـدازه مطالب متعـدد و متنوعی که شـنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سـرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشـکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسـرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسـی این تفسیر گرانمایه بود. لـذا این ضـرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعــارف در دستــرس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلــدات گــردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

(۱۴) ملائکه

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن

مقدمه مؤلف (۱۵)

پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔ‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) ملائکه

بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان

وقتی صحبت از «فرشته» به میان می‌آید، تصویر کودکی معصوم یا دختر جوانی با پر و بال رنگین که در طاق و رواق کلیساها و تابلوهای نقاشان رسم شده، به ذهن انسان خطور می‌کند.

وقتی از «جن» صحبت می‌شود، آن‌چه که در ذهنیت ما جا گرفته، موجودات شرور و گاهی بسیار ریز و غیرقابل رؤیتی است که از نقل قول بچه‌های ترسو، قصه‌های مادربزرگ‌ها، رمال‌ها و جن گیرها تصویر یافته است.

و وقتی از «شیطان» صحبت می‌شود، بلافاصله تصاویر کتاب‌های قدیمی در ذهن آدم مجسم می‌شود که شیطان را در هیئت غول بدقیافه و کریهی با شاخ‌های تیز در دو طرف سر نشان می‌دادند. سابقه تاریخی این تصویرها به ادوار شرک و جاهلیت انسان برمی‌گردد، که مجسمه‌های چنین غول با شاخ و دم را به خاطر رهایی از

بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان (۱۷)

شرور و حوادث بد پرستش می کردند.

بـررسی معـارف قـرآن در این زمینه

آن‌چه را که معارف قرآن در این زمینه به‌دست می‌دهد، به‌طور مشخص در قسمت‌های مختلف این کتاب ملاحظه خواهید فرمود. با توجه به طبقه‌بندی‌هایی که شده، ماهیت وظایف و آثار اعمال این موجودات تبیین می‌شود.

آن‌چه که لازم است، اضافه شود این است که در موقع خواندن و اندیشه کردن در این کتاب، آن ذهنیات بدوی و جاهلی و تصاویر کلیسایی و نقاشی‌ها را باید از مغز خارج کرد، و با حقایقی که خدای آفریننده جهان بیان فرموده، اندیشه نویی آغاز کرد. و چه بهتر که دانشمندان علوم نیز این حقایق را اساس قرار دهند و نظرات و تئوری‌های علمی خود را بر این مبانی تنظیم کنند.

دانش امروز پی به عوامل جدیدی می‌برد که غیب بودن آن‌ها را قبول دارد، مانند:

(۱۸) ملائکه

امواج صوتی، رادیویی، نوری، نیروی جاذبه و امثال آن. با این‌که این عوامل دیده نمی‌شوند ولی همه مردم، آثار آن‌ها را احساس می کنند. نام گذاری امواج فوق‌الذکر به خاطر شباهت حرکت آن‌ها به موج صورت گرفته، و دیگران را براساس شناخت قبلی از نیروهای دیگر، نیرو نامیده‌اند. ولی قدر مسلم این است که:

ـ اولاً، این عوامل وجود دارند،

ـ ثانیا، این عوامل دیده نمی‌شوند و در غیب هستند،

ـ ثالثا، آثار فعالیت و جریان این عوامل در زندگی روزمره انسان‌ها و جهان هستی مشهود است. برخی از آن‌ها گفتار و تصویر ما را ثبت و ضبط می کنند و با سرعت غیرقابل تصوری آن را حرکت می‌دهند. و برخی بدون کوچک‌ترین تخلفی از وظیفه خود میلیاردها میلیارد سال است که کرات آسمانی را حفظ و حرکت منظم آن‌ها را تنظیم می‌نمایند.

بررسی معارف قرآن در این زمینه (۱۹)

اگر این مفاهیم را با مطالب کتاب و شرحی که خداوند سبحان راجع به این عوامل در قرآن کریم بیان فرموده، مقایسه کنیم، چه‌قدر ساده می‌توان ذهنیت فرشتگان تصویرها و دختران بالدار نقاشان یا مجسمه‌های شیطان را از ذهن زدود و جای آن را با چنین حقایقی پر کرد. (رجوع شود به فصل ۵، وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او، و هم‌چنین فصل ۱، در مورد ماهیت و وظایف ملائکه.)

چـرا این عـوامل را نمی‌بینیم؟

انسان ذات اشیاء را نمی‌بیند بلکه اگر نور به یک شیء برخورد کند، فقط تصویر آن از طریق چشم به مغز منتقل می‌شود، و اگر شدت نور بیشتر یا کمتر از توانایی چشم

(۲۰) ملائکه

باشد چیزی دیده نمی‌شود، و یا در حالی که فرکانس رادیویی با سرعت سرسام آور معادل ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر در ثانیه پخش می‌شود، گوش انسان بیشتر از فرکانس ۶۰ تا ۴۰۰۰ را نمی‌شنود. پس در حالتی این نیروها و عوامل می‌توانند، برای چشم و گوش ما قابل درک باشند که آن‌ها را محدود سازیم، و به حد و فرکانس ابزار ادراکات خودمان برسانیم و یا ابزار ادراکات خودمان را آن‌قدر قدرت بخشیم که به حد و فرکانس آن‌ها برسد.

دلیل این‌که ما این عوامل اداره کننده امور جهان آفرینش و حیات انسان را نمی‌بینیم، همین محدودیت است. اگر روزی این محدودیت از بین برود و یا انسان از بدن خود و محدودیت‌های این جسم مادی خارج شود، بسیاری از نادیدنی‌ها برای او قابل رؤیت خواهد بود.

چرا این عوامل را نمی‌بینیم؟ (۲۱)

آثار عمل ملائکه

اگر از کلمه «فرشته» استفاده نکنیم و به جای آن از کلمه «ملک و ملائک» استفاده کنیم، بهترمی‌توانیم مفهوم قدرت و سلطنت و حکومتی را که در آن وجود دارد، حس کنیم.

قرآن کریم، عواملی را که جهان را می‌گردانند، ملائکه می‌نامد. قرآن ملائکه را واسطه‌های تدبیر و رسولانی می‌نامد که قدرت اقدام و سرعت حرکت آن‌ها برای ما قابل تصور نیست.

ما اصرار نداریم از کلمات نیرو و امواج و غیره که تعریف پیش ساخته‌ای برای ما دارند استفاده کنیم، بلکه می‌خواهیم مفاهیم این عوامل و اسباب را در ذهن خواننده به‌وجود آوریم.

(۲۲) ملائکه

آن‌چه درباره «جن» و «شیطان» باید اضافه کرد، این است که در مقابل عواملی مانند ملائکه‌که‌حرکت و کارآن‌هادرخدمت‌انسان و سیرکمالی‌زندگی‌وسعادت‌اوست، عواملی مخالف وجود دارد که ماهیت و ذات جداگانه‌ای دارند و از مواد دیگری به‌وجود آمده‌اند. این‌عوامل در خلاف جهت منافع‌انسان عمل می‌کنند، لکن دخالتی در اداره جهان یا قدرتی در برهم زدن نظام آن ندارند، باید ذهنیت خودمان را در مورد آن‌ها نیز تغییر دهیم و براساس‌محتوای کتاب حاضر شناخت جدیدی از آن‌ها به‌دست آوریم.

سید مهدی امین

و من اللّه التوفیق

آثار عمل ملائکه (۲۳)

فصل اول:ماهیت و وظایف ملائکه

ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن‌ها

«لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ!» (۶ / تحریم)

ملائکه خلقی از مخلوقات خدایند، دارای ذواتی طاهره و نوریه، که اراده نمی‌کنند، مگر آن‌چه خدا اراده کرده باشد، و انجام نمی‌دهند مگر آن‌چه او مأمورشان کرده باشد،

(۲۴)

همچنان‌که فرمود: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ - از او در سخن پیشی نمی‌گیرند، و هم به دستوراتش عمل می‌کنند.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

و به همین جهت در عالم فرشتگان جزا و پاداشی نیست، نه ثوابی و نه عقابی و در حقیقت ملائکه مکلف به تکالیف تکوینی‌اند. تکالیف تکوینی ملائکه به‌خاطر اختلافی که در درجات آنان هست، مختلف است:

«وَ ما مِنّا اِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ - هیچ یک از ما نیست مگر آن که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات)

«وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا ـ ما نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگار تو، که پشت و روی هستی ما از اوست.» (۶۴ / مریم)

جمله «لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ ـ خدای را در آن‌چه فرمانشان می‌دهد، نافرمانی

ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن‌ها (۲۵)

نمی‌کنند.» (۶/تحریم) ناظر به این است که این فرشتگان ملتزم به تکلیف خویشند. و جمله «یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.» (۵۰/نحل) ناظر به این است که عمل را طبق دستور انجام می‌دهند.

ملائکه محض اطاعتند و در آن‌ها معصیت نیست. ملائکه نه در دنیا عصیان دارند، نه در آخرت.

تکلیف ملائکه از سنخ تکلیف معهود در مجتمع بشری ما نیست. در جامعه بشری اگر مکلف، موجودی دارای اختیار باشد، و به اختیار خود اراده تکلیف کننده را انجام بدهد، مستحق پاداش می‌شود و اگر ندهد سزاوار عقاب می‌گردد، یعنی هم فرض اطاعت هست و هم فرض معصیت. اما در بین ملائکه که زندگی‌شان اجتماعی نیست و اعتبار در آن راه ندارد، تا فرض اطاعت و معصیت هر دو در آن راه داشته باشد، تکالیف هم معنای دیگری دارد. (۱)

(۲۶) ملائکه

وجود غیرجسمانی ملائکه

«جاعِلِ الْمَلئِکَةِ رُسُلًا اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ....» (۱ / فاطر)

ملائکه موجوداتی هستند که در وجودشان منزه از ماده جسمانی‌اند، چون مادّه جسمانیّت در معرض زوال و فساد و تغییر است و نیز کمال در ماده تدریجی است، و از

۱- المیـــزان ، ج: ۳۸ ص: ۳۱۹.

وجود غیرجسمانی ملائکه (۲۷)

مبدأ سیر و حرکت می‌کند، تا به تدریج به غایت کمال برسد. و ای بسا در بین سیر و حرکت به موانع و آفاتی برخورد و قبل از رسیدن به حد کمالش از بین برود، و ملائکه این‌طور نیستند.

از این بیان روشن می‌شود، این‌که در روایات سخن از صورت و شکل و هیئت‌های جسمانی ملائکه رفته، از باب تمثل است، و خواسته‌اند بفرمایند: فلان فرشته طوری است که اگر اوصافش با طرحی نشان داده شده، به این شکل درمی‌آید، و به همین جهت انبیاء و امامانی که فرشتگانی دیده‌اند، برای آنان به آن صورت که نقل کرده‌اند، مجسم شده‌اند، وگرنه ملائکه به صورت و شکل درنمی‌آیند.

آری فرق است بین تمثل و شکل‌گیری: تمثل ملك به صورت انسان، معنایش این است که ملك در ظرف ادراك آن کسی که وی را می‌بیند، به صورت انسان درمی‌آید، در

(۲۸) ملائکه

حالی که بیرون از ظرف ادراك او واقعیت و خارجیت دیگری دارد، و آن عبارت است از صورتی ملکی.

به خلاف تشکل و تصور، که اگر ملك به صورت انسان متصور و به شکل او متشکل شود، انسانی واقعی می‌شود، هم در ظرف ادراك بیننده، و هم در خارج آن ظرف و چنین ملکی هم در ذهن ملك است، و هم در خارج، و این ممکن نیست.

خدای سبحان این معنا را که برای تمثل کردیم، تصدیق دارد و در داستان مسیح و مریم می‌فرماید: «فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا ـ ما روح خود را نزد او فرستادیم، پس برای او به صورت بشری تمام عیار ممثل شد.» (۱۷ / مریم)

و اما این که در سر زبان‌ها افتاده که می گویند: (ملک جسمی است لطیف، که به هر شکل درمی آید جز به شکل سگ و خوک، و جن جسمی است لطیف، جز این که جن به هر

وجود غیرجسمانی ملائکه (۲۹)

شکلی درمی آید حتی شکل سگ و خوک) مطلبی است که هیچ دلیلی بر آن نیست، نه از عقـل و نه از نقـل. (۱)

شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن

«لَوْ ما تَأْتینا بِالْمَلائِکَهِ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ. ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَـهَ اِلّا بِالْحَـقِّ!» (۷ و ۸/ حجر)

کفار به رسول خدا گفتند: چرا ملائکه را برای ما نمی آوری؟ اگر راست می گوئی و

۱- المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۲۰.

(۳۰) ملائکه

اگر پیغمبری، ملائکه را بیاور تا بر صـدق دعوتت شـهادت دهند. آیه فوق جواب از اقتراح و درخواست ایشان است و حاصل جواب این است که سـنت الهی بر این جریان یافته که ملائکه را از چشم بشر بپوشاند، و در پشت پرده غیب نهان دارد، و با چنین سنتی اگر به‌خاطر پیشـنهاد و اقتراح ایشان ملائکه را نازل کند، قهرا آیتی و معجزه‌ای آسـمانی خواهد بود، و از آثار و خواص معجزه این است که اگر به خاطر پیشـنهاد مردمی صورت گرفته باشد و آن مردم پس از دیدن معجزه پیشـنهادی خود باز ایمان نیاورند، دچار هلاک و انقراض شوند و چون این کفار کفرشان از روی عناد است، قهرا ایمان نخواهند آورد و در نتیجه هلاک خواهنـد شد.

اگر خداونـد ملائـکه را در چنیـن زمینـه‌ای کـه خـود آنـان معجزه می‌خواهنـد که حـق را روشـــن و بـاطـل را محـو ســازد، نـازل فـرمـاید، نـازل می کند، اما کاری که ملائکه

شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن (۳۱)

بـه منظـور احقـاق حـق و ابطـال باطـل در چنیـن حـال انجـام دهنـد، همیـن اسـت کـه ایشـان را هـلاـک کننـد، و نسلشـــان را برانـدازنـد.

و اما عالم ملائکه، و ظرف وجود ایشان، عـالـم حـق محض اســت، که هیچ چیزش بـا هیـچ بـاطلی مشـــوب نیســت، هــم چنــان که قـرآن کـریم فرموده: «لاـ یَعْصُونَ اللّهَ مـا اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مـا یُؤْمَروُنَ،» (۶ / تحریم) «بَـلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُـمْ بِـاَمْرِه یَعْمَلُـونَ.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

پـس مقتضـــای ایـن آیـات و آیـات دیگـری کـه در ایـن معنـا هست، ایـن است کـه ملاـئکه فی نفســهم مخلوقـات شـریف و موجودات طاهر و نورانی و منزهی هستند که هیچ نقصـــی در آنـان وجـود نـداشتـه و دچـار شـری و شـقـاوتـی نمی‌شـوند، پس در ظرف وجود آنـان امکـان فسـاد و معصـیت و تقصـیر نیست، و خلاـصه این نظـامی کـه در عالم مـادی ما هست، در عـالم آنان نیست.

(۳۲) ملائکه

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه‌های شـهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می‌خورد، هیـچ راهی به این ظرف و این عالم نـدارد، تنها وقتی می‌توانـد بـدان راه یابـد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قـدم نهـد، و خلاصه پرده مادیت‌شان کنـار رود، آن وقـت اسـت کـه عـالم ملاـئکه را می‌بیننـد، «لَقَـدْ کُنْـتَ فی غَفْلَـهٍ مِـنْ هـذا فَکَشَـفْنا عَنْـکَ غِطـاءَکَ فَبَصَـرُکَ الْیَـوْمَ حَدیـدٌ!» (۲۲ / ق) و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری، آخرت نامیده می‌شود.

ظهـور عـالم ملاـئکه برای مردمی کـه غرق در مـاده هسـتند، موقـوف بر این است که ظرف وجودشـان مبـدل گردد، یعنی از دنیـا به

آخرت منتقل شوند، یعنی بمیرند. اگر در همین دنیا این انتقال برای کسی صورت بندد، ملائکه نیز برای او ظاهر می‌شوند،
شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن (۳۳)
همچنان‌که برگزیدگان از بندگان خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند، در همین دنیا عالم غیب را می‌بینند، با این‌که خود در عالم شهادتند، مانند انبیاء علیهم‌السلام . (۱)

مفهوم تمثل جسمانی ملائکه

«فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا.» (۱۷ / مریم)
۱- المیزان ، ج: ۲۳ ص: ۱۴۵.
(۳۴) ملائکه
روحی که به سوی مریم فرستاده شده بود، به صورت بشر ممثل شد، و معنای تمثل و تجسم به صورت بشر این است که در حواس بینایی مریم به این صورت محسوس شود، وگرنه در واقع باز همان روح است نه بشر. و چون از جنس بشر و جن نبود، بلکه از جنس ملک و نوع سوم مخلوقات ذوی العقول بود، که خدا او را در کتابش وصف نموده، و ملک نامیده، و آن فردی را که مأمور وحی است «جبرئیل» نامیده:
ـ «قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ!» (۹۷ / بقره)
کسی که با جبرئیل دشمن است که چرا قرآن را بر تو نازل کرد، بیهوده دشمن است چون اگر او کرد به اذن خدا کرد.
جای دیگر او را «روح» خوانده:
«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ ـ بگو روح‌القدس آنرا از ناحیه پروردگارت
مفهوم تمثل جسمانی ملائکه (۳۵)
نازل کرد.» (۱۰۲ / نحل)
«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ، عَلی قَلْبِکَ ـ روح الامین آن را به قلب تو نازل کرد.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)
و نیز او را «رسول» خوانده:
«اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ ـ به درستی که آن گفتار رسولی بزرگوار است.»
(۴۰/حاقه)
لذا از همه این‌ها می‌توان فهمید که آن روحی که برای مریم به صورت بشری مجسم شد، همان جبرئیل بوده است، و اگر در آیه مورد بحث «روح» را به خدا نسبت داده و فرمود: «روحمان» به منزله تشریف و احترام بوده است.
در روایات کلمه تمثل بسیار به چشم می‌خورد، ولی در قرآن کریم جز در داستان
(۳۶) ملائکه
مریم و در سوره مریم در آیه «فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا» نیامده، و آیات بعدی که در آن جبرئیل خود را برای مردم معرفی می‌کند، بهترین شاهد است، بر این‌که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بوده نه این‌که‌بشرشده‌باشد،بلکه فرشته‌ای‌بود به‌صورت بشر، و مریم اورا به‌صورت بشر دید.
بنابراین معنای تمثل جبرئیل برای مریم به صورت بشر این است که در حاسّه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این‌که واقعا هم به آن صورت درآمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی صورتی غیر صورت بشر داشت.
پس از آنچه گذشت، روشن گردید که تمثل عبارت است از ظهور چیزی برای انسان به صورتی که انسان با آن الفت دارد، و با

غرضش از ظهور می‌سازد، مانند ظهور جبرئیل برای مریم به صورت بشری تمام عیار، چون مألوف و معهود آدمی از

مفهوم تمثل جسمانی ملائکه (۳۷)

رسالت، همین است که شخص رسول، رسالت خود را گرفته و نزد مرسل الیه بیاید و آنچه را که گرفته از طریق تکلم و تخاطب ادا کند.

(۳۸) ملائکه

هدف وجودی ملائکه

«وَ النّازِعاتِ غَرْقا وَ النّاشِطاتِ نَشْطا... فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرا....» (۱تا۵/نازعات)

از مطلق‌بودن آیه «جاعِلِ الْمَلئِکَةِ رُسُلاً اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،»(۱/فاطر) فهمیده می‌شود که ملائکه خلق شده‌اند، برای همین که واسطه باشند میان خدا و خلق، و برای انفاذ امر او فرستاده شوند. همان امری که در آیه «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ. لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه يَعْمَلُونَ،» (۲۷ / انبیاء) و آیه «يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ،» (۵۰ / نحل) از آن سخن گفته است. بال قرار دادن برای ملائکه اشاره به همین واسطه بودن است.

هدف وجودی ملائکه (۳۹)

پس ملائکه جز واسطه بودن بین خدای تعالی و بین خلق او، و انفاذ دستورات او در بین خلق، پُستی و کاری ندارند. و این بر سبیل تصادف و اتفاق نیست که مثلاً ـ خدای‌تعالی گاهی اوامر خود را به‌دست ایشان جاری سازد، و گاهی مثل همان امر را بدون واسطه ملائکه خودش انجام دهد، خیر، تصادف نیست، چون در سنت خدای تعالی نه اختلافی هست و نه تخلفی، همچنان‌که فرمود: «اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم!» (۵۶ / هود) و «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدیلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْویلاً ـ نه هرگز برای سنت خدا تبدیلی می‌یابی و نه تحویلی!» (۴۳ / فاطر) (۱)

۱- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۸.

(۴۰) ملائکه

موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت

«وَ ما مِنّا اِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ وَ اِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ وَ اِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.»

(۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه‌گانه موقف ملائکه و موقعیت آنان در عالم خلقت را توصیف می‌کنند، و عملی که مناسب خلقت آنان است بیان می‌نمایند، و آن عمل عبارت است از حاضر بودن به خدمت، و در صف ایستادن برای گرفتن اوامر خدای تعالی، و نیز منزه داشتن ساحت کبریائی خدا از شریک و از هر چیزی که لایق به کمال ذات او نیست، ندایی که عقل و وهم بدان دست نمی‌یابند.

موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت (۴۱)

این‌که فرمود: «وَ ما مِنّا اِلاّ ـ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ» معنایش این است که هریک از ما مقامی معین و پستی مشخص داریم، که ما را بدان گمارده‌اند. چون با گمارده شدن دیگر استقلال معنی ندارد و شخص گمارده شده نمی‌تواند از خط مشیی که برایش تعیین کرده‌اند تجاوز کند، ملائکه نیز مجبول بر این هستند که خدا را در آنچه امر می‌کند، اطاعت نموده و او را بپرستند.

این‌که فرمود: «وَ اِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ،» (۱۶۵ / صافات) معنایش این است که ما فرشتگان همواره نزد خدا در صف ایستاده منتظر اوامر او هستیم، تا اوامری که در تدبیر عالم صادر می‌کند، بر طبق خواسته‌اش اجرا کنیم، همچنان‌که از آیه: «لا يَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ

یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ،» (۶/تحریم) نیز این معنااستفاده می‌شود.

این که فرمود: «وَ اِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ،» (۱۶۶ / صافات) معنایش این است که ما

(۴۲) ملائکه

خدای را از آن‌چه لایق ساحت کبریائی او نیست، تنزیه می‌کنیم، هم‌چنان‌که در جای دیگر باز فرموده: «یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ ـ فرشتگان شب و روز خدای را تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند.» (۲۰ / انبیاء) (۱)

وظایف ملائکه در خدمت انسان

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا، فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ!» (۲۸ و ۲۹ / حجر)

۱- المیــــــــــــزان ، ج: ۳۳ ص: ۲۸۳.

وظایف ملائکه در خدمت انسان (۴۳)

ملائکه برای فوز و فلاح انسان کار می‌کنند: یک طایفه از ایشان مأمور حیات‌بخشی و طایفه دیگر مأمور مرگ و طایفه سوم دست در کار رزق، و طایفه چهارم مشغول رساندن وحی‌اند. طایفه‌ای معقبّاتند، طایفه‌ای حفظه، طایفه‌ای نویسنده و هم‌چنین مابقی ملائکه هرکدام مشغول یکی از کارهای بشرند. و این معنی از آیات متفرقه قرآنی هر کدامش از یک گوشه قرآن به چشم می‌خورد، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یــــاری می‌کننـــد.

ملائکه بر حسب غرضی کـه در خلقشان بوده، خاضع برای انسانند آن هم برحسب غرضی که در خلقت انسان بوده، و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی او هستند. (۱)

(۴۴) ملائکه

ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آن‌ها

«عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ماامَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ!» (۶/تحریم)

۱- المیزان ، ج: ۲۳ ص: ۲۳۲.

ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آن‌ها (۴۵)

منظور از غلاظ و شداد این است که ملائکه نامبرده، ملازم آن مأموریتی هستند که خدای تعالی به آنان داده، و غیر از خدا و اوامرش هیچ عامل دیگری از قبیل (رقت، ترحم و امثال آن) در آنان اثر نمی‌گذارد و خدا را با مخالفت و یا رد عصیان نمی‌کنند، و هرچه را مأمور باشند مو به مو اجرا می‌کنند، بدون این‌که چیزی از خود آنان فوت شود و یا به خاطر ضعف و خستگی از مأموریت کم کنند. (۱)

سه وظیفه اصلی ملائکه

۱- المیزان ، ج: ۳۸ ص: .

(۴۶) ملائکه

«وَ النّازِعاتِ غَرْقا. وَ النّاشِطاتِ نَشْطا. وَ السّابِحاتِ سَبْحا. فَالسّابِقاتِ سَبْقا. فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرا» (۱ تا ۵ / نازعات)

به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، فرشتگان در صدور موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آن‌ها به سوی او،

واسطه هستند بین خدا و خلق، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، اسبابی مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده. البته کاربرد اسباب مادی تا وقتی است که مرگ نرسیده و موجود به نشئه دیگر منتقل نشده است، چون بعد از مرگ و انتقال، دیگر اسباب مادی سببیتی ندارند.

۱ ـ وساطت ملائکه در مسأله عود: یعنی حال ظهور نشانه‌های مرگ، و قبض روح، و اجرای سؤال، و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسان‌ها در نفخه صور،

سه وظیفه اصلی ملائکه (۴۷)

و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع میزان‌ها، و رسیدگی به حساب، و سوق به سوی بهشت و دوزخ.

۲ ـ وساطت ملائکه در مرحله تشریع دین: یعنی نازل شدن، و آوردن وحی، و دفع شیطان‌ها از مداخله در آن، و تسدید و یاری دادن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز تأیید مؤمنین، و پاک کردن آنان از راه استغفار و طلب مغفرت کردن از خدا برای آنان.

۳ ـ وساطت ملائکه در تدبیر امور این عالم: با این‌که هر امری برای خود سببی مادی دارد، همین آیات اول سوره فوق‌الذکر که به‌طور مطلق ملائکه را «نازِعات» و «ناشِطات» و «سابِحات» و «سابِقات» و «مُدَبِّرات» خوانده است، دلیل بر این واسطه بودن ملائکه است. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۸.

(۴۸) ملائکه

واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود

«جاعِلِ الْمَلئِکَةِ رُسُلاً اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ.» (۱ / فاطر)

کلمه «مَلائِکِه» جمع مَلَک است، که موجوداتی هستند مخلوق خدا، و واسطه‌هایی بین او و بین عالم مشهود، و همه آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریع کرده، بندگان محترمی هستند که هرگز امر خدا را در هر صورتی که به ایشان بدهد نافرمانی

واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود (۴۹)

نمی‌کنند، به هرچه مأمور شوند، انجام می‌دهند.

بنابراین جمله «جاعِلِ الْمَلئِکَةِ رُسُلاً» اشعار، بلکه دلالت دارد بر این‌که تمامی ملائکه رسولان و واسطه‌هایی بین خدا و خلق اویند، تا اوامر تکوینی و تشریعی او را انجام دهند.

قرآن کلمه «رُسُل» را بر غیر واسطه انبیاء یعنی ملائکه‌ای که واسطه وحی نبودند، نیز اطلاق کرده و از آن جمله فرموده: «حَتّی اِذا جآءَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا ـ تا آن‌که مرگ یکی از شما برسد، در آن موقع فرستادگان ما او را می‌گیرند.» (۶۱ / انعام) (۱)

۱- المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۱۱.

(۵۰) ملائکه

مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه

«جاعِلِ الْمَلئِکَةِ رُسُلاً اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ.» (۱ / فاطر)

کلمه «اَجْنِحَه» جمع جناح است که در طیور به منزله دست از انسان است، و مرغان به وسیله آن پرواز می‌کنند، و به فضا

می‌روند و برمی گردند، و از جایی بـه جـایی دیگـر نقل مکـان می‌دهند.
وجود فرشـتگان نیز مجهز به چیزی است که می‌تواننـد، با آن کاری را بکننـد که مرغان آن کار را با بال خود انجام می‌دهنـد، یعنی ملائکه هم مجهز به جهازی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند، و از هر جایی به هر جایی که
مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه (۵۱)
مأمور باشـد، می‌روند. قرآن نام آن جهاز را جناح (بال) گذاشـته، و این نام‌گذاری مسـتلزم آن نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال مرغان دارنـد، که پوشیـده از پر است. بله، این مقدار از لفظ جناح می‌فهمیم که نتیجه‌ای را که مرغان از بال‌های خود می‌گیرند، ملائکه آن نتیجه را دارند، و اما این‌که چه‌طور آن را دارند، از لفظ جناح نمی‌توان به‌دست آورد.
جمله «اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» صـفت ملائکه است و کلمه «مَثْنی» و کلمه «ثُلاث» و کلمه «رُباع» هر سه الفاظی هسـتند که بر تکرار عدد دلالت دارند، یعنی کلمه «مَثْنی» به معنی دو تا دو تاست، و کلمه «ثُلاث» به معنای سه تا سه تا، و کلمه «رُباع» به معنای چهار تا چهارتا است. کانّه فرموده خداوند بعضی از فرشتگان را دو بال داده و بعضی را سه بال، و بعضی را چهار بال، و جمله «یَزیدُ فِی الْخَلْقِ ـ هر آن‌چه بخواهد زیاد
(۵۲) ملائکه
می کند،» برحسب سیاق خالی از اشاره به این نکته نیست، که بعضی از ملائکه بیش از چهار بال هم دارند. (۱)

طبقه‌بندی ملائکه ـ مشخصات و اسامی

«جـاعِلِ الْمَلئِکَـةِ رُسُـلًا اُولی اَجْنِحَـةٍ مَثْنـی وَ ثُـلاثَ وَ رُبـاعَ.» (۱ / فاطر)
در قرآن کریم مکرر کلمه ملائکه ذکر شده و نام هیچ‌یک از آنان را نبرده مگر
۱– المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۱۱.
طبقه‌بندی ملائکه ـ مشخصات و اسامی (۵۳)
«جبرئیـل» و «میکائیـل» را، و بقیه ملائـکه را بـا ذکر اوصافشـان یـاد کرده ماننـد: «مَلَکُ‌الْمَوْت»، «کِرامُ الْکاتِبین»، «سَـفَرَةٌ کِرامٌ بَرَرَةٌ»، «رَقیب» و «عَتیـد» و غیر این‌ها. از صـفات و اعمال ملائکه که خدای سـبحان در کلامش و به دنبال کلام خدا احادیث ذکر کرده‌اند، یکی این است که ملائکه موجوداتی هسـتند شریف و مکرم، که بین خدای تعالی و این عالم محسوس واسطه‌هایی هستند، به طوری که هیـچ حادثه‌ای از حوادث و هیـچ واقعه‌ای مهم و یا غیرمهم نیست، مگر آن‌که ملائکه در آن دخالتی دارند، و یک یا چند فرشـته موکل و مأمور آنند. اگر آن حادثه فقط یک جنبه داشـته باشد یک فرشـته، و اگر چند جنبه داشـته باشد چند ملک موکل بر آنند. و دخـالتی که دارنـد تنهـا و تنهـا این است که امر الهی را در مجرایش به جریان اندازنـد، و آن را در مسـیرش قرار دهنـد، هم‌چنان‌که قــرآن در این بـاره فرمـوده: «لا یَسْبِقُـونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ!» (۲۷ / انبیاء)
(۵۴) ملائکه
دوم صـفتی که از ملائـکه در قرآن و حـدیث آمـده این است که در بین ملائـکه نافرمـانی و عصـیان نیست، معلوم می‌شود، ملائـکه نفسـیت مسـتقل ندارند، و دارای اراده‌ای مسـتقل نیسـتند، که بتوانند غیر آن‌چه که خدا اراده کرده، اراده کنند، پس ملائکه در هیچ کاری اسـتقلال ندارنـد، و هیـچ دسـتوری را که خدا به ایشان تحمیل کند تحریف نمی‌کنند، و کم و زیادش نمی‌سازند، هم‌چنان‌که فرموده: «لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ـ خدا را در آن‌چه امرشان کند، نافرمانی نمی‌کنند.» (۶ / تحریم)
صفت سوم این‌که ملائکه با همه کثرتی که دارنـد، دارای مراتب مختلفی از نظر بلنـدی و پایینی دارند، بعضـی مافوق بعضـی دیگر، جمعی نسبت بمـادون خود آمرنـد، و آن دیگران مـأمور و مطیع آنـان، و آن‌که آمر است به امر خـدا امر می‌کنـد، و حامل امر خـدا

به‌سوی مأمورین است و مأمورین هم به دستور خدا مطیع آمرند، در نتیجه ملائکه به

طبقه‌بندی ملائکه ـ مشخصات و اسامی (۵۵)

هیچ‌وجه از ناحیه خود اختیاری ندارند، همچنان‌که قرآن کریم فرموده: «وَ ما مِنّا اِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ ـ هیچ‌یک از ما نیست، مگر آن‌که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات) و نیز فرموده: «مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ ـ مطاعی است که در آن‌جا امین هم هست.» (۲۱ / تکویر) و نیز فرموده: «قالُوا ماذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ ـ پرسیدند پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حق گفت.» (۲۳ / سبأ)

صفت چهارم این‌که ملائکه از آن‌جا که هرچه می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هرگز شکست نمی‌خورند، به شهادت این‌که فرمود: «وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ فِی السَّمواتِ وَ لا فِی الْاَرْضِ ـ خدا هرگز چنین نبوده که چیزی در آسمان‌ها و زمین او را عاجز کند.» (۴۴ / فاطر) و از سوی دیگر فرموده: «وَ اللّهُ غالِبٌ عَلیآ اَمْرِه ـ خدا بر امر خود مسلط است.» (۲۱ / یوسف) و نیز فرموده: «اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ ـ خدا کار خود به

(۵۶) ملائکه

انجام خواهد رسانید.» (۳ / طلاق) (۱)

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها

«... وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ حِفْظا....»

(۱۲ / فصلت)

آسمان‌ها راه‌هایی هستند برای سلوک امر از ناحیه خدای صاحب عرش، و یا آمد و

۱– المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۱۸.

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها (۵۷)

شد ملائکه‌ای که حامل امر اویند. همچنان‌که آیه: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ ـ ملائکه و روح در آسمان‌ها به اذن پروردگارشان هر امری را نازل می‌کنند.» (۴/قدر) و آیه «فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکیمٍ ـ در آن هر امر مقتضی تفصیل داده می‌شود،»(۴/دخان) نیز تصریح دارند، به این که امر خدای را ملائکه از آسمان به زمین می‌آورند.

مراد از اوامر الهی‌ای که در زمین اجرا می‌شود، عبارتست از خلقت و پدید آوردن حوادث، که آن حوادث را ملائکه از ناحیه خدای صاحب عرش حمل نموده و در نازل کردنش طرق آسمان را طی می‌کنند، تا از یک‌یک آسمان‌ها عبور داده، و به زمین برسانند.

و به طوری که از آیه شریفه «حَتّی اِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ماذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ

(۵۸) ملائکه

وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ» (۲۳ / سبأ) استفاده می‌شود: امر خدای تعالی را ملائکه هر آسمان حمل می‌کنند، و به ملائکه آسمان پائین‌تر تحویل می‌دهند. و نیز به طوری که آیه شریفه «وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمواتِ ـ چه بسیار فرشتگان که در آسمان‌هایند.» (۲۶ / نجم) و آیه شریفه: «لا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلَاءِ الاَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ ـ سخن ملائکه آسمان‌ها به گوش آنان نمی‌رسد، و اگر بخواهند گوش دهند، از هر طرف تیرباران می‌شوند،» (۸ / صافات) استفاده می‌شود، آسمان‌ها مسکن ملائکه‌اند.

در نتیجه امر خدا یک نسبت به تک‌تک آسمان‌ها دارد، به اعتبار ملائکه‌ای که در آن ساکنند و نسبتی هم به فرقه فرقه‌های ملائکه دارد، به اعتبار این‌که حامل آن امرند، و خداوند امر را به آنان تحمیل کرده، یعنی به ایشان وحی فرموده است.

در نتیجه از آن‌چه گفته شد، معلوم گردید که معنای آیه «... وَ اَوْحی فی کُلِّ

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها (۵۹)

سَمـاءٍ اَمْـرَهـا،» (۱۲ / فصلت) ایـن شـد که خـدای سبحـان در هر آسمانی، امر آن آسمان را که منسـوب و متعلـق به خود آن آسمـان است، به اهل آسمـان یعنی مـلائکـه سـاکـن در آن وحـی می‌کنـد.

سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه

«...وَ السّابِحـاتِ سَبْحـا، فَالسّابِقـاتِ سَبْقـا، فَـالْمُـدَبِّـراتِ اَمْـرا!»

(۱ تا ۵ / نازعات)

(۶۰) ملائکه

از ترتیب آیات فوق می‌فهمیم که تدبیر فرع بر سبق است و سبق فرع بر سبح است و این به ما می‌فهماند، سنخیتی در معانی منظور نظر آیات سه‌گانه است، پس مدلول سه آیه این است که ملائکه تدبیر امر می‌کنند، اما بعد از آن‌که به سوی آن سبقت جسته باشند، و به سوی آن سبقت می‌جویند، اما بعد از آن‌که هنگام نزول به سوی آن سرعت می‌گیرند، پس نتیجه می‌گیریم مراد از «سابِحات» و «سابِقات» و «مُدَّبِّرات» همان ملائکه است، بـه اعتبـار نـزولشـان به سـوی تـدبیـر که مـأمـور بـدان شـده‌انـد.

ملائکه با همه اشیاء سروکار دارند، با این‌که هر چیزی در احاطه اسباب است، و اسباب درباره وجود او و عدمش، بقایش و زوالش و در مختلف احوالش با یکدیگر نزاع دارند، پس آن‌چه خدای تعالی درباره آن موجود حکم کرده، و آن قضایی که او درباره آن موجود رانده و حتمی کرده، همان قضایی است که فرشته مأمور به تدبیر آن موجود

سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه (۶۱)

به سوی آن می‌شتابد و به مسئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده می‌پردازد، و در پرداختن به آن از دیگران سبقت می‌گیرد و سببیت سببی را که مطابق آن قضاء الهی است، تمام نموده، و در نتیجه آن‌چه خدا اراده کرده، واقع می‌شود.

وقتی منظور از آیات سه‌گانه اشاره به سرعت گرفتن ملائکه بود، در نازل شدن برای انجام آن‌چه بدان مأمور شده‌اند، و سبقت گرفتن بـه آن، و تـدبیر امر آن بـه ناچار بایـد دو جمله دیگر یعنی «وَ النّازِعـاتِ غَرْقـا وَ النّاشِـطاتِ...،» را هم حمل کنیم بر انتزاع و خروجشان از موقف خطاب به موقف انجام مأموریت. پس نزع ملائکه به‌طور غرق عبارتست از این‌که شروع به نزول به طرف هدف کنند، آن هم نزول به شدت و جدیت، و نشط ملائکه عبارت است از خروجشان از موقفی که دارند به طرف آن هدف، هم‌چنان‌که سبح آنان عبارت است از شتافتن و سرعت گرفتن بعد از خروج، و به دنبال آن سبقت

(۶۲) ملائکه

گـرفتـه امر آن موجود را به اذن خدا تدبیر می‌کنند. (۱)

نقش ملائکه در تدبیر امور عالم

«...وَ السّابِحاتِ سَبْحا، فَالسّابِقاتِ سَبْقا، فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرا!» (۱تا ۵ / نازعات)

آیات پنج‌گانه سوگند به پستی است که ملائکه دارند، و وضعی که در هنگام انجام مأموریت به خود می‌گیرند. از آن لحظه‌ای که شروع به نزول نموده، تا آخرین وضعی

۱- المیـــــــــــزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۶.

نقش ملائکه در تدبیر امور عالم (۶۳)

که در تـدبیر امری از امور عـالم مـاده به خو می‌گیرنـد. و در این آیـات اشـاره است به نظـامی که تـدبیر ملکوتی در هنگام حـدوث

حوادث دارد.

آن‌چه در این آیات بـدان سوگند یادشده، با صـفاتی که ملائکه در امتثالشان نسبـت به اوامر صادره از ساحت مقدس الهی و مربوط به تدبیر امور عالم ماده به ایشان دارند، و سپس قیـامشـان به تـدبیـر امـور به اذن خدای تعالی قابل انطباق است.

آیات نامبرده از نظر سیاق شدیدا شبیه به آیات آغاز سوره صافات است، و نیز شـباهت بسیـار دارد به آیات اول سوره مرسلات، که ملائکه را در امتثال اوامر الهی توصیف می‌کند. چیزی که هست آن آیات تنها ملائکه وحی را توصیف می‌کرد، و آیات ابتدای این سوره، مطلق ملائکه را در تدبیر امور عالم توصیف می‌نماید.

از این‌که بگذریم در بین این آیات پنج‌گانه، آن صفتی که در انطباقش با ملائکه

(۶۴) ملائکه

روشن‌تر از دیگران است، صـفت «فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرا» است که در آن مسأله تدبیر بدون قید و به‌طور مطلق آمده است، پس مراد از آن تـدبیر همه عـالم است. و از سـوی دیگر مطلـق تـدبیر هم کـار مطلق ملاـئکه‌است، پس قهـرا مـراد از مـدبرات مطلق ملاـئکه خواهد بود.(۱)

نقش ملائکه در حوادث

«... فَـالْمُـدَبِّـراتِ اَمْـرا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

۱- الميـزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۷.

نقش ملائکه در حوادث (۶۵)

خدای تعالی ملائکه را واسـطه بین خدا و حوادث دانسـته، و به عبارت دیگر ملائکه را اسـبابی معرفی کرده که حوادث مستند به آن است. این موضوع منافات با این معنا ندارد که حوادث مسـتند به اسـباب قریب و مادی نیز باشد. برای این‌که این دو اسـتناد و این دو جور سـببیت در طول همند، نه در عرض هم. بدین معنا که سـبب قریب، علت پیدایش حادثه است و سبب بعید، علت پیدایش سبب قریب است.

هم‌چنان‌که منافات ندارد که در عین این‌که حوادث را به آنان مسـتند می‌کنیم به خدای تعالی هم مسـتند بسازیم و بگوئیم تنها سبب در عـالم خـدای تعـالی است، و چون تنهـا رب عـالم اوست، برای این‌که گفـتیم سـببیت طولی است نه عرضـی، و اسـتناد حوادث به ملائکه چیزی زاید بر اسـتناد آن‌ها به اسباب طبیعی و قریبش ندارد، و خدای تعالی اسـتناد حوادث به اسباب طبیعی و ظاهری‌اش را تصدیق کرده، همان‌طور که استناد آن

(۶۶) ملائکه

به ملائکه را قبول دارد.

و هیچ‌یک از اسباب در قبال خدای تعالی استقلال ندارد، تا رابطه خدای تعالی با مسبب آن سبب قطع باشد، و باعث شود که نتوانیم آن مسـبب را مسـبب خـدای تعالی بـدانیم، همان‌طور که وثنیت (مشـرکین) پنداشـته و گفتهانـد: خـدای تعالی تـدبیر امور عالم را به ملائکه مقرب واگذار کرده، آری توحید قرآنی، اسـتقلال از هر چیز را از هر جهت نفی کرده است. هیچ موجودی نه مالك خودش است، و نه مالك نفع و ضرر و مرگ و حیـات و نشـور خـود.

بنـابراین مَثَل موجودات در اسـتنادش به اسـباب مترتب یکی بر دیگری، از سـبب قریب گرفته تا بعیـد، و در انتها اسـتنادش به خـدای سبحان تا حدودی و به وجهی بعید، مَثَل کتابت است، که انسان آن را با دست خود و با قلم انجام می‌دهد، و این یك عمل استنادی

نقش ملائکه در حوادث (۶۷)

به قلم و استناد دیگری به دست، و استناد دیگری به انسان دارد که با دست و قلم کتابت را انجام داده، و هرچند سبب مستقل و فاعل حقیقی این عمل خود آدمی است، و لکن این باعث نمی‌شود که ما نتوانیم آن را به دست و قلم نیز استناد دهیم. (۱)

وظیفه ملائکه در شب قدر

«تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ!» (۴ / قدر)

۱- المیـــــزان ، ج: ۴۰ ص: ۲۰.

(۶۸) ملائکه

سوره قدر، نزول قرآن در شب قدر را بیان می‌کند، و آن شب را تعظیم نموده، از هزار ماه بالاتر می‌داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می‌شوند.

در کلام خدای تعالی آیه‌ای که بیان کند، لیله نامبرده چه شبی بوده دیده نمی‌شود به جز آیه «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ» (۱۸۵ / بقره) که می‌فرماید: قرآن یک‌پارچه در ماه رمضان نازل شده و با انضمام آن به آیه موردبحث معلوم می‌شود، شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است، و اما این‌که کدام‌یک از شب‌های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند، نیامده است. در این مورد تنها از اخبار استفاده می‌شود.

در این سوره آن شبی را که قرآن نازل شده، شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از قدر تقدیر و اندازه‌گیری است، پس شب قدر، شب اندازه‌گیری است و خدای تعالی در آن شب

وظیفه ملائکه در شب قدر (۶۹)

حوادث یک‌سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند، زندگی و مرگ و رزق و سعادت و شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می‌سازد، «فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکیم، اَمْرا مِنْ عِنْدِنا اِنّا کُنّا مُرْسِلینَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ - در آن شب هر حادثه‌ای که باید واقع شود، خصوصیاتش مشخص و محدود می‌گردد، این امری است تخلف‌ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این مائیم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت.» (۴ تا ۶ / دخان)

و از این آیه استفاده می‌شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شبش نازل شد نیست، بلکه با تکرر سنوات آن شب هم مکرر می‌شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه‌گیری و مقدّر می‌شود.

در سوره موردبحث هم که فرموده: «شب قدر از هزار ماه بهتر است،» و نیز فرموده:

(۷۰) ملائکه

«ملائکه در آن شب نازل می‌شوند،» مؤید این معناست.

در آیه «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ» اگر مراد از امر آن امر الهی باشد که آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (۸۲ / یس) تفسیرش کرده، آیه چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند، در حالی که نزولشان را ابتداء می‌کنند و هر امر الهی را صادر می‌نمایند.» و اگر منظور از امر نامبرده هر امر کونی و حادثه‌ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت آیه چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند، برای خاطر تدبیر امری از امور عالم». (۱)

۱- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۳۲۲.

وظیفه ملائکه در شب قدر (۷۱)

مفهوم معارج ملائکه و مقامات آن‌ها

«مِنَ اللّهِ ذِی الْمَعارِجِ!» (۳ / معارج)
مفسرین، معارج را به وسیله صعود یعنی نردبام معنا و به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می کنند، تفسیر کرده‌اند. جمله بعد هم که می‌فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ اِلَیْهِ فی یَوْمٍ،» معارج را به همین معنا تفسیر کرده، پس خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پائین به بالا دارد.
(۷۲) ملائکه
که هر مقام بالاتر از مقام پائین‌تر خود شریف‌تر است. و ملائکه و روح هریک برحسب قربی که به خدا دارند، در آن مقامات بالا می‌روند، و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری. (۱)

مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه

«وَالذّارِیاتِ ذَرْوا، فَالْحامِلاتِ وِقْرا، فَالْجارِیاتِ یُسْرا، فَالْمُقَسِّماتِ اَمْرا!»
(۱ تا ۴ / ذاریات)
۱- المیزان ، ج: ۳۹ ص: ۱۲۹.
مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه (۷۳)
امر پروردگار صاحب عرش در خلقت و تدبیر امری است واحد، ولی وقتی این امر واحد را ملائکه‌ای حمل می کنند که پست‌های مختلف و مأموریت‌های گونه‌گون دارند، قهرا همان امر واحد برطبق اختلاف مقامات ایشان تقسیم و تکه تکه می‌شود، و همچنین این تقسیم ادامه دارد تا بـه دست فرشتگانی برسد کـه مأمور پدید آوردن حوادث جزیی عالمند، در آن‌جا دیگر بیشتر تکه تکه می‌شود و تکثیر می‌پذیرد.
جمله «فَالْمُقَسِّماتِ اَمْرا،» سوگندی است به ملائکه‌ای که کارشان این است که به امر پروردگار عمل می کنند، و اوامر خدا را در بین خود به اختلاف مقام‌هایی که دارند، تقسیم می کننـد. (۱)
۱- المیزان ، ج: ۳۶ ص: ۲۶۳.
(۷۴) ملائکه

سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف

«وَالنّازِعاتِ غَرْقا. وَالنّاشِطاتِ نَشْطا. وَالسّابِحاتِ سَبْحا. فَالسّابِقاتِ سَبْقا!» (۱ تا ۴ / نازعات)
بعضی از ملائکه مقام بلندتری دارند، و امر خدای تعالی را گرفته به پائین‌تر خود می‌رسانند، و در تدبیر بعضی امور پائین‌تر خود را مأمور می کنند، و این در حقیقت توسطی است که دارنده مقام بلندترین، بین خدا و بین پائین‌تر خود دارد. مثلاً توسطی
سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف (۷۵)
که ملک الموت در مسأله قبض ارواح دارد، و پائین‌تر خود را مأمور به آن می کند. خدای تعالی از خود آنان حکایت کرده که گفته‌اند: «وَ ما مِنّا اِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ - هیچ‌یک از ما نیست مگر آن‌که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات) و نیز فرموده: «مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ - فرمانروائی است امین.» (۲۱ / تکویر) (۱)

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی

«اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ اِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ...» (۴۵ تا ۴۷ / آل‌عمران)

۱- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۱۹.

(۷۶) ملائکه

برخی گفته‌اند: مراد از ملائکه «جبرئیل» است، که برای تعظیم به صورت جمع از او تعبیر شده است. نظیر آن در قصه زکریا علیه‌السلام هم هست، در ابتدا «ندا» را به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: «فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ» (۳۹ / آل‌عمران) سپس آن را به صورت مفرد تعبیر نموده و فرموده است: «قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ.» (۴۰ / آل‌عمران) و بسا گفته شود که با جبرئیل ملائکه دیگری هم همراه بوده و در ندا با او شرکت داشته‌اند.

و آن‌چه از تدبر در آیاتی که در شأن ملائکه وارد شده، به‌دست می‌آید، آن است که بین خود ملائکه از نظر قرب به حق، تقدم و تأخر وجود دارد، و ملک متأخر نسبت به اوامر متقدم تبعیت کامل دارد، به‌طوری که فعلش فعل متقدم و قولش عین قول او می‌باشد ـ نظیر آن‌چه ما درباره خود مشاهده می‌کنیم، که افعال و قوا و اعضایمان

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی (۷۷)

بدون هیچ‌گونه تعددی عینا افعال خود ما می‌باشد ـ چنان‌که در عین حال که می‌گوئیم: چشمانم دید و گوشهایم شنید، و با جوارحم به جا آوردم، و با دستانم نوشتم ؛ می‌گوئیم: من دیدم، من شنیدم، من انجام دادم، و من نوشتم، چون فعل گوش یا چشم یا سایر اعضا به همان نحو که به اعضا نسبت داده می‌شود، به خود انسان نسبت داده خواهد شد، همچنان فعل متقدم متبوع از ملائکه، عینا فعل اتباع و پیروان او و قول او هم قول آنان است. چنان‌که در عین حال، فعل تمامی فعل پروردگار، و قول همه قول او جلّت عظمته می‌باشد.

خدای متعال در یک جا می‌فرماید: «اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها ـ خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می‌گیرد.» (۴۲ / زمر) و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ‌الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ـ بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست، جان شما را

(۷۸) ملائکه

خواهد گرفت.» (۱۱ / سجده) و در جای سوم فرماید: «حَتّیا اذا جاءَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا ـ تا هنگامی که مرگ یکی‌از شماهاآید، فرستادگان‌ما قبض‌روحش نمایند.» (۶۱/انعام)

ملاحظه می‌کنید که چگونه موضوع واحدی را که «قبض روح» باشد، در یک جا نسبت به خود داده و در جای دیگر نسبت به ملک الموت، و در جای سوم نسبت به اتباع ملک الموت داده است.

همچنین وحی را که به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شده، در یک جا نسبت به خود داده و می‌فرماید: «اِنّااَوْحَیْنا اِلَیْکَ ـ ما به تو وحی فرستادیم.» (۱۶۳ / نساء) و در جای دیگر به «روح الامین» و «جبرئیل» نسبت داده و می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ، عَلی قَلْبِکَ ـ آن قرآن را روح‌الامین به قلبت نازل کرد.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء) و همچنین «قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ ـ هرکه با جبرئیل دشمن است (به حقیقت با خدا دشمن است)

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی (۷۹)

زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو نازل کرد.» (۹۷ / بقره) و در جای سوم آن را به فرشتگان وحی نسبت داده و فرموده: «کَلّا اِنَّها تَذْکِرَهٌ، فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ، فی صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍ، مَرْفُوعَهٍ مُطَهَّرَهٍ، بِاَیْدی سَفَرَهٍ، کِرامٍ بَرَرَهٍ ـ نه، آیات حق برای پند و تذکر است، پس هرکه خواهد پند گیرد، آیات الهی در صفحات مکرمی است که آن صفحات بسی بلندمرتبه و پاکند و به دست سفیران حق و فرشتگان حق سپرده شده، و آنان ملائکه عالی رتبه با حسن و کرامتند.» (۱۱ تا ۱۶ / عبس)

پس از بیانات بالا روشن شد که بشارت جبرئیل علیه‌السلام در آن باره، عین بشارت ملائکه‌ای است که در تحت فرمان او هستند، که او از بزرگان ملائکه و از مقربین آنهاست، کما این‌که درباره‌اش فرمود: «اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ، ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ، مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ!» (۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

(۸۰) ملائکه

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آن‌ها

«اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ...» (۷ / مؤمن)

خدای سبحان در این آیه و در هیچ جا از کلام عزیزش معرفی نفرموده که این حاملان عرش چه کسانی هستند، آیا از ملائکه‌اند؟ یا کسانی دیگر؟ ولی عطف کردن جمله «وَ مَنْ حَوْلَهُ» بر حاملان عرش، اِشعار دارد بر این‌که حاملان عرش هم از ملائکه‌اند، چون در آیه «وَ تَرَی الْمَلائِکَةَ حافّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ـ ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش در طوافند...» (۷۵ / زمر) تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آن‌ها (۸۱)

از ملائکه‌اند، پس نتیجه می‌گیریم که حاملین عرش نیز از این طایفه‌اند.

معنای جمله فوق این می‌شود که: «آن ملائکه‌ای که حامل عرشند، عرشی که تمام اوامر و همه احکام الهی از آن‌جا صادر می‌شود، اوامر و احکامی که تدبیر امور عالم می‌کنند، و نیز آن ملائکه‌ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه می‌باشند و کارهای زیر را انجام می‌دهند:

۱ـ «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ!» (۷ / مؤمن)

خدا را منزه می‌دارند، در حالی که این تنزیه‌شان همراه با ثنای پروردگارشان است، پس ملائکه خدای تعالی را از هر چیز که لایق ساحت قدس او نیست. و از آن جمله شریک داشتن در ملک، منزه می‌دارند، و بر فعل او و تدبیرش ثناخوانی می‌کنند.

۲ـ «وَ یُؤْمِنُونَ بِه!» (۷ / مؤمن)

(۸۲) ملائکه

ایمان آوردن ملائکه به خدا ـ با این‌که حامل عرش ملک و تدبیر خدایند و یا پیرامون آن طواف می‌کنند، تا اوامر صادره را بگیرند، و نیز او را از هر نقصی تنزیه نموده و بر افعالش ثنا می‌گویند ـ به این معناست که ملائکه به وحدانیت خدا در ربوبیت و الوهیت ایمان دارند، پس ذکر عرش و نسبت دادن تنزیه و تحمید و ایمان به ملائکه خود ردّی است بر مشرکین، که ملائکه مقرب خدا را شرکای خدا در ربوبیت و الوهیت می‌پنداشتند، و آن‌ها را به جای خدا ارباب خود گرفته و می‌پرستیدند.

۳ـ «وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا!» (۷ / مؤمن)

یعنی از خدای سبحان می‌خواهند تا هرکس را ایمان آورده، بیامرزد:

«رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْما فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آن‌ها (۸۳)

وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ، رَبَّنا وَ اَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ ابائِهِمْ وَ اَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ، وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.» (۷ تا ۹ / مؤمن)

(۸۴) ملائکه

فصل دوم :عبادت ؛ احوال و اعمال خاص ملائکه

عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه

«... بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ!»

(۲۶و۲۷/انبیاء)

مراد از «عِبادٌ مُکْرَمین» در آیه فوق ملائکه است. خدای تعالی حال ملائکه را بیان

(۸۵)

کرده که بندگانی مکرمند. جمله «لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» در آیه بعدی بیان کمال عبودیت ملائکه، از حیث آثار، و صفای آن از حیث خواص و نیز چون قبلاً آنان را «عِباد» نامید، در نتیجه مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده نه به غیر آن، و بنابراین برگشت معنا به این می‌شود که ملائکه بندگانی هستند دارنده حقیقت معنای بندگی، دلیلش هم این است که آثار عبودیت کامل از عبودیتشان مشاهده می‌شود و آن این است که هرگز در سخن از خدا سبقت نمی‌گیرند.

پس مراد از این‌که ملائکه را «عِباد» خواند، با این‌که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عِباد» و بندگانند، خواست به آنان بفهماند که عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده، و این موهبت، عطیه‌ای است الهی، پس خود را جز بنده نمی‌بینند، و این نظیر «مُخلِص» بودن برای خداست، که وقتی کسی چنین شد، خدا هم در برابر او را «مُخلَص» برای خود قرار می‌دهد.

(۸۶) ملائکه

چیزی که هست فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر، هرچند که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می‌دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (دقت فرمائید)

جمله «لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ.» می‌رساند فعل ملائکه، تابع امر او و اراده اوست، همچنان‌که گفتار ملائکه هم تابع قول خداست، پس ملائکه، هم از جهت فعل و هم از جهت قول، تابع اراده خدا هستند.

به عبارتی دیگر، اراده و عمل ملائکه تابع اراده خداست. چون منظور از قول در آیه شریفه همان اراده خدای تعالی است، پس ملائکه نمی‌خواهند مگر آن‌چه را که او می‌خواهد، و نمی‌کنند مگر آن‌چه را او می‌خواهد، و این کمال بندگی را

عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه (۸۷)

می‌رساند، چون عبودیت عبد این اقتضا را دارد که اراده و عمل خود را ملک مولا بداند.

این بود آن‌چه ظاهر آیه آن را افاده می‌کند، و البته در صورتی تمام است که مراد از امر ضد و مقابل نهی باشد، آن وقت آیه می‌فهماند که ملائکه اصلاً معنای نهی را نمی‌دانند چون شناختن نهی فرع امکان انجام عمل مورد نهی است، و ملائکه هیچ عملی را انجام نمی‌دهند مگر از امر خدا.

«... یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ...!» (۲۵۵ / بقره)

اگر خدای تعالی ذوات ملائکه را مکرم داشته، و آثار وجودی آنان را ستوده، برای این بوده که به گفتار و کردار آنان آگاه بوده، «یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ» و نیز به اسبابی که به وسیله آن اسباب هستی یافته‌اند، خبر داشته، و آن اصل و ریشه‌ای که روی آن ریشه جوانه زده‌اند آگاه بوده، «وَ ما خَلْفَهُمْ.» (۱)

(۸۸) ملائکه

نفی غفلت و استکبار از ملائکه

«وَ لِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الاَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ، یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ!»

(۴۹و۵۰/نحل)

در آیات فوق، نخست استکبار را به طور مطلق از ملائکه نفی نموده افاده

۱- المیزان ، ج: ۲۸ ص: ۱۰۸.

نفی غفلت و استکبار از ملائکه (۸۹)

می‌کند که چه به حسب ذات و چه به حسب فعل بر خدا استکبار نمی‌کنند. اما به حسب ذات هرگز از یاد او غافل نمی‌مانند، و اما به حسب فعل هرگز از عبادت او سرپیچی نمی‌کنند، و امر او را مخالفت نمی‌نمایند.

برای بیان این اطلاق و شمول، توضیحی داده و دنبالش فرمود: «یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ،» و با جمله اول، استکبار به حسب ذات را از ملائکه نفی نموده و با جمله دوم، استکبار به حسب عمل را.

جمله «یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ،» ترس از خدای را برای ملائکه اثبات می‌کند، و با در نظر داشتن این‌که نزد خدای شری و سبب شری وجود ندارد که کسی از شرش بترسد و نزد او جز خیر چیزی نیست، و نیز با در نظر گرفتن این نکته که فرمود: «از پروردگار خود می‌ترسند،» و نفرمود: «از عذاب پروردگار خود،» چنین می‌فهمیم که مقصود از این

(۹۰) ملائکه

ترس، ترس از خود خداست، هرچند که نزد خدا جز خیر چیزی نباشد، و اگر بگویی وقتی نزد خدا شری سراغ ندارند، چرا از او می‌ترسند؟ در پاسخ می‌گوییم: حقیقت ترس عبارت است از تأثر و انکسار و کوچک شدن، و خلاصه پریدن رنگ روی ضعیف در مقابل قوی که با قوّتش ظهور یافته و شناخته شده، و طپش قلب زیردست در قبال زبردست کبیر متعال که با کبریایی‌اش بر همه‌چیز قاهر شده، پس ترس ملائکه همین تأثر ذاتی ایشان است، از آن‌چه از مقام پروردگار خود می‌بینند و هرگز از یاد او غافل نمی‌شوند.

مافوق بودن خدای تعالی و قاهر بودنش نسبت به ملائکه سبب مخافت و ترس ایشان است، پس ترس علت دیگری جز مقام خدای عزوجل ندارد مسأله عذاب مطرح نیست، پس خوف، خوف ذاتی است که به تعبیر دیگر نداشتن استکبار ذاتی است.

نفی غفلت و استکبار از ملائکه (۹۱)

جمله «یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ،» اشاره است به نداشتن استکبار عملی. وقتی بنده استکبار ذاتی نسبت به خدای تعالی نداشته باشد، استکبار عملی هم قهرا نخواهد داشت. از همین جهت است که در آیه موردبحث درباره ملائکه پس از نفی استکبار ذاتی، استکبار عملی را هم نفی نموده و می‌فرماید: «خدای سبحان را عصیان نمی‌کنند، بلکه هرچه دستور دهد، انجام می‌دهند.»

پس روشن گردید که ملائکه نوعی از مخلوقات خدا هستند که هرگز دچار غفلت از مقام پروردگار خود نمی‌شوند و غفلت و فراموشی و سهو و نسیان بر آنان عارض نمی‌گردد، و هیچ شاغلی ایشان را به خود مشغول نمی‌کند، و جز آن‌چه خدا اراده می‌کند، اراده نمی‌کنند. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲۴ ص: ۱۳۷.

(۹۲) ملائکه

ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن‌ها

«وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِه مُشْفِقُونَ....» (۲۸ / انبیاء)
مقصود از این خشیت، ترس از سخط و عذاب خداست، اما ترسی که توأم با امن از آن باشد، چون ملائکه گناهی ندارند، و اگر بگویی ملائکه با عصمتی که خدا به ایشان داده، دیگر چرا می‌ترسند؟ می گوییم: عصمتی که به آن افاضه شده، قدرت خدای را تحدید نمی کند، و زمام ملک را از ید او خارج نمی‌سازد، پس او در هر حال قادر است. و
ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن‌ها (۹۳)
همین نکته است که معنای آیه بعدی را روشن می‌سازد:
«وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ اِنّی اِلهٌ مِنْ دُونِه فَذلِکَ نَجْزیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ!» یعنی هرکه چنین بگوید، ظالم‌است و سزایش‌را جهنم‌می‌دهد، چون جهنم سزای ظالم است. (۱)

هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه

«... فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرا!» (۱ تا ۵ / نازعات)
۱- المیزان ، ج: ۲۸ ص: ۱۱۲.
(۹۴) ملائکه
منافاتی ندارد این‌که ملائکه واسطه در تدبیر باشند، و از سوی دیگر از کلام خدای‌تعالی استفاده شود که بعضی از ملائکه و یا همه آنان دائما در حال عبادت و تسبیح و سجده باشند، مانند آیه: «وَ مَنْ عِنْدَهُ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِه وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ، یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ ـ کسانی که نزد وی هستند، از عبادت او نه استکبار می‌ورزند و نه خسته می‌شوند و شب و روز او را تسبیح می گویند و سست هم نمی‌شوند.» (۱۹ و ۲۰ / انبیاء) «اِنَّ الَّذینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِه وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ ـ آنان‌که نزد پروردگار تو هستند از عبادت او استکبار نمی‌ورزند، و تسبیحش نموده، برایش سجده می کنند.» (۲۰۶ / اعراف)
برای این‌که ممکن است، ملائکه در حین انجام مأموریت خدای تعالی و تدبیر امور دنیا سجده و تسبیح را هم انجام بدهند، هم‌چنان‌که‌ای بسا این عدم منافات از آیه زیر
هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه (۹۵)
استشمام بشود: «وَ لِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الاَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ ـ برای خدا سجده می کنند، آن‌چه در آسمان‌هاست، و آن‌چه جنبنده که در زمین است، و نیز ملائکه که از عبادت او استکبار ندارند.» (۴۹ / نحل) (۱)

مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه

«وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیّا!»(۶۴ / مریم)
۱- المیزان ، ج: ۴۰ ص: ۲۱.
(۹۶) ملائکه
سیاق آیه فوق و آیه بعدی آن شهادت می‌دهد که کلام در آن کلام فرشته وحی است، و اما به وحی قرآنی و از ناحیه خدای سبحان چون نظم آن بدون شک نظمی است قرآنی.
«تَنَزُّل» به معنای نزول به کندی و مهلت است. و سیاق نفی و استثناء انحصار را می‌فهماند، و می‌رساند که ملائکه نازل نمی‌شود مگر به امری از خدا، هم‌چنان‌که در جای دیگر فرمود: «لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ـ خدای را در آن‌چه دستورشان

می‌دهد، نافرمانی نمی‌کنند، و هر امری شوند به‌جا می‌آورند.» (۶ / تحریم)

ظاهر این‌که فرمود: «لَهُ ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ،» این است که آن‌چه زیر نظر ما و مشرف بر ماست از آن خداست. و ظاهر جمله دوم، یعنی «وَ ما خَلْفَنا» به

مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه (۹۷)

قرینه مقابله آن چیزهایی است که از نظر ایشان غایب و مستور است.

بنابراین اگر مراد از جمله «ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ،» مکان بوده باشد، شامل قسمتی از مکان پیش روی ملائکه و مکانی که در آنند و تمامی مکان پشت سر ایشان می‌شود، و شامل تمام مکان پیش روی آنان نمی‌شود، و همچنین اگر مراد از آن، زمان بوده باشد، شامل همه گذشته و حال، تنها و قسمتی از آینده، یعنی آینده نزدیک می گردد، و حال آن‌که سیاق جمله «لَهُ ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ،» به صراحت احاطه را می‌رساند.

بنابراین وجه صحیح این است که ما کلمه «ما بَیْنَ اَیْدینا» را بر اعمال ملائکه و آثار متفرعه بر وجود ایشان حمل کنیم، و بگوییم منظور این است که خدا آن‌چه عمل و اثر از ما سر می‌زند مالک است، مراد از «ما خَلْفَنا» را اسباب وجود ملائکه بگیریم. و بگوییم:

(۹۸) ملائکه

مراد از آن، این است که خدا مالک تمامی آن اسباب و مقدماتی است که قبل از هستی ما ردیف کرد، و آن اسباب سبب پیدایش ما شد، و جمله «ما بَیْنَ ذلِکَ» را حمل کنیم بر وجود خود ملائکه که اگر آیه را چنین معنا کنیم، آن وقت آیه شریفه متضمن بدیع‌ترین تعبیرها، و لطیف‌ترین بیانات می‌شود، که با این معنی احاطه الهی هم محفوظ می‌ماند، چون برگشت معنی آیه به این می‌شود که: خدا مالک وجود ما، و مالک متعلقات قبلی و بعدی وجود ماست.

امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه

«... وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلًا!» (۷۰ / اسراء)

امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه (۹۹)

خدای تعالی در کتابش ملائکه را ثنا گفته، یک‌جا فرموده: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ - بندگانی بزرگوار که در سخن از او پیشی نگرفته و به امرش عمل می‌کنند.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) و نیز فرموده: «لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ - از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و آن‌چه دستور یا بند عمل می‌کنند.» (۶ / تحریم) به طوری که ملاحظه می‌کنید، ذوات ایشان را گرامی داشته، بدون این‌که مقید به قیدی کرده باشد، و اطاعتشان را و معصیت نکردنشان را مدح نموده است. (پس معلوم می‌شود نسبت به هر امری از اوامر خدایی هم قدرت اطاعت دارند و هم قدرت معصیت.) (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲۵ ص: ۲۷۹.

(۱۰۰) ملائکه

عبادت ملائکه و بندگان مقرّب الهی

«وَ مَنْ عِنْدَهُ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِه وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ!» (۱۹ / انبیاء)

مراد از این‌که فرمود: «وَ مَنْ عِنْدَهُ - و کسی که نزد اوست،» مخصوصین به موهبت قرب و حضورند که چه بسا منطبق با ملائکه مقرب شود. و این‌که فرمود: «یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ - شب و روز تسبیح می گویند و خسته نمی‌شوند،» (۲۰ / انبیاء) به منزله تفسیری است برای جمله «وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ.» یعنی آن‌ها که نزد خدایند دچار خستگی و ماندگی نمی‌شوند، بلکه شب و روز بدون

هیچ سستی، او را تسبیح می گویند،

عبادت ملائکه و بندگان مقرّب الهی (۱۰۱)

و تسبیح در شب و روز کنایه از دوام آن است، یعنی لا ینقطع تسبیح می گویند.

خدای تعالی در این آیه حال بندگان مقرب و ملائکه مکرم خود را بیان می کند، که مستغرق در عبودیت، و سرگرم در عبادت اویند، هیچ کار دیگری آنان را از عبادت او بازنمی‌دارد، و به هیچ چیز جز عبادت او توجه نمی کنند، و گویا کلام برای بیان خصوصیت ملک و سلطنت خدا که در صدر آیه آمده بود، ریخته شده است. (۱)

شهادت قولی ملائکه

۱- المیزان ، ج: ۲۸ ص: ۹۲.

(۱۰۲) ملائکه

«شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ اوُلُواالْعِلْمِ قائِما بِالْقِسْطِ!»

(۱۸/آل‌عمران)

«شهادت» یعنی تحمل علم و ادای آن.

خدای متعال که شاهد و گواه عدل است، شهادت می‌دهد که: «خدایی جز او نیست،» و شهادت او هم با کلام شریفش که عبارت از «شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لا ـ اِلهَ اِلاّ ـ هُوَ،» باشد صورت گرفته، چنان‌که ظاهر آیه شریفه هم شهادت قولی است. بنابراین آیه موردبحث در اشتمالش بر شهادت خداوند به توحید و وحدانیت خود نظیر آیه شریفه «لکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمآ اَنْزَلَ اِلَیْکَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِه وَ الْمَلاآئِکَهُ یَشْهَدُونَ وَ کَفی بِاللّهِ شَهیدا.» (۱۶۶ / نساء)

این راجع به شهادت خداوند، اما شهادت ملائکه: خداوند متعال در آیات مکیّه‌ای که

شهادت قولی ملائکه (۱۰۳)

پیش از این آیات نازل شده، خبر می‌دهد که ملائکه: «بندگان مکرمی هستند که آنی نافرمانی خداوند را نمی کنند و به تمام معنا بر طبق فرمان او عمل می کنند، و همچنین خدا را تسبیح و ستایش کرده و در تسبیح و ستایش آنان شهادت و گواهی به وحدانیت خداوند می‌باشد،» چنان‌که فرماید: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ،» و می‌فرماید: «وَ الْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.» (۵ / شوری)

اولوالعلم و صاحبان دانش هم در اثر آن‌چه از آیات آفاقی و انفسی دیده‌اند و در اعماق قلبشان فرو رفته است همین شهادت را می‌دهند. مقصود از «شهادت» شهادت قولی است چنان‌که ظاهر آیه شریفه هم آن را می‌رساند. و شهادت فعلی ـ گرچه بالذات ثابت و عالم وجود از نظام متصلش گرفته تا هر جزء جزء از اعیان موجودات آن تمامی شاهد وحدانیت اویند ـ لکن در آیه مورد بحث منظور آن قسم از شهادت نیست. (۱)

(۱۰۴) ملائکه

نحوه دعا کردن ملائکه

«اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ... یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا... وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ!» (۷ و ۹ / مؤمن)

از این آیات که مشتمل بر دعای ملائکه و درخواست ایشان برای مؤمنین است، دو نکته استفاده می‌شود: اول ـ رعایت ادبی است

که ملائکه در دعای خود کرده‌اند، و قبل از درخواست حاجت، خدای عزیز را حمد و ثنا گفته، و علاوه بر این از اسـماء حسـنای او اسمـایی را که مناسب با درخواستشان بـوده، شفیـع قـرار دادهانـد.

۱- المیزان ، ج: ۵ ص: ۲۱۶.

نحوه دعا کردن ملائکه (۱۰۵)

دوم ـ این‌که درخـواست آمرزش را قبـل از درخـواست بهشت کرده‌انـد، و این معنـا یعنی ذکر آمرزش قبـل از ذکر بهشت در کلاـم خدای تعالی هرجا که با هم آمده‌اند مکرر آمده، و همین هم با عقل موافق است، برای این‌که به‌دست آمدن استعداد برای درک هر نعمتی با زوال موانع تأمین می‌شود، یعنی اول باید موانع برطرف گردد، بعد نعمت به‌دست آید.

ظـاهرا آیه موردبحث هم از آیـاتی است که دلاـلت می‌کنـد بر این‌که پـاداش روز قیـامت خود اعمال است، هم‌چنان‌که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است.

مراد از سیئاتی که ملائکه درخـواست حفـظ مؤمنیـن از آن‌هـا را کــرده‌اند،

(۱۰۶) ملائکه

هـراس‌ها و شـدایـدی است که در روز قیـامت همـه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم. (۱)

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه

«... مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ...» (۲۵۳ / بقره)

می‌دانیم که قول و کلاـم خـدا بـا پیامبرش حقیقت معنای قول و کلام را دارد. در مورد قول خـدا با ملائکه یا شـیطان و شبیه آن اگر شبیهی داشته باشند، به‌خاطر این‌که

۱- المیـــــــــزان ، ج: ۳۴ ص: ۱۷۵.

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه (۱۰۷)

وجودشان از سـنخ وجود ما انسان‌ها نیست، یعنی حیوانی اجتماعی نیسـتند، و چون ما تکامل تـدریجی و از راه تحصـیل علم ندارند، بایـد قول معنـایی دیگر داشـته باشـد. در مـا انسان‌هـا قول عبارت بود از اسـتخدام صوت یا اشاره به ضـمیمه قرارداد قبلی، که فطرت انسـانی مـا، و این‌که حیوانی اجتمـاعی هستیم آن را ایجـاب می‌کرد و امـا ملاـئکه و جن و شبیه آن دو به‌طوری که از کلاـم خـدای سبحان برمی‌آید، چنین وجودی ندارند، پس قطعا سخن گفتن خدا با آنان طوری دیگر است.

از این‌جـا روشن می‌شود که سـخن گفتن خود فرشـتگان با یکـدیگر، و خود شیطان‌ها با یکـدیگر از راه اسـتخدام صـدا و اسـتعمال لغت‌هائی در برابر معانی نیست و بنابراین وقتی یک فرشـته می‌خواهد، با فرشته‌ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند، و یا شیطانی می‌خواهد، با شیطان دیگر سخن بگوید، این‌طور نیست که مانند

(۱۰۸) ملائکه

ما بدنی و سری و در سر دهنی و در دهان زبانی داشته باشد، و آن زبان، صدا را قطعه قطعه نموده از هر چند قطعه‌اش لفظی در برابر مقصـدش درست کنـد، و شـنونده‌اش هم سـری و در سـر سـوراخی بنـام گوش و دارای حس سـامعه و در پشت آن دسـتگاه انتقـال صــوت به مغــز داشته باشد، تـا سخنـان گـوینـده را بشنـود و ایـن پـرواضـح اسـت.

امـا هرچه باشـد، به‌طور مسلم در بین این دو نوع مخلوق حقیقت معنای سـخن گفتن و شـنیـدن هســت، و اثر قول و مخصوصا فهم معنای مقصود و ادراک آن را دارد، هرچند که قـولی چـون قول ما را ندارند، و این‌چنین بین خدای سـبحان و بین ملائکه و شـیطان قول هســت، اما نه چون ما، که عبارتست از ایجاد صوت از طرف صاحب قول، و شنیدن آن از طــرف مقــابـل. (۱)

۱- المیـــزان ، ج: ۴ ص: ۱۹۶.

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه (۱۰۹)

مفهوم آمدن خدا و ملائکه

«هَـلْ یَنْظُـرُونَ اِلّا اَنْ یَـأْتِیَهُـمُ اللّـهُ فی ظُلَـلٍ مِنَ الْغَمـامِ وَ الْمَـلائِکَـةُ...؟»

ـ آیا جز ایـن انتظار دارنـد که خـدا با ملائکه در پاره‌های ابر بیایند و کار از کار بگذرد...؟ (۲۱۰/بقره)

حال چنین اشخاصـی که پیروی گام‌های شـیطان را می‌کننـد و موجب پراکنـده شـدن مؤمنان و گسسـتن رشـته ایشان می‌شوند، حال کسانی است که انتظار کیفر الهی و

(۱۱۰) ملائکه

قضـــاوت بـر طبـق وعـده‌هـایـی کـه به ایشـان داده شـده دارنـد، گویی منتظرنـد خـدا و فرشـتگان بیاینـد و کار یکسره شود. در حـالی کـه آنـان متـوجه نیستند یـا اعتنایی به هلاکتشان نمی‌شود و بازگشت کارها به سوی خـداست و لـذا گـریزگـاهی از حکـم و قضـاوت او نخـواهـد بـود.

از کتاب و سنت به‌طور ضرورت ثابت شده که خداوند متعال به صفات اجسام و خصوصیات ممکنات که ملازم با حدوث و امکان و توأم با نیاز و نقص است، متصف نمی‌شود. آیه «لَیْسَ کَمِثْلِه شَیْءٌ ـ چیزی همانند او نیست،» (۱۱ / شوری) و آیه «وَاللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ ـ و خداست بی‌نیاز،» (۱۵ / فاطر) و آیه «اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ ـ خـدا آفریننده هرچیز است،» (۶۲ / زمر) هر سه آیه از آیـات محکمات است که متشابهات قرآن به آن‌ها بازمی‌گردد. بنابراین هر آیه‌ای که ظاهرش نسبت دادن صفت یا فعل حادثی به خدای

مفهوم آمدن خدا و ملائکه (۱۱۱)

تعالی باشد باید با آن‌ها سنجیده شود و معنایی که با اسماء حسنی و صفات علیای الهی منافات ندارد، از آن‌ها فهمیده شود.

مثلاً آیاتی که نسبت آمـدن به خـدا می‌دهـد ـ ماننـد آیه «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً ـ پروردگارت آمـد و فرشته صف در صف،» (۲۲ / فجر) و آیه «فَأَتیهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا ـ پس خـدا از جایی که نمی‌پنداشـتند بیامد،» (۲ / حشـر) و آیه «فَاَتَی اللّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ ـ پس خدا ساختمانشان را از پایه‌ها برآورد.» (۲۶ / نحل)

منظور از تمام این‌ها معنایی است که با ساحت قـدس پروردگار سازگار باشـد، مانند احاطه و نظیر آن ولو این‌که از نظر معنا مجازی باشد و بنابراین مراد از «اتیان = آمدن» در آیه مورد بحث، احاطه ذات احدیت است به آنان از نظر قضا در حقشان و اجرای آن.

آمدن، آن‌طور که ما می‌فهمیم این است که یک جسم، مسافتی را که بین خود و جسم

(۱۱۲) ملائکه

دیگری دارد، با حرکت و نزدیک شدن به آن بپیماید این معنی هرگاه از خصوصیات مادی تجرید شود و از نقایصی که لازم اجسام است عاری گردد، همان معنای نزدیک شدن موجودی به موجود دیگر و برداشته شدن موانع بین آن‌ها را افاده می‌کند. این معنی را به‌طور حقیقت و بـدون ارتکاب مجاز می‌توان به خـدا نسبت داد. بنابراین معنای آمدن خدا برای یکسره کردن کار مردم این است: اموری که بین خدا و ایشان موجود است و مـانع از قضـاوت الهـی می‌بـاشـد، بـرداشته شود.

این حقیقتی از حقایق قرآنی است که بحث‌های استدلالی موفق به کشف آن نشده مگر بعد از سیرهای طولانی، و گذشتن از سخت و سست‌ها، و پیمودن فراز و نشیب‌ها و پی بردن به اصیل بودن وجود و تشکیکی بودن حقیقت آن. (۱)

۱- المیـــزان ، ج: ۳ ص: ۱۴۴.

مفهوم آمدن خدا و ملائکه (۱۱۳)

تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان

«... ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلآئِکَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ....» (۱۱ / اعراف)

در آیه فوق و همچنین در آیه «فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ،» (۳۰ / حجر) خدای‌تعالی خبر می‌دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس، و در آیه «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه،» (۵۰ / کهف) علت سجده نکردن وی را این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طایفه جن بوده است. از آیه «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ.

(۱۱۴) ملائکه

لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ،» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم استفاده می‌شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان می‌بود، چنین عصیانی را مرتکب نمی‌شد.

مفسرین در توجیه این استثنا اختلاف کرده‌اند که آیا امری که به وی شده بود، همان امر به ملائکه بوده یا آن‌که ابلیس به امر دیگری مأمور به سجده شده بود. حقیقت مطلب این است که از ظاهر آیه استفاده می‌شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده، نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند.

بنابراین معلوم می‌شود، ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، ملائکه به آن‌چه مقام و منزلتشان اقتضا می‌کرد، باقی ماندند

تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان (۱۱۵)

و خضوع بندگی را از دست ندادند و لکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، همچنان‌که فرمود: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه ـ چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید،» (۵۰ / کهف) و زندگانی‌ای را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

خلاصه بحث این شد که ابلیس موجودی است از آفریده‌های پروردگار که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شر نموده و به سوی گناه سوق می‌دهد. این موجود قبل از این‌که انسانی به‌وجود آید، با ملائکه می‌زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است، پس از این‌که آدم علیه‌السلام پا به عرصه وجود گذاشت، وی از صف فرشتگان خارج شده برخلاف آنان در راه شر و فساد افتاد، و سرانجام کارش به این‌جا رسید که تمامی انحراف‌ها و شقاوت‌ها و گمراهی‌ها و [اعمال] باطلی که در بنی

(۱۱۶) ملائکه

نوع بشر به وقوع بپیوندد، همه به یک حساب مستند به وی شود، برعکس ملائکه که هر فردی از افراد بشر به سوی غایت معارف و سرمنزل کمال و مقام قرب پروردگار راه یافته و می‌یابد، هدایتش به یک حساب مستند به آنهاست. (۱)

تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبندگان

«وَ لِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی‌الاَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَالْمَلائِکَةُ...!»

(۴۹ / نحل)

۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۲۹ و ۵۷.

تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبندگان (۱۱۷)

«دابَّة» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد. عمومیت کلمه «دابَّة»، انسان و جن و هر دو را

شامل می‌شود، چون خدا در کلام خود برای جن نیز دبیب (جنبش) را که برای سایر جنبندگان از انسان و حیوان هست، اثبات می‌کند. و از این‌که ملائکه را جداگانه اسم برد، کاملاً می‌توان فهمید که هرچند ملائکه نیز آمد و شد و حرکت و انتقال از بالا به پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع حرکت جنبندگان و انتقال مکانی آنان نیست.

این آیه دلالت دارد بر این‌که در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندگانی هستند که در آن‌جا مسکن داشته و زندگی می‌کنند. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲۴ ص: ۱۳۴.

(۱۱۸) ملائکه

تفاوت روح ملائکه با روح انسان

«... یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفّا...!» (۳۸ / نبأ)

روحی که متعلق به ملائکه است، از افاضه روح به اذن خداست، و اگر در مورد روح ملک تعبیر به تأیید و نفخ نفرموده، و در مورد انسان این دو تعبیر را آورده، در مورد ملائکه فرموده: «فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا،» (۱۷ / مریم) و یا فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ،» (۱۰۲ / نحل) و یا فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ،» (۱۹۳ / شعراء) برای این

تفاوت روح ملائکه با روح انسان (۱۱۹)

بود که ملائکه با همه اختلافی که در مراتب قرب و بعد از خدای تعالی دارند، روح محض‌اند، و اگر احیانا به صورت جسمی به چشم اشخاصی درمی‌آیند، تمثلی است که به خود می‌گیرند، نه این‌که به راستی جسمی و سروپایی داشته باشند.

به خلاف انسان که روح محض نیست، بلکه موجودی است مرکب از جسمی مرده و روحی زنده، پس در مورد او مناسب همان است که تعبیر به نفخ «دمیدن» بکند، همچنان‌که در مورد آدم فرمود: «فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی!» (۲۹ / نحل)

و همان‌طور که اختلاف روح در خلقت فرشته و انسان باعث شد تعبیر مختلف شود، و در مورد فرشته به نفخ تعبیر نیاورد همچنین اختلافی که در اثر روح یعنی حیات هست که از نظر شرافت و خست مراتب مختلفی دارند، باعث شده که تعبیر از تعلق آن مختلف شود، یک‌جا تعبیر به نفخ کند و در جای دیگر تعبیر به تأیید نماید، و

(۱۲۰) ملائکه

روح را دارای مراتب مختلفی از نظر اختلاف اثرش بداند. (۱)

میزان علم ملائکه به غیب و شهادت

«مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلّا بِاِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِما شاءَ...!» (۲۵۵ / بقره)

علم خدا به پشت و روی امر شفیعان کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان،

۱- المیزان ، ج: ۳۹ ص: ۴۴۶.

میزان علم ملائکه به غیب و شهادت (۱۲۱)

پس ایشان نمی‌توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می‌کنند، کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملکش صورت بگیرد، انجام دهند. دیگران هم نمی‌توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده و در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است.

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید: «وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلّا بِاَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ اَیْدینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ -

فرشتگان به پیامبر اسلام گفتند: ما جز به امر پروردگارت نازل نمی‌شویم، پشت و رو و ظاهر و باطن ما از آنِ اوست و پروردگار تو فراموشکار نیست.» (۶۴ / مریم)

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا، اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ... ـ خداست

(۱۲۲) ملائکه

دانای غیب، و غیب خود را برای کسی اظهار نمی‌کند مگر برای کسانی از رسولانش که شایسته‌شان بداند. تازه از پیش رو و پشت سر، سیاه زاغشان را چوب می‌زنند و آنان را می‌پایند تا بدانند رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کردند، و خدا به آن‌چه رسولان دارند آگاه است و شمار تمامی موجودات را شمرده دارد.» (۲۶ و ۲۷ / جـــن)

برای این‌که این آیات احاطه خدا به ملائکه و به انبیاء را بیان می‌کند تا از انبیاء عملی که او نخواسته سر نزند، و ملائکه جز به امر او نازل نشوند، و انبیاء جز آن‌چه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابراین بیان، مراد از جمله «ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ» آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله «وَ ما خَلْفَهُمْ» چیزهایی است که از انبیاء غایب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می‌دهد، پس برگشت

میزان علم ملائکه به غیب و شهادت (۱۲۳)

این دو جمله به همان غیب و شهادت است. (۱)

میزان دسترسی ملائکه به غیب

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا، اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ....»

(۲۶ و ۲۷ / جن)

۱- المیزان ، ج: ۴ ص: ۲۲۷.

(۱۲۴) ملائکه

ملائکه آن‌چه از وحی آسمان که قبل از نزولش حمل می‌کنند، و هم‌چنین آن‌چه از عالم ملکوت مشاهده می‌کنند، نسبت به خود آنان مشهود است، نه غیب، هرچند که برای ما غیب باشد. پس ملائکه را نمی‌توان مشمول استثناء «اِلّا» در آیه فوق دانست، همچنین جمله «فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا،» تنها شامل اهل دنیا می‌شود، که در روی زمین زندگی می‌کنند. و اگر بنا باشد از سکنه زمین تجاوز کنیم تا شامل ملائکه هم باشد، باید مردگان را هم که امور آخرت را که به نص قرآن غیب این عالم است مشاهده می‌کنند، مشمول استثنا بدانیم و حال آن‌که قطعا مشمول نیستند، برای این‌که اگر مردگان هم مشمول باشند، دیگر حتی یک نفر هم در تحت عموم «فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا،» باقی نمی‌ماند، چون هر انسان زمینی روزی از دنیا می‌رود، و غیب عالم را می‌بیند، و در روز قیامت که «یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ،» (۱۰۳ / هود) و نیز «ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ،» (۱۰۳ / هود)

میزان دسترسی ملائکه به غیب (۱۲۵)

درباره‌اش فرموده، تمامی مردم یک‌جا مبعوث می‌شوند، و غیب عالم برای همه مشهود می‌گردد، پس همان‌طور که اموات مشمول استثنا نیستند، به خاطر این‌که عالم اموات غیر این عالم است، هم‌چنین ملائکه هم مشمول نیستند، برای این‌که عالمشان غیر این عالم است. (۱)

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب

«وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ... قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا

۱- المیزان ، ج: ۳۹ ص: ۲۲۴.

(۱۲۶) ملائکه

اِلّا ما عَلَّمْتَنا... اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ....» (۳۱ تا ۳۳ / بقره)

کلمه «اَسْماء» جمعی است که افاده عموم می‌کند و کلمه «کُلَّها» این عمومیت را تأیید کرده است. در نتیجه مراد از آن تمامی اسمایی خواهد بود که ممکن است، نام یک مسمّا واقع بشود.

از سوی دیگر کلمه «عَرَضَهُمْ ـ ایشان را به ملائکه عرضه کرد،» دلالت می‌کند بر این‌که هر یک از آن اسماء یعنی مسمّای به آن اسماء، موجودی دارای حیات و علم بوده‌اند، و در عین این‌که علم و حیات داشته‌اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند.

اضافه غیب به آسمان‌ها و زمین، از آن‌جا که مقام آیه شریفه مقام اظهار

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب (۱۲۷)

تمام قدرت خدای تعالی، و تمامیت احاطه او، و عجز ملائکه و نقص ایشانست، اضافه ملکی است و در نتیجه افاده می‌کند: که اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده، و به کلی از محیط کون بیرون بوده‌اند.

وقتی این جهات را در نظر می‌گیریم یعنی عمومیت اسماء را، و این‌که مسمّاهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و این‌که در غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات موردبحث استفاده می‌شود که آیه «وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ» (۲۱ / حجر) درصدد بیان آن است. پس حاصل کلام این شد که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محجوب بودند.

«وَ اَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ» آن‌چه ملائکه اظهار بدارند، و آن‌چه پنهان

(۱۲۸) ملائکه

کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب‌های آسمان‌ها و زمین است، و به همین جهت در مقابل آن جمله «اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ» قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب، یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی و غیب خارج از آن بشود. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱ ص: ۲۲۲.

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب (۱۲۹)

فصل سوم:عالم ملکوت

مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء

«فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ!» (۸۳ / یس)

مراد از «مَلَکُوت» آن طرف از دو طرف هر چیز است که رو به خداست. چون هر موجودی دو طرف دارد، یکی رو به خدا، و یکی دیگر پشت به خدا. ملکوت هر چیز سمت

(۱۳۰)

رو به خدای آن چیز است، و ملک، سمت رو به خلق آن. ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو طرف هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می‌شود: «وَ کَذلِکَ نُرِیآ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ ـ ما هر

دو سوی آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم، برای این‌که چنین و چنان باشد، و نیز برای این‌که از یقین‌داران باشد.» (۷۵ / انعام) و آیه «اَوَ لَمْ یَنْظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ ـ چرا به هر دو سوی آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنند.» (۱۸۵ / اعراف) «قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ ـ بگو آن کیست که هر دو سوی هر چیز را به دست دارد؟» (۸۸ / مؤمنون)

و اگر ملکوت هر چیزی به‌دست خداست، برای این است که دلالت کند بر این‌که خدای‌تعالی مسلط بر هرچیز است، و غیرخدا کسی دراین تسلط بهره و سهمی ندارد. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۱۸۶.

مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء (۱۳۱)

ملکوت آسمان‌ها و زمین

«اَوَ لَمْ یَنْظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ...؟» (۱۸۵ / اعراف)

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ، فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِه مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ...!» (۸۲ و ۸۳ / یس) استفاده می‌شود، عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است، و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است، همچنان‌که از آیه «وَ کَذلِکَ نُرِیآ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ

(۱۳۲) ملائکه

السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ،» (۷۵ / انعام) این تلازم به خوبی استفاده می‌شود.

پس غرض از این آیه توبیخ آنان در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیاء است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود، آن‌چه را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی آن دعوتشان می‌کند حق است.

و این‌که فرمود: «وَ ما خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْءٍ،» (۱۸۵ / اعراف) معنای آیه این است که «چرا در خلقت آسمان‌ها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند؟» و باید نظر کنند، اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است، و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنهاست، بلکه از آن طرف که برابر خداست، و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می‌رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری‌است که امر هر چیزی‌را او اراده‌می‌کند و آن پروردگار رب‌العالمین‌است. (۱)

ملکوت آسمان‌ها و زمین (۱۳۳)

چگونگی مشاهده ملکوت

«وَ کَذلِکَ نُرِیآ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ!»

(۷۵/انعام)

معنای آیه این می‌شود که ما ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان

۱- المیزان ، ج: ۱۶ ص: ۲۵۹.

(۱۳۴) ملائکه

دادیم و همین معنا باعث شد که پی به گمراهی پدر و قوم خود برده و به احتجاج به آنان بپردازد و ما هم پی در پی با همین ارائه ملکوت تأییدش کردیم تا آن‌که شب فرا رسید و چشمش به ستاره افتاد... .

و اما معنای ملکوت آسمان‌ها و زمین ـ

باید دانست که ملکوت مانند ملک به معنای قدرت بر تصرف است. چیزی که هست این هیئت تأکید در معنا را هم افاده می‌کند. کلمه مزبور در قرآن نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده، و معنای جداگانه‌ای ندارد. و لکن مصداق آن در قرآن غیر سایر مصادیق عرفی است، چه ملک و ملکوت که یک نوع سلطنت است، در ما آدمیان یک معنای فرضی و اعتباری است و واقعیت خارجی ندارد، بلکه مسأله احتیاج به اجتماع و احتیاج اجتماع به داشتن نظم در اعمال و افراد و برقرار داشتن امن و عدالت و نیروی

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۵)

اجتماعی ما را وادار به قبول و معتبر شمردن آن کرده است و لذا می‌بینیم با بیع و هبه و غصب و امثال آن در هر لحظه از شخصی به شخص دیگری منتقل می‌شود. و این معنای اعتباری و قراردادی را گرچه می‌توان درباره خدای تعالی هم تصویر کرد، از این راه که حکم به حق در جامعه بشری ملک خداست، همچنان‌که خودش هم فرموده: «اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ» (۵۷ / انعام) و نیز فرمود: «لَهُ الْحَمْدُ فِی‌الْاُوْلی وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ - در دنیا و آخرت ستایش او راست و او راست حکم!» (۷۰ / قصص)

و لکن همین ملک اعتباری را اگر به تحلیل عقل ببریم خواهیم دید که در میان حقایق اصل و ریشه غیرقابل زوال و انتقالی دارد، زیرا می‌بینیم وقتی گفته می‌شود: «انسان مالک نفس خویش است،» معنایی جز این ندارد که انسان حاکم و مسلط و متصرف در چشم و گوش و سایر قوا و افعال خویش است. به این معنا که اگر گوش من چیزهایی را

(۱۳۶) ملائکه

می‌شنود، و چشم من چیزهایی را می‌بیند، و سایر قوایم کارهایی را انجام می‌دهند، همه به پیروی از اراده و حکم من است نه اراده و حکم دیگران. و این معنا خود حقیقتی است که در تحقق غیرقابل زوال و انتقالش در ما هیچ شبهه و تردیدی نیست.

آری قوا و افعال و سایر آثار انسان همه از تبعات و فروعات وجود او و قائم به ذات اوست، مستقل و بی‌نیاز از او و قائم به ذات خود نیست. چشم او به اذن او می‌بیند و گوشش به اذن خود او می‌شنود، چه اگر او نبود چشمی و دیدنی و گوشی و شنیدنی نبود، اوست که در این قوا مانند پادشاهی که افراد جامعه همه به اذن او کار می‌کنند حکومت دارد، و همچنان‌که اگر پادشاهی نبود که زمام تمامی امور در دست وی گرد آمده، جامعه‌ای تشکیل نمی‌یافت، همچنین اگر نفس انسان نبود قوایش نیز متشکل نمی‌شد.

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۷)

و نیز همچنان‌که اگر پادشاهی، فردی را از تصرفی جلوگیری کند، نمی‌تواند سرپیچی نماید و دیگر حکمش در آن تصرف نافذ نیست. همچنین اگر انسان یکی از قوای خود را از عمل بازبدارد، دیگر آن قوه نمی‌تواند در آن عمل به‌کار بیفتد. مالکیت خدای تعالی هم از همین باب است، و نظیر مالکیت انسان نسبت به خانه و اثاث خانه خود اعتباری نیست، بلکه مانند مالکیت آدمی نسبت به قوا و افعالش واقعی و حقیقی است، زیرا عالم و هرچه در آن است همه فعل خداوند است، و هیچ موجودی از خداوندی که عالم را آفریده و نظام آن را در دست دارد، نه در ذاتش و نه در توابع ذاتش و نه در قوا و نه در افعالش بی‌نیاز نیست، و در هیچ حال از خود استقلال ندارد، نه در حال انفرادش و نه در حالی که با سایر اجزاء عالم اجتماع و ارتباط داشته و از آن اجتماع و امتزاج این نظام عامی که می‌بینیم به‌وجود آمده است.

(۱۳۸) ملائکه

از آیه شریفه «قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ» (۲۶ / آل‌عمران) و «وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ» (۱۸۹ / آل‌عمران) و «تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ، اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوةَ... اَلَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا» (۱ تا ۳ / ملک) هم مالکیت آسمان‌ها و زمین را تعلیل می‌کند به این‌که خداوند آن‌ها را آفریده، استفاده می‌شود که اگر خدای تعالی را مالک آسمان‌ها و زمین دانسته، برای این بوده که وجود و واقعیت آن از خداوند است؛ و بنابراین باید گفت به همین جهت کسی شریک ملک خدا نیست،

و مالکیتش قابل زوال و انتقال و واگذاری به غیر نبوده و معقول نیست کسی او را از مالکیتش عزل نموده و خود به جایش بنشیند. آیه شریفه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ، فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِه مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ،» (۸۲ و ۸۳ / یس) نیز بـه همین معنا تفسیر می‌شود، چه آیه دومی

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۹)

بیان می‌کند که ملکوت هر چیزی همان کلمه «کُنْ» است که خدای سبحان می‌گوید، و گفتن او عین فعل و ایجاد اوست، پس معلوم شد که ملکوت همان وجود اشیاء است از جهت انتسابی که به خدای سبحان داشته و قیامی که به ذات او دارند، و معلوم است که چنین امری قابل شرکت نبوده و ممکن نیست چیز دیگری با خداوند در آن شرکت داشته باشد، و بنابراین نظر در ملکوت اشیاء به‌طور قطع آدمی را به توحید هدایت می‌کند هم‌چنان‌که فرمود: «اَوَ لَمْ یَنْظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْءٍ ـ آیا نظر نکردند در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آن‌چه که خداوند آفریده؟» (۸۵ / اعراف)

با در نظر گرفتن این مطالب اگر در جمله «وَ کَذلِکَ نُرِیآ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ،» و هم‌چنین سایر آیات مربوط به آن دقت شود، به خوبی معلوم می‌شود که مراد از نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین همانا نشان دادن خداست، خود را به ابراهیم از مسیر مشاهده اشیاء، و از جهت استنادی که اشیاء به وی دارند، چه وقتی این استناد قابل شرکت نبود هرکسی که به موجودات عالم نظر کند، بی‌درنگ حکم می‌کند به این‌که هیچ یک از این موجودات مربی دیگران و مدبر نظام جاری در آن‌ها نیست.

(۱۴۰) ملائکه

«وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ!» (۷۵ / انعام)

«یقین» عبارت است از علم صد در صدی که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن رخنه نداشته باشد. و بعید نیست غرض از ارائه ملکوت این بوده که ابراهیم علیه‌السلام به پایه یقین به آیات خدای برسد به طوری که در جای دیگر فرمود: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِایاتِنا یُوقِنُونَ.» همان یقینی که نتیجه‌اش یقین به اسماء حسنی و صفات علیای خداوند است، و این مرحله همان مرحله‌ای است که درباره رسیدن پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن پایه فرموده است: «سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِه لَیْلاً مِنَ

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۴۱)

الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ ایاتِنا،» (۱ / اسراء) و این یقین به آیات پروردگار منتها درجه‌ای است که انبیاء علیهم‌السلام در سیر تکاملی خود می‌توانند، به آن برسند. و اما ذات پروردگار، پس قرآن کریم ساحتش را عالی‌تر از آن دانسته که ادراکی به آن تعلق گیرد و احاطه کند و وجودش را امری مسلم دانسته است.

قرآن کریم برای علم یقینی به آیات خداوند آثاری برشمرده که یکی از آن آثار این است که پرده حواس از روی حقایق عالم کون کنار رفته و از آن‌چه در پس پرده محسوسات است، آن مقداری که خدا خواسته باشد ظاهر می‌شود، و در این باره فرموده است: «کَلاّـ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقینِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحیمَ،» (۵ و ۶ / تکاثر) نیز فرموده: «کَلاّـ اِنَّ کِتابَ الْاَبْرارِ لَفی عِلّیّینَ، وَ ما اَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ، کِتابٌ مَرْقُومٌ، یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.» (۱۸ تا ۲۱ / مطففین) (۱)

(۱۴۲) ملائکه

ملکوت و امر هر موجود

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَ ما اُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلاً!»

(۸۵ / اسراء)

امر الهی در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز و فراموش نشود که ملکوت ابلغ از ملک است، بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است آن چنان که فرمود: «اَوَ

۱- المیزان ، ج: ۱۳ ص: ۲۶۷.

ملکوت و امر هر موجود (۱۴۳)

لَمْ یَنْظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ؟» (۱۸۵ / اعراف) و نیز فرمود: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ.» (۴ / قدر)

پس ازآن‌چه گذشت، این‌معنی روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد اوست و کلمه‌ایجاداوهمان‌فعل‌مخصوص به‌اوست بدون‌این‌که اسباب‌کونی و مادی‌درآن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارد. این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است، و روح وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر و ملکوت است. (۱)

حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن

۱- المیـــزان ، ج: ۲۵ ص: ۳۳۵.

(۱۴۴) ملائکه

«اِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ!» (۱۰ / صافات)

مفسرین برای این‌که مسأله استراق سمع شیطان‌ها در آسمان را تصویر کنند و نیز تصویر کنند که چگونه شیطان‌ها در این هنگام با شهاب‌ها تیراندازی می‌شوند، توجیهاتی ذکر کرده‌اند، که همه بر این اساس استوار است، که آسمان عبارت است از افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت‌هایی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در و دیواری دارد، که هیچ چیز نمی‌تواند وارد آن شود، مگر چیزهایی که از خود آسمان باشد، و این‌که در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند، که شهاب‌ها به دست گرفته، و در کمین شیطان‌ها نشسته‌اند، که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی

حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن (۱۴۵)

آسمان را استراق سمع کنند، با آن شهاب‌ها بر سر ایشان بکوبند، و دورشان سازند، و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار به ذهن می‌رسد.

و لکن امروز بطلان این حرف‌ها به خوبی روشن شده، لاجرم باید توجیه دیگری کرد، و آن توجیه به احتمال ما ـ و خدا داناتر است ـ این است که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می‌شود، از باب مثال‌هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن‌چه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد: «وَ تِلْکَ الاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَ ما یَعْقِلُها اِلاَّ الْعالِمُونَ ـ این‌ها همه مثال‌هایی است که ما برای مردم (ظاهربین) می‌زنیم، و این مثل‌ها را نمی‌فهمند مگر مردم عاقل.» (۴۳ / عنکبوت) و این‌گونه مثل‌ها در کلام خدای تعالی بسیار است، از قبیل عرش، کرسی، لوح و کتاب.

و بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی

(۱۴۶) ملائکه

خواهد بود که افقی عالی‌تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان‌طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست، عالی‌تر و بلندتر از زمین ما هستند.

مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها، به آسمان، و استراق سمع کردن، و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که شیطان‌ها می‌خواهند، به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سردرآورند، و ملائکه هم ایشان را با نوری از

ملکوت که شیطان‌ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می‌سازند. و یا مراد این است که شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را به تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را به تبلیس و نیرنگ به صورت حق درآورند، و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می‌کنند، و حق صریح را هویدا می‌سازند، تا همه به تلبیس آن‌ها پی برده، حق را حق ببینند و باطل را باطل.

حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن (۱۴۷)

و همین که خدای سبحان، داستان استراق سمع شیاطین را و هدف شهاب قرار گرفتنشان را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان‌ها ذکر کرده، تا اندازه‌ای گفتار ما را تأیید می کند، و در عین حال خدا داناتر است. (۱)

مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا

«فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ....» (۱۲ / فصلت)

۱- المیزان ، ج: ۳۳ ص: ۲۰۰.

(۱۴۸) ملائکه

آن‌چه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این است که آسمان دنیا از بین آسمان‌های هفت‌گانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سر ما در آن قرار دارند.

دوم این‌که این آسمان‌های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسمانی‌اند، و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند، نه ماورای طبیعت. چیزی که هست این عالم طبیعت هفت طبقه است، که هریک روی دیگری قرار گرفته، و از همه آن‌ها نزدیک‌تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن‌جا قرار دارند، و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره‌شان نزده، جز این‌که فرموده: روی هم قرار دارند.

سوم این‌که منظور از آسمان‌های هفتگانه، سیّارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن‌ها، از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا (۱۴۹)

چهارم این‌که اگر در آیات و روایات آمده که آسمان‌ها منزلگاه ملائکه است، و یا ملائکه از آسمان نازل می‌شوند، و امر خدای تعالی را با خود به زمین می‌آورند، و یا ملائکه با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می‌روند، و یا این‌که آسمان درهایی دارد، که برای کفار باز نمی‌شود، و یا این‌که ارزاق از آسمان نازل می‌شود، و یا مطالبی دیگر غیر این‌ها، که آیات و روایات متفرق بدان‌ها اشاره دارد بیش از این دلالت ندارد، که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان‌ها دارند. اما این‌که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی است که مابین هر جسمی با مکان آن جسم می‌بینیم، بوده باشد، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارد، و نمی‌تواند هم داشته باشد، چون جسمانیت مستلزم آن است که محکوم به نظام مادی جاری در آن‌ها باشد، همان‌طور که عالم جسمانی محکوم به دگرگونی است، محکوم به تبدل و فنا، و سستی است، آن امور هم محکوم به این احکام بشود.

(۱۵۰) ملائکه

آری امروز این مسأله واضح و ضروری شده که کرات و اجرام آسمانی هرچه و هرجا که باشند، موجودی مادی و عنصری جسمانی هستند، که آن‌چه از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن‌ها جریان دارد، و آن نظامی که در آیات شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده، و آن اموری که در آن‌ها جریان می‌یابد، هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

پس ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند. عالمی است ملکوتی که (نظیر عالم مادی ما) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه‌اش را آسمانی خوانده‌اند، و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان‌ها خوانده‌اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه‌ای که به

زمین

مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا (۱۵۱)

دارنـد، شبیه به آسـمانند، که آن نیز نسـبت به زمین بلند است، و از هر سو زمین را احاطه کرده. و این‌تشبیه را بدان‌جهت کرده‌اند که درکش تا حدی برای ساده‌دلان‌آسان‌شود. (۱)

۱– المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۲۷۲.

(۱۵۲) ملائکه

(۱۵۳)

فصل چهارم:رابطه انسان و ملائکه

اختلاف وجودی انسان و ملائکه

«وَ لَقَـدْ كَرَّمْنـا بَنى ادَمَ وَ... وَ فَضَّلْناهُـمْ عَلى كَثيـرٍ مِمَّنْ خَلَقْنـا تَفْضيـلًا!»

(۷۰ / اسراء)

بعید نیست که مراد از «مِمَّنْ خَلَقْنا ـ کسانی که خلق کردیم،» انواع حیوانات دارای

(۱۵۴)

شعور و هم‌چنین جن باشـد که قرآن آن را اثبات کرده. آری قرآن کریم انواع حیوانات را هم امت‌هایی زمینی خوانـده، مانند انسان که یک امت زمینی است، و آن‌ها را به منزله صاحبان عقل شـمرده و فرمود: «وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِى الْاَرْضِ وَ لا طئِآرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ اِلّا اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ...» (۳۸ / انعـام) و این احتمال با معنای آیه مناسب‌تر است، چون می‌دانیم که غرض از آیه موردبحث بیان آن جهاتی است که خداونـد بـا آن جهـات، آدمی را تکریم کرده، و بر بسیاری از موجودات این عالم برتری داده، و این موجودات ـ تا آن‌جا که ما سـراغ داریم ـ حیوان و جـن هستند. و امـا ملائکـه از آن‌جائـی که موجودات مـادی و در تحت نظـام حـاکم بر عالـم ماده، قرار ندارنـد، نمی‌توانیم آن‌هـا را نیز مشمـول آیه بگیریم.

بنابراین معنای آیه این می‌شود که ما بنی‌آدم را از بسیاری مخلوقاتمان که حیوان

اختلاف وجودی انسان و ملائکه (۱۵۵)

و جن بوده باشند، برتری دادیم. و اما بقیه موجودات که در مقابل کلمه «بسیار» قرار دارند یعنی ملائکه خارج از محل گفتارند، زیرا آن‌ها موجوداتی نوری و غیرمادی‌اند، و داخل در نظام جاری در این عالم نیسـتند. و آیه شریفه هرچند درباره انسان بحث می کنـد، و لکـن از این نظـر مـورد بحـث قـرارش داده کـه یکـی از موجودات عـالـم مـادی است کـه او را بـه نعمت‌هـای نفسـی و اضـافـی تکریم کرده است.

این آیه نـاظر به کمـال انسانی از حیث وجود مـادی است، و تکریم و تفضـیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است، و بنابراین ملائکه به خاطر این‌که از تحت نظام کونی و مادی این عالم خارجنـد، از محل کلام بیرونند، و خلاصه تفضـیل و برتری دادن انسان از بسیاری موجودات تفضـیل از غیر ملائـکه از موجودات مـادی این عـالم است، و امـا ملائـکه اصولاً وجودشـان غیر این وجـود است، پس آیه هیچ نظری به برتری

(۱۵۶) ملائکه

آدمی از ملائکه ندارد. (۱)

تفاوت کرامت ملائکه و انسان

«وَ قالُـوا اتَّخَذَ الرَّحْمـنُ وَلَدا سُبْحانَـهُ بَلْ عِبـادٌ مُکْرَمُونَ....» (۲۶ / انبیاء)

خـدای تعـالی حـال ملائـکه را در آیه فوق بیـان کرده که بنـدگانی مکرمنـد. مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده، نه به غیر آن. مراد از این‌که ملائکه را «عِباد» خواند، با این‌که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عِباد» و بندگانند، خواست

۱- المیزان ، ج: ۲۵ ص: ۲۶۸.

تفاوت کرامت ملائکه و انسان (۱۵۷)

به آنـان بفهمـانـد کـه عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده است و این موهبت، عطیه‌ای است الهـی.

فـرق میـان کرامت ملائـکه و کرامت بشـر، هرچنـد که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبـت را به بشـر از راه اکتسـاب می‌دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (۱)

برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن

«وَ لَقَـدْ کَرَّمْنا بَنی ادَمَ وَ... وَ فَضَّلْناهُـمْ عَلی کَثیـرٍ مِمَّنْ خَلَقْنـا تَفْضیـلًا!»

(۷۰ / اسراء)

۱- المیـــــزان ، ج: ۲۸ ص: ۱۰۹.

(۱۵۸) ملائکه

مسـلمین اختلاف دارنـد، در این‌که از انسـان و ملک کـدام‌یک برترنـد؟ معروف این است که انسان افضل است و مراد از افضـلیت انسـان نه همه افراد انسان‌هـا است، بلکه افراد مؤمن است، زیرا حتی دو نفر هم اختلاف ندارنـد، در این‌که پـاره‌ای از افراد انسـان از چهارپایان هم پست‌تر و گمراه‌ترند.

قـوام ذات فرشـتگـان از قـوام ذات انسـان افضـل و اعمـال فرشـته خـالص‌تر و خـدایی‌تر از اعمـال انسـان اسـت، اعمـال فرشـتگان همرنـگ ذات آنـان و اعمـال آدمی همرنـگ ذات اوست و کمالـی که انسان آن را برای ذات خـود هـدف قرار داده و در پرتـو اطاعت خدا جستجویـش می‌کند، این کمال را ملائکـه در ابتدای وجـودشان دارا هستند.

البته این هم هست که ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به

برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن (۱۵۹)

سرعت و یـا به کنـدی از راه به‌دست آوردن اسـتعدادهای تازه کسب می‌کنـد در اثر آن اسـتعدادهای حاصـله به مقامی از قرب و به حـدی از کمال برسـد که مافوق حـدی باشـد که ملائکه با نور ذاتی‌اش در ابتـدای وجودش به آن رسـیده است. ظاهر کلام خـدای تعالی هم این امکان را تأیید می‌کند.

برای این‌که در داسـتان خلق کردن خلیفه برای زمین، برتری انسـان را برای ملائـکه بیـان کرده و فرمود: این موجود در تحمل علم به اسـماء قـدرتی دارد که شـما نداریـد، او می‌توانـد علم به تمـامی اسـماء را تحمل کنـد، و همین تحمل مقامی است از کمال که مقام تسبیح ملائکه به حمد خدا و تقدیسشان به آن پایه نمی‌رسد، و مقامی است که باطن انســان را از فساد و سفــک دماء پاک می‌کند و لذا می‌بینیم که ملائکه به این قانع شدند.

و نیز داستان مأمور شدن ملائکه به سجده کردن بر آدم و این‌که همه آنان وی را

(۱۶۰) ملائکه

سجـده کردنـد، یادآور شده و می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ،» (۳۰ / حجر) سـجده‌ملائکه‌بر آدم‌از باب‌خضوع‌ایشان در برابر مقام‌کمال‌انسانی بوده و آدم‌جنبه قبله را برای ایشان داشته، وی با وجود خود، انسانیت را در برابر ایشان مجسم نموده بود، این بود آن‌چه که از ظاهر آیات موردبحث و سایر آیاتی که آوردیم، استفاده می‌شد. (۱)

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا...، فَاِذا سَوَّیْتُهُ

۱- المیزان ، ج: ۲۵ ص: ۲۷۴.

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان (۱۶۱)

وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ....» (۲۹ و ۳۰ / حجر)

ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعی‌اش باعث شده. و این سجده هم صرفا از باب تشریفات اجتماعی نبوده، نتیجه‌ای حقیقی و واقعی باعث شده است، و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت. پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده، خاضع برای انسانند، آن هم بر حسب غرضی که در خلقت انسان بوده، (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه خلقت ملائکه است،) و ملائکه مسخّر برای بشر و در راه سعادت زندگی اوست و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب و مرحله‌ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

(۱۶۲) ملائکه

پس این‌که می‌بینیم، همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می‌فهمیم همه آنان مسخّر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای فوز و فلاح او کار می‌کنند، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند.

این‌جاست که برای کسانی که متدبّر و فطن باشند، روشن می‌گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی‌خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید، ولی ملائکه در این باب اظهار خضوع نمودند. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۲۳ ص: ۲۳۲.

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان (۱۶۳)

سجده ملائکه به انسان در آفرینش

«اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ طینٍ، فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ!» (۷۱ و ۷۲ / ص)

این دو آیه کلام خدای تعالی است، که به زمان بگومگوی ملائکه اشاره می‌کند. جمله «اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلیفَةً،» (۳۰ / بقره) که خطاب دیگری است از خدا به ملائکه، و جمله «اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ طینٍ،» (۷۱ / ص) که آن نیز خطاب خدا به ملائکه است، دو

(۱۶۴) ملائکه

جمله متقارن است، که در یک زمان و یک ظرف واقع شده‌اند.

«فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی، فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ،»

تسویه انسان به معنای تعدیل اعضاء اوست، به این‌که اعضای بدنی او را با یکدیگر ترکیب و تکمیل کند، تا به صورت انسانی تمام

عیار درآید، و دمیدن روح در آن، عبارت است از این‌که او را موجودی زنده قرار دهد، و اگر روح دمیده شده در انسان را به خود خدای تعالی نسبت داده، و فرموده: «از روح خودم در آن دمیدم،» به منظور شرافت دادن بـه آن روح است. و جمله «فَقَعُوا» امر است، و این امر نتیجه و فرع تسویه و نفخ روح واقع شده، می‌فرماید حال که از روح خودم در آن دمیدم، شما ملائکه بر او سجده کنید.

«فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ، اِلّا اِبْلیسَ....» (۷۳ و ۷۴ / ص) دلالت این جمله بر این‌که تمامی‌فرشتگان برای‌آدم سجده‌کردند، و احدی‌ازآن تخلف‌نکرده،روشن‌است. (۱)

سجده ملائکه به انسان در آفرینش (۱۶۵)

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلیفَةً... وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ....» (۳۰ و ۳۱ / بقره)

ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: «می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم،» چنین فهمیده بودند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانستند که موجود زمینی به خاطر این‌که مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و

۱- المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۳۷.

(۱۶۶) ملائکه

شهوی باشد، و چون زمین دار تزاحم و محدود الجهات است و بقا در آن به حد کمال نمی‌رسد، مگر با زندگی دسته‌جمعی و معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود.

در حالی که مقام خلافت همان‌طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این‌که خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

و این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده‌اند. خواسته‌اند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده، حل کنند، نه این‌که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند. به دلیل

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۶۷)

این اعترافی که خدای تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته‌اند: «اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ ـ تنها دانای علی الاطلاق و حکیم علی‌الاطلاق تو هستی.» (۳۲ / بقره) چون این جمله با حرف «اِنَّ» آغاز شده، می‌فهمانند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می‌دانسته‌اند.

«اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها!» (۳۰ و ۳۱ / بقره)

خدای سبحان در رد پیشنهاد ملائکه، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از خلیفه زمینی نفی نکرد و نفرمود که نه، و نیز دعوی ملائکه را مبنی بر این‌که ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد. در عوض مطلب دیگری عنوان نمود و آن، این بود که در این میان مصلحتی هست، که ملائکه قادر به ایفای آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی

(۱۶۸) ملائکه

قادر بر تحمل و ایفای آن می‌باشد. آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد، و اسراری را تحمل می‌کند، که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

این مصلحت بسیار ارزنـده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سـفک دماء را جبران می کند. ابتدا در پاسخ ملائکه فرمود: «من می‌دانم آن‌چه را که شـما نمی‌دانیـد.» و در نوبت دوم، به جـای آن جواب، این طور جواب می‌دهـد که: «آیا به شـما نگفتم من غیـب آسـمان‌ها و زمین را بهـتر می‌دانم؟» و مراد از غیب، همـان اسـماءِ است نه علم آدم به آن اسـما. چـون ملائـکه اصـلًا اطلاـعی نداشـتند، از این که در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند. ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این که از وجود اسماء اطلاع داشـته، و از علم آدم بدان‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، وگرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسـماء بپـرســد، و این خود روشن است، که سؤال نامبرده به خاطر این بوده که ملائکه از وجـود اسمــاء بی‌خبــر بــوده‌اند.

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۶۹)

پس این سیاق به ما می‌فهماند: که ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده، و اذعان کردند به این که آدم این شایستگی را نـدارد، و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسـماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسـماء پرسـید، و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند، و چون از آدم پرسید، و جواب داد، بدین وسیله لیاقت آدم برای حیازت این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.

نکته دیگر که در این‌جـا هست، این است که خـدای سبحان دنبـال سؤال خود، این جمله را اضـافه فرمود: «انْ کُنْتُمْ صـادِقینَ ـ اگر راسـتگو هستیـد؟» و ایـن جملـه اِشـعار دارد بر این‌که ادعــای ملائـکه ادعـای صـحیحــی نبـوده، چـون چیــزی را ادعـا کرده‌انـد که لازمــه‌اش داشتــن علــم اســت.

(۱۷۰) ملائکه

«وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاسْمــاءَ کُلَّها، ثُــمَّ عَرَضَهُــمْ....» (۳۱ / بقره)

این جمله اِشـعار دارد بر این‌که اسـماء نامبرده، و یا مسـمّاهای آن‌ها موجودات زنده و دارای عقل بوده‌اند که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعـد از آن‌که آدم به ملائـکه خبر از آن اسـماء داد، ملائـکه هم مثل آدم دانای به آن اسـماء شـده باشـند، و در داشـتن آن علم با او مساوی باشـند، برای این‌که هرچنـد در این صورت آدم به آنان تعلیم داده، ولی خود آدم هم به تعلیم خـدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد و خدا او را بیشتر گرامی بدارد.

و نیز اگر علم نامبرده از سـنخ علم ما بود، نباید ملائکه به صـرف این‌که آدم علم به اسـماء دارد، قانع شده باشند و استدلالشان باطل شود. و سخن کوتاه، آن‌که معلوم

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۷۱)

می‌شود آن‌چه آدم از خـدا گرفت و آن علمی که خـدای به وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائـکه از آدم آموختنـد. علمی که برای آدم دست داد، حقیقـت علـم بـه اسـماء بـود، کـه فراگرفتن آن برای آدم ممکن بـود، و برای ملائـکه ممکن نبـود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد به خاطر همین علم به اسماء بود، نه به خاطر خبر دادن از آن وگرنه بعد از خبر داشتن ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند ما علمی نداریم «سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا اِلّا ما عَلَّمْتَنا....»

پس، از آن‌چه گذشــت، روشن شـد که علــم به اسـماء آن مسـمیّــات، باید طوری بوده باشــد که از حقایــق و اعیان وجودهــای آن‌ها کشـف کند، نه صـرف نام‌هـا، که اهل هر زبانــی برای هر چیــزی می‌گذارنــد.

پس معلوم شد که آن مسمیّات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایق و

(۱۷۲) ملائکه

موجوداتی خـارجی بوده‌انـد، نه چون مفـاهیم که ظرف وجودشـان تنهـا ذهن است. و نیز موجوداتی بوده‌انـد که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسـمان‌ها و زمین نهان بوده‌انـد، و عالــم شدن به آن موجــودات غیبــی، یعنی آن طوری که هستنــد، از یک ســو تنها

برای موجود زمینـی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی و از سوی دیگر آن علم در خـلافـت الهـی دخـالـت داشتـه است.

اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون بیرون بوده‌اند. وقتی عمومیت اسماء را در نظر بگیریم و این‌که مسمّاهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و این‌که در غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات موردبحث استفاده می‌شود که آیـه زیـر درصـدد بیـان آن اسـت:

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۷۳)

«وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن‌که نزد ما خزینه‌های آن هست، و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم مگر به اندازه معلوم.» (۲۱ / حجر)

این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محجوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هرچه که در آسمان‌ها و زمین هست از نور و بهای آن‌ها مشتق شده است، و آن موجودات با این‌که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و این‌طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه

(۱۷۴) ملائکه

آن‌ها نیز به این نحو نزول است. (۱)

خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت

«...ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلآئِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ...!» (۱۱ / اعراف)

سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم علیه‌السلام قبله گاه سجده ملائکه شده، از جهت خصوصیت شخصی‌اش

۱- المیزان ، ج: ۱ ص: ۲۱۹.

خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت (۱۷۵)

نبوده، بلکه از این باب بوده که آدم علیه‌السلام نمونه کامل انسانیت بوده، و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است.

قضیه‌خلافتی که آیات ۳۰ تا ۳۳سوره‌بقره متعرض آن‌است، برمی‌آیدکه مأمورشدن ملائکه به سجده متفرع بر خلافت مزبور بوده، و خلافت مزبور مختص به آدم علیه‌السلام نبوده، بلکه در همه افراد بشر جاری است. پس سجده ملائکه هم سجده بر جمیع افراد انسان است. (۱)

خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها

۱- المیـــزان ، ج: ۱۵ ص: ۲۶.

(۱۷۶) ملائکه

«نَحْنُ اَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الْاٰخِرَةِ!» (۳۱ / فصلت)

این‌که در آیه شریفه فوق ولایت ملائکه را ذکر کرده، نه ولایت خدا را، برای این بوده باشد که بین اولیای خدا و دشمنان او مقابله و مقایسه کند، چون در حق دشمنانش فرموده بود: «وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ!» (۲۵ / فصلت) و در آیه مورد بحث در مقابل آن قرین‌ها، از قول ملائکه‌اش می‌فرماید: «ما اولیای شما هستیم!»

و نتیجه این مقابله آن است که معلوم شود که مراد از ولایت ملائکه برای مؤمنین، تشدید و تأیید مؤمنین است، چون ملائکه مؤید آن‌هایند که مختص به اهل ولایت خدایند. و امّا ملائکه‌ای که حارس و نگهبان خلقند، و یا آن‌هایی که موکل بر ارزاق و اجل‌های
خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها (۱۷۷)
مـردم و سایر شئون آن‌هایند، اختصاصی به مؤمنین ندارند، بلکه مؤمن و کافر برایشان یکسان است. (۱)

رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان

«ثُمَّ قُلْنـا لِلْمَلآئِکَـةِ اسْجُـدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوآ اِلّآاِبْلیسَ لَمْ‌یَکُنْ مِنَ‌السّاجِدینَ!»
(۱۱ / اعراف)
۱- المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۳۰۵.
(۱۷۸) ملائکه
امر به سجده در قصه خلقت آدم و همچنین امتثال ملائکه و تمرّد ابلیس و رانده‌شدنش از بهشت در عین این‌که امر و امتثال و تمرّد و طرد تشریعی و معمولی بوده، در عین حال از یک جریان تکوینی و روابط حقیقی که بین انسان و ملائکه و انسان و ابلیس هست حکایت می‌کند، و می‌فهماند که خلقت ملائکه و جن نسبت به سعادت و شقاوت انسان چنین رابطه‌ای دارد.
امر پروردگار به این‌که ملائکه بر آدم سجده کنند، برای احترام آدم و به‌خاطر قرب منزلتی بود که وی در درگاه پروردگار داشت. خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند، و اگر ابلیس سر برتافت به خاطر ضدیتی
رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان (۱۷۹)
بود که جوهره ذاتش با سعادت انسانی داشت، و لذا هرجا که با انسان برخورد کرده و می‌کند درصدد تباهی سعادت وی برمی‌آید، و به محضی که با او مساس پیدا می‌کند گمراهش می‌سازد، آری «کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلّاٰهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدیهِ اِلی عَذابِ السَّعیرِ - قلم ازلی درباره شیطان چنین نوشته که هرکه با او دوستی کند، او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزانش راهبر شود.» (۴ / حج) (۱)
۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۳۴.
(۱۸۰) ملائکه

ولایت ملائکه

«ثُمَّ قُلْنـا لِلْمَلآئِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوآ اِلّآاِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ‌السّاجِدینَ!»(۱۱ / اعراف)
معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت شیطان درآمدن، همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده «اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا‌تَرَوْنَهُمْ اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیآءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ - او و گروه وی به‌طور مسلم شما را از آن‌جایی که خودتان احساس نکنید، می‌بینند. آری، ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.» (۲۷ / اعراف)
ولایت ملائکه (۱۸۱)
قرآن کریم نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد، برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده، می‌فرماید: «اِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ‌الْمَلائِکَةُ اَلّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِالَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ اَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا - کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستاده استقامت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل

شـده، نوید می‌دهند که مترسید و غمگین مباشید، و به بهشتی که خدایتان وعده داده دلخوش باشید (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم.» (۳۰ و ۳۱ / سجده)

البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه «لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفیعٌ،» (۵۱ / انعام) آن را اثبات می‌کند، ندارد. (۱)

۱- المیزان ، ج: ۱۵ ص: ۵۵.

(۱۸۲) ملائکه

مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر

«قـالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ، اِلـی یَـوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر)

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است، خود بشر را هم به وسیله ملائکه ـ تا دنیا باقی است، باقی هستند ـ تأیید فرموده

مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر (۱۸۳)

است. و لذا می‌بینیم در پاسخ ابلیس در آیات فوق نفرموده: «تو مهلت داده شده‌ای،» بلکه فرمود: «تو از زمره مهلت داده شدگانی،» پس معلوم می‌شود، غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند.

مهلت دادن ابلیس تا روز وقت معلوم از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست، بلکه از باب آسان ساختن امر امتحان است و لذا می‌بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس، ملائکه را هم مهلت داده است. (۱)

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها

۱- المیزان ، ج: ۲۳ ص: ۲۳۹.

(۱۸۴) ملائکه

«اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْما فَاغْفِرْ لِلَّذینَ... .» (۷ / مؤمن)

ملائکه حامل عرش از خدای سبحان می‌خواهند تا هرکس را که ایمان آورده، بیامرزد. جمله فوق حکایت متن استغفار ملائکه است. ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده‌اند. و اگر در بین صفات خداوندی، رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت بود که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می‌کند، و با عمل خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخیص می‌دهد.

«...فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ!» (۷ / مؤمن)

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها (۱۸۵)

این جمله فرع و نتیجه ثنایی است که ملائکه در جمله قبلی کرده، و خدا را به سعه علم و رحمت ستودند. مراد از سبیلی که مؤمنین پیروی آن کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریع کرده، و آن دین اسلام است، و پیروی دین اسلام عبارت است از این‌که عمل خود را با آن تطبیق دهند، پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

و معنای جمله این است که خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام تو به سوی تو برگشتند، بیامرز، و از عذاب جحیم حفظشان فرما. و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

«رَبَّنا وَ اَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدْتَهُمْ...!» (۸ / مؤمن)

در این آیه مجددا ندای (رَبَّنا) را تکرار کردند، تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند، و

(۱۸۶) ملائکه

مراد از وعده‌ای که خدای تعالی داده، وعده‌هایی است که به زبان انبیائش و در کتب آسمانی‌اش داده است.

«وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ ابائِهِمْ وَ اَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ...!» (۸ / مؤمن)

مراد از صلاحیت، صلاحیت برای داخل بهشت شدن است و معنای جمله چنین است: پروردگارا، هرکس از ایشان و پدران و همسران و فرزندان ایشان را که صلاحیت داخل شدن بهشت دارند، داخل بهشت‌های عدن بفرما.

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که: استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است، و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده، و راه خدا را پیروی کردند، که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده، و قسم دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده‌اند، و لکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها (۱۸۷)

دارند، و ملائکه، قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از این تقسیم برمی‌آید، طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای «لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ،» (۷ / مؤمن) همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بیامرزد، و وعده بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طائفه دوم در مقام و منزلت پایین‌تر از طائفه اولند، کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده‌اند، ایمانی ناقص و ضعیف دارند، و عملی زشت، ولی با طائفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسرانشانند. از خدای تعالی درخواست کرده‌اند: که این طایفه را هم به طایفه اول و کاملین در ایمان ملحق نموده، در جنات عدن به ایشان برساند، و از بدی‌ها حفظشان فرماید. «... اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ،

(۱۸۸) ملائکه

وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ!» (۸ و ۹ / مؤمن) (۱)

دعای ملائکه در تشریع دین انسان‌ها

«وَالْمَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِرَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی‌الْاَرْضِ!» (۵ / شوری)

فرشتگان، خدای را از هرچه که لایق به ساحت قدسش نیست منزه داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می‌گویند، و یکی از چیزهائی که لایق ساحت قدس او

۱- المیزان ، ج: ۳۴ ص: ۱۷۱.

دعای ملائکه در تشریع دین انسان‌ها (۱۸۹)

نیست، همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریع می‌کند، و از راه وحی ابلاغ می‌فرماید هدایت نکند، با این‌که این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است.

و از خدای سبحان درخواست می‌کنند که اهل زمین را بیامرزد، و معلوم است که حصول این آمرزش سببی دارد که قبلاً- باید حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آن هم احتیاج به هدایت خود خدا دارد. پس برگشت درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریع کند، و آن‌گاه کسانی را که به آن دین می‌گروند، بیامرزد. پس معنای جمله موردبحث این می‌شود: که ملائکه از خدای سبحان درخواست می‌کنند که برای ساکنین زمین از طریق وحی دینی تشریع کند، و آن‌گاه به وسیله آن دین ایشان را بیامرزد.

(۱۹۰) ملائکه

البته معنا نـدارد که ملائکه برای همه اهل زمین طلب مغفرت کننـد، و از خدا بخواهند حتی مشـرکین را که می گفتند «اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدا» بیامرزد، با این‌که قبلًا از خود ملائکه حکایت کرده بود که «یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا ـ برای خصوص مؤمنین اسـتغفار می کنند.» (۷ / مؤمن) پس ناگزیر باید بگوییم منظور از طلب مغفرت، طلب وسیله و سبب مغفرت است، و آن همین است که نخست برای اهل زمین دینی تشریع کند، تا سپس متدینین به آن دین را بیامرزد. (۱)

صلوات ملائکه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او

۱- المیزان ، ج: ۳۵ ص: ۱۸.

صلوات ملائکه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او (۱۹۱)

«اِنَ‌اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ‌یُصَلُّونَ عَلَی‌النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا صَلُّواعَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیمـا!»(۵۶ / احزاب)

کلمه «صَـلوة» در اصل به معنای انعطاف بوده، صـلاة خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش، البته انعطافی مطلق، چون در آیه شریفه صلاة را مقید به قیدی نکرده است، و همچنین صلاة ملائکه او بر آن جناب انعطاف ایشان است بر وی، به این‌که او را تزکیه نموده، و برایش استغفار کنند، صلاة مؤمنین بر او انعطاف ایشان است، به وسیله درخواست رحمت برای او.

و در این‌که قبـل از امر به مؤمنیــن که بر او صلــوات بفرستیــد، نخست صلوهٔ

(۱۹۲) ملائکه

خـود و ملائکـه خود را ذکـر کرد، دلالتـی هســت بر ایــن‌کـه صلــوات مؤمنیــن بـر آن جناب پیــروی خدای سبحــان و متابعت ملائکه اوست.

از طریق شیعـه و سنـی هم روایـت بسیـار زیـاد رسیـده، در این‌که طریـق صلوات فرستـادن، مؤمنین بر آن جنـاب، این اسـت که از خـدا بخواهنـد، بـر او و آل او صلوات بفرستند. (۱)

شرایط شفاعت ملائکه

۱- المیــزان ، ج: ۳۲ ص: ۲۲۱.

شرایط شفاعت ملائکه (۱۹۳)

«وَ کَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی‌السَّمواتِ لاتُغْنی شَفاعَتُهُمْ‌شَیْئا اِلاّمِنْ بَعْدِ اَنْ یَأْذَنَ‌اللّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی!» (۲۶/نجم)

فرق میان «اذن» و «رضا» ایــن است که رضا امری است باطنی، ولی اذن امر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است.

این آیه درصـدد این است که بفرمایـد ملائـکه از ناحیه خود مالك هیـچ شـفاعتی نیسـتند، به طوری‌که در شـفاعت کردن بی‌نیاز از خدای سبحان باشند، آن‌طور که بت‌پرستان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر شفاعتی برای فرشته‌ای باشد، بعد از آن است که خدا به شـفاعتش راضـی باشد و اذنش داده باشد. بنابراین مــراد از جملـه «لِمَنْ یَشاءُ» ملائکه است. و معنای آیه این است که چه بسیار

(۱۹۴) ملائکه

از فرشتــه در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیــچ اثری ندارد، مگر بعد از آن‌که خــدای به هریــك از ایشان که بخواهــد و راضی باشــد، اجازه شفاعــت داده باشــد.

به هر حـال از این آیه این معنا به طور مسـلم برمی‌آیـد که، برای ملائکه شـفاعتی قایل است. چیزی که‌هست شـفاعت‌ملائکه را مقید

به‌اذن و رضای‌خدای سبحان کرده است. (۱)

دانشمندان مورد لعن ملائکه

«اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ اُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ!» (۱۶۱ / بقره)

۱- المیـــزان ، ج: ۳۷ ص: ۷۸.

دانشمندان مورد لعن ملائکه (۱۹۵)

در آیه موردبحث مراد از «الَّذینَ کَفَرُوا» کسانی است که حق را تکذیب می‌کنند و معاند هستند ـ و همان‌هائی هستند که در آیه قبل فرمود: آنچه را خدا نازل کرده کتمان مجازاتشان کرد، که این خود فرمانی است از خدای سبحان که هر لعنتی که از هر انسانو از هر ملکی سر بزند، متوجه ایشان بشود، بدون هیچ استثنا.

پس این گونه اشخاص سبیل و طریقه‌شان، طریقه شیطان است که خدا درباره‌اش فرمود: «وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ اِلی یَوْمِ الدّینِ!» (۳۵ / حجر) چون در این جمله خدای تعالی تمامی لعنت‌ها را متوجه شیطان کرده. معلوم می‌شود این اشخاص هم (یعنی علمائی که علم خود را کتمان می‌کنند) در این لعنت تمام شرکای شیطان، و شیطان‌های دیگری چون اویند.

(۱۹۶) ملائکه

و چـه‌قـدر لحـن ایـــن آیـه شدیـد و امـر آن عظیـم اسـت.

«خالِدینَ فیها» یعنی این علمای کتمانگر و این شیطان‌های انسی، در لعنت خدا و ملائکه جاودانند (و جمله عذاب از آن‌ها تخفیف نمی‌پذیرد و حتی مهلت هم داده نمی‌شـــونـد) کـه در آن عـذاب در جـای لعنـت آمـده، دلالـت دارد بر این‌کـه لعنـت خـدا و مـلائکـه مبـدل به عذاب می‌شود. (۱)

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه

۱- المیـزان ، ج: ۲ ص: ۳۳۶.

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه (۱۹۷)

«وَ لَوْ نَشـاءُ لَجَعَلْنـا مِنْکُـمْ مَلائِکَـةً فِی الاَرْضِ یَخْلُفُـونَ!» (۶۰ / زخرف)

ظاهر این آیه شریفه می‌خواهـد این استبعاد را برطرف کند که چگونه ممکن است یک فرد بشر دارای این همه کمالاتی که قرآن درباره عیسی علیه‌السلام نقل می‌کند، بوده باشد؟ بتواند مرغ بیافریند، مرده زنده کند، و در روزهائی که طفل گهواره است با مردم حرف بزنـد و خوارقی مثال این از خود بروز دهـد، و خلاـصه ماننـد ملاـئکه واسطه فیض در احیا و اماته و رزق و سایر انواع تـدبیر باشد، و در عین حال عبد باشد، نه معبود، و مألوه باشد، نه اله.

آری این گونه کمالات در نظر وثنیت مختص به ملائکه، و ملاک الوهیت آن‌هاست، که

(۱۹۸) ملائکه

بایـد به خاطر داشتن آن‌ها پرستیـده شوند، و کوتـاه سخن این‌که از نظر وثنیت محال است، بشری پیدا شود که این نوع کمالاتی را که مختص ملائکه، اسـت دارا باشد.

آیه شریفه می‌خواهـد این استبعاد را برطرف ساخته، و بفرمایـد خـدای تعالی می‌توانـد انسان را آن چنان تزکیه کند و باطنش را از لوث گناهان پاک سازد، که باطنش باطن ملائکه گردد، و ظاهرش ظاهر انسان باشـد و با سایر انسان‌های روی زمین زنـدگـی کند، خودش از انسانی دیگر متولد شود، و انسانی دیگـر از او متولد گردد، ولی باطنش باطن ملائکـه باشد، و آنچـه از ملائکه به ظهور

می‌رسد از او نیز سربزنند.

این کار انقلاب ماهیت نیست، که بگوئی فی نفسه امری است محال، و قابل آن نیست که از خدا سربزنند، بلکه نوعی تکامل وجودی است، خدای‌تعالی انسانی را از حدی از کمال بیرون آورده، به حدی بالاتر از آن می‌برد که امکان و ثبوتش در جای خود ثابت و مسلم شده است. (۱)

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه (۱۹۹)

ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری

«یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوآا امِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِه... وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّهِ وَ مَلاآئِکَتِه وَ کُتُبِه وَ رُسُلِه وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیدا!» (۱۳۶ / نساء)

این آیه به مؤمنین امر می‌کند که دو مرتبه ایمان بیاورند. امر به آن است که

۱- المیزان ، ج: ۳۵ ص: ۱۸۹.

(۲۰۰) ملائکه

مؤمنین، ایمان اجمالی خود را بر تفاصیل این حقایق بسط دهند، زیرا این‌ها معارفی است که هرکدام به دیگری مربوط هستند و مستلزم یکدیگرند.

ایمان به یکی از این حقایق جز به ایمان به همه آن‌ها بدون استثناء، تمام نیست. اگر به پاره‌ای از این حقایق ایمان آورند و پاره‌ای دیگر را رد کنند، اگر این معنی را ظاهر کنند، کفر و اگر کتمان و اخفا کنند نفاق است.

قسمت اول آیه مردم را دعوت می‌کند که بین همه چیزهائی که در آیه ذکر شده جمع کنند و این دعوت با این ادعاست که اجزای این مجموع به هم مربوطند و از یکدیگر جدا نیستند. معنی قسمت دوم آیه این است که: هرکس به خدا یا ملائکه خدا یا کتب خدا یا رسولان خدا یا روز بازپسین کافر شود، یعنی هرکس به هریک از اجزای ایمان کافر شود به گمراهی دوری افتاده است.

ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری (۲۰۱)

آیات قرآنی ناطق است که کسی که به هریک از آنچه در این آیه ذکر شده ـ به‌طور جدا جدا ـ کافر باشد، به حقیقت کافر است. (۱)

ضرورت ایمان به ملائکه

«... وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ الْمَلائِکَهِٔ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیّینَ وَ اتَی الْمالَ....» (۱۷۷ / بقره)

جمله فوق تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد

۱- المیزان ، ج: ۹ ص: ۱۷۵.

(۲۰۲) ملائکه

تعریفشان می‌کند، و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق. درباره اعتقادشان می‌فرماید: «مَنْ امَنَ بِاللّهِ» و درباره اعمالشان می‌فرماید: «اُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا» و درباره اخلاقشان می‌فرماید: «وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.»

و در تعریف اولی که از ایشان کرده و فرموده: «کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیا دارند.» و این تعریف شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان، ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است. مراد از ایمان، ایمان کاملی است، که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود، و تخلف نمی‌کند، نه در قلب و نه در جوارح.

در قلب تخلف نمی‌کند چون صاحب آن دچار شک و اضطراب و یا اعتراض و یا در پیش آمدی ناگوار دچار خشم نمی‌گردد، و در اخلاق و اعمال هم تخلف نمی‌کند، (چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می‌شود). (۱)

ضرورت ایمان به ملائکه (۲۰۳)

ایمان و تصدیق ملائکه

«امَنَ الرَّسُولُ بِما اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ امَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ!» (۲۸۵ / بقره)

این قسمت از آیه ایمان پیامبر و مؤمنین را تصدیق می‌کند، و اگر پیامبر را جدای از مؤمنین ذکر کرده بوده و فرمود: رسول بدان‌چه از ناحیه پروردگارش نازل شده ایمان

۱- المیزان ، ج: ۲ ص: ۴۱۴.

(۲۰۴) ملائکه

دارد، و آنگاه مؤمنین را به آن جناب ملحق کرد، برای این بود که رعایت آن جناب را فرموده باشد. و این عادت قرآن است، که هر جا مناسبتی پیش آید، از آن جناب احترامی به عمل بیاورد، و او را جدای از دیگران ذکر نموده، سپس دیگران را به او ملحق سازد.

«كُلٌّ امَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ!»

این جمله تفصیل آن اجمالی است که جمله قبل بر آن دلالت می‌کرد، چون جمله قبل اجمالاً ـ می‌گفت رسول و مؤمنین به آنچه نازل شده ایمان آوردند، و شرح نمی‌داد که آنچه نازل شده به چه چیز دعوت می‌کند. جمله موردبحث شرح می‌دهد که کتاب نازل بر رسول خدا مردم را به سوی ایمان و تصدیق همه کتب آسمانی و همه رسولان و ملائکه خدا که بندگان محترم اویند دعوت می‌کند، هرکس بدان‌چه بر پیامبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشد، در حقیقت به صحیح همه مطالب نامبرده ایمان دارد. (۱)

ایمان و تصدیق ملائکه (۲۰۵)

۱- المیزان ، ج: ۴ ص: ۴۳۹.

(۲۰۶) ملائکه

(۲۰۷)

فصل پنجم:وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او

ملائکه محافظ انسان و اعمال او

«لَهُ مُعَقِّبتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّهِ!»

«برای آدمی که به سوی پروردگارش برمی‌گردد، تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت مراقب اویند.» (۱۱ / رعد)

(۲۰۸)

از مشرب قرآن معلوم و پیداست که آدمی تنها این هیکل جسمانی و این بدن مادی محسوس نیست، بلکه موجودی است مرکب از بدن و نفس و شئون و امتیازات عمده او همه مربوط به نفس اوست، نفس اوست که اراده و شعور دارد، و به‌خاطر داشتن آن، مورد

امر و نهی قرار می‌گیرد. هر چند نفس بدون بدن کاری نمی‌کند و لکن بدن کاری نمی‌کند و لکن بدن جنبه آلت و ابزاری را دارد که نفس برای رسیدن به مقاصد و هدفهای خود آن‌را بکار می‌زند .

بنابر این جمله «مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِه» توسعه می‌یابد، هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود، و هم امور روحی را، پس همه اجسام و جسمانیاتی که در طول حیات انسان به جسم او احاطه دارد، بعضی از آن‌ها در پیش سر او واقع شده‌اند، و همچنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می‌پیماید، و جمیع

ملائکه محافظ انسان و اعمال او (۲۰۹)

احوال روحی که به خود می‌گیرد، و قرب و بعدها و سعادت و شقاوتها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقابهائی که برای خود ذخیره می‌کند، همه آنها یا در پشت سر انسان قرار دارند، و یا در پیش رویش .

و این معقباتی که خداوند از آن‌ها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهائی دارند،و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این‌که مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچیک از خود و آثار خود را چه آن‌ها که حاضرند و چه آنها که غایبند ندارد، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند، و در عین این‌که فرموده: «اللّهُ حَفیظٌ عَلَیْهِمْ ـ خداوند بر ایشان حافظ است!» (۶ / شوری) و نیز فرموده: «وَ رَبُّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفیظٌ ـ و پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است!» (۲۱ / سبأ) در عین حال وسائطی را

(۲۱۰) ملائکه

هم در این حفظ کردن اثبات نموده، می‌فرماید: «وَ اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظین ـ به درستی بر شما نگهبانانی هست.» (۱۰ / انفطار) پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غائب انسانی را به وسیله این وسائط که گاهی آن‌ها را «حافظین» نامیده و گاهی «معقبات» خوانده، حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آن‌ها را احاطه نموده، هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویش می‌شتافت. چیزی که هست همان‌طور که حفظ آن‌ها به امری از ناحیه خداست هم‌چنین فنای آن و فساد و هلاکتش به امر خداست .

و اگر ملائکه عملی می‌کنند، آن نیز به امر خداست. از همین جا معلوم می‌شود که این معقبات (نگهبانان) همان‌طور که آن‌چه حفظ می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هم‌چنین از امر خدا حفظ می‌کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم امر خداست، همانطور که بقا و استقامت

ملائکه محافظ انسان و اعمال او (۲۱۱)

و صحت به امر خداست، پس هیچ مرکب جسمانی و مادی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آن‌ها ترکیبش انحلال و فساد نمی‌یابد، مگر به امر خدا. در معنویات هم حالت روحی و یا عمل و یا اثر علمی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آنها دچار حبط و زوال و فساد نمی‌شوند مگر باز به امر خدا. آری امر همه‌اش از خداست و همه‌اش به سوی خدا برگشت دارد .

آیه شریفه به طوری که سیاق می‌رساند ـ و خدا داناتر است ـ این معنا را افاده می‌کند که برای هر فردی از افراد به هر حال که بوده باشند معقب‌هایی هستند، که ایشان را در مسیری که به سوی خداوند دارند تعقیب نموده، و از پیش رو و از پشت‌سر در حال حاضر و درگذشته به امر خدا حفظشان می‌کنند، و نمی‌گذارند حالشان به هلاکت و فساد و یا شقاوت که خود امر دیگر خداست متغیر شود، و این امر دیگر که

(۲۱۲) ملائکه

حال را تغییر می‌دهد وقتی اثر خود را می‌کند که مردم خود را تغییر دهند، در این هنگام است که خدا هم آنچه از نعمت که به ایشان داده تغییر می‌دهد، و بدی را برایشان می‌خواهد، و وقتی بدی را برای مردمی خواست دیگر جلوگیری از آن نیست.

این که خدا حافظ است و او ملائکه‌ای دارد که متصدی حفظ بندگانند، خود یک حقیقت قرآنی است. (۱)

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۹۵.

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان (۲۱۳)

«اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ!» (۴ / طارق)

معنای آیه این است که هیچ نفسی نیست، الّا این که نگهبانی بر او موکل است؛ و مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هرکسی را می‌نویسد، و به همان نیت و نحوه‌ای که صادر شده می‌نویسد، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده شوند، پس منظور از حافظ فرشته و منظور از محفوظ، عمل آدمی است. هم‌چنان‌که در جای دیگر فرموده:

«و به‌درستی که بر هر یک از شما حافظانی موکلند، حافظانی بزرگوار و نویسنده، آنچه شما انجام دهید می‌دانند.»

و بعید نیست که مراد از حفظ نفس حفظ خود نفس و اعمال آن باشد و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد که در این صورت چنین افاده می‌کند که جان‌های انسان‌ها

(۲۱۴) ملائکه

بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمی‌شود، تا روزی که خدای سبحان بدن‌ها را دوباره زنده کند، در آن روز جان‌ها به کالبدها برگشته، دوباره انسان به عینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آن‌گاه طبق آن‌چه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش .

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیاء دارد این نظریه را تأیید می‌کند، مانند: «بگو ملک الموتی که موکل بر شماست، شما را تحویل می‌گیرد.» و «خداست که جانها را در حین مرگش می‌گیرد، و جانهایی را که هنوز نمرده و به خواب می‌رود می‌گیرد، اگر اجلش رسیده باشد دیگر به بدنش برنمی‌گردد، و نزد خود نگه می‌دارد.»

ظاهر آیه‌ای که در سوره انفطار بود و می‌گفت وظیفه ملائکه حافظ، حفظ نامه‌های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جان‌هاهم مصداقی از نوشتن

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان (۲۱۵)

نامه است، همچنانکه از آیه:«اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (۲۹ / جاثیه) این معنا استفاده می‌شود.(۱)

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال

«وَ اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ کِراما کاتِبینَ یَعْلَمُونَ ماتَفْعَلُونَ!» (۱۰تا۱۲ / انفطار)

این آیه شریفه اشاره دارد به این‌که اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود صاحب عمل از طریقی دیگر محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن ملائکه

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۱.

(۲۱۶) ملائکه

نویسنده اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر اوست، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می‌بیند، هم‌چنان که فرمود: « وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیمَهِْ کِتابا یَلْقیهُ مَنْشُورا. اِقْرَا کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیبا ـ روز قیامت برایش نامه‌ای بیرون می‌آوریم که آن‌را گشوده می‌بیند به او گفته می‌شود کتابت را بخوان که در امروز خودت برای حسابرسی علیه خودت کافی

هستی.» (۱۳و۱۴/ اسراء)

ـ «اِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ!»

یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شما هستند که اعمال شما را با نوشتن حفظ می‌کنند.این آن معنائی است که سیاق افاده‌اش می‌کند .

ـ « کِراما کاتِبینَ!»

حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی اند، و این توصیف یعنی

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال (۲۱۷)

توصیف ملائکه به کرامت در قرآن کریم مکرر آمده، و بعید نیست که با کمک سیاق بگوییم: مراد از این است که فرشتگان به حسب خلقت موجوداتی مصون از گناه و معصیتند، و مفطور بر عصمت، مؤید این احتمال آیه شریفه « بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ. لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِه یَعْمَلُونَ،» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)است که دلالت بر این دارد که ملائکه اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را خدا اراده کرده باشد و انجام نمی‌دهند مگر آنچه که او دستور داده باشد، و همچنین آیه «کرام برره.»

و مراد از کتاب در کلمه «کاتبین» نوشتن اعمال است، به شهادت این‌که می‌فرماید: «یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ،» (۱۲ / انفطار) و « اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (۲۹ / جاثیه)

ـ «یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ!»

در این جمله می‌خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز

(۲۱۸) ملائکه

حسنه آن دچار اشتباه نمی‌شوند، پس این ملائکه را منزه از خطا می‌دارد، همچنانکه آیه قبلی آنان را منزه از گناه می‌داشت، بنابر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را همان‌طور که هست حفظ می‌کنند .

در این آیات عدّه این ملائکه که مأمور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بله در آیه زیر که می‌فرماید: «اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ،» (۱۷ / ق) استفاده می‌شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن ملائکه موکلند، یکی از راست و یکی از چپ .

در تفسیر آیه «اِنَّ قُرْانَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُودا،» (۷۸ / اسراء) اخبار رسیده دلالت دارد بر اینکه نویسندگان اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می‌روند و نویسندگان دیگری نازل می‌شوند و اعمال شب را می‌نویسند تا صبح شود، و بعد از طلوع فجر

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال (۲۱۹)

صعود نموده مجددا ملائکه روز نازل می‌شوند. در روایات آمده که فرشته طرف راست مأمور نوشتن حسنات و طرف چپ مأمور نوشتن گناهان است .

در آیه مورد بحث که می‌فرماید:«یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ،» دلالتی بر این معناست که نویسندگان دانای به نیات نیز هستند، چون می‌فرماید: آن‌چه انسان‌ها می‌کنند می‌دانند. و معلوم است که بدون علم به نیات نمی‌توانند به خصوصیات افعال و عناوین آن، و اینکه خیر است یا شرّ علم پیدا کنند. پس معلوم می‌شود ملائکه دانای به نیات نیز هستند .(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۰۵.

(۲۲۰) ملائکه

دو ملک مسئول ثبت و حفظ اعمال

«اذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ.» (۱۷ / ق)

مراد از «مُتَلَقِّيانِ» به طوری که از سیاق استفاده می‌شود دو فرشته‌ای است که موکل بر انسانند و عمل او را تحویل گرفته و آنرا با نوشتن حفظ می‌کنند و جمله «عَنِ‌الْيمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ،» یعنی دو فرشته‌ای که یکی از طرف دست راست نشسته، و یکی از طرف چپ نشسته ،که منظور از دست راست و چپ، راست و چپ آدمی است .

این جمله می‌خواهد موقعیتی را که نسبت به انسان دارند تمثیل کند. دو طرف خیر و

دو ملك مسئول ثبت و حفظ اعمال (۲۲۱)

شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به دو جهت است، به راست و چپ محسوس انسان تشبیه کند، (وگرنه فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی‌گیرند.)

«اذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ،» یعنی به یادآور و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می‌گیرند. منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند، و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها به وسیله ملائکه، به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه‌ای دیگر نسبت به انسان دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۵.

(۲۲۲) ملائکه

دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الّا لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ!»

«هیچ سخنی در فضای دهان نمی‌آورد، مگر آن‌که در همان‌جا مراقبان آماده است.» (۱۸ / ق)

کلمه «رَقيبٌ» به معنای محافظ و کلمه «عَتيدٌ» به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است: یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می‌کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود .

و این آیه شریفه بعد از جمله «اذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ،» که آن نیز درباره فرشتگان

دو ملك مسئول ضبط الفاظ و گفتار (۲۲۳)

موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته، با اینکه جمله اولی تمامی کارهای انسان را شامل می‌شد، و جمله دوم تنها راجع تکلم انسان است. (۱)

ملائکه محافظ انسان از حوادث

«وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً!» (۶۱ / انعام)

«حَفَظَةً» کارشان حفظ آدمی است از همه بلیّات و مصایب، نه تنها بلای خصوصی .

۱- المیـــزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۶.

(۲۲۴) ملائکه

و جهت احتیاج آدمی به این حفظه این است که نشئه دنیوی نشئه اصطکاك و مزاحمت و برخورد است، و هیچ موجودی در این نشئه نیست مگر این‌که موجودات دیگری از هر طرف مزاحم آنند، آری اجزای این عالم همه و همه در صدد تکامل‌اند، و هر کدام در این مقامند که سهم خود را از هستی بیشتر کنند. و پر واضح است که هیچ کدام سهم بیشتری کسب نمی‌کنند، مگر اینکه به همان اندازه از سهم دیگران می‌کاهند، به همین جهت موجودات جهان همواره در حال تنازع و غلبه بر یکدیگرند .

یکی از این موجودات انسان است، که تا آنجا که ما سراغ داریم ترکیب وجودیش از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین ترکیبات موجود در عالم صورت گرفته، و معلوم است که رقبا و دشمنان چنین موجودی از رقبای هر موجود دیگری بیشتر خواهند بود، و لذا به طوری که از روایات هم بر می‌آید خدای تعالی از ملائکه خود کسانی را مأمور کرده تا او را از

ملائکه محافظ انسان از حوادث (۲۲۵)

گزند حوادث و از دستبرد بلایا و مصایب حفظ کنند، و حفظ هم می‌کنند، و از هلاکت نگهش می‌دارند، تا اجلش فرا رسد. در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد، دست از او برداشته او را به دست بلیات می‌سپارند تا هلاک شود. (۱)

نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی

«لَهُ مُعَقِّبتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

۱- المیـــزان ج: ۱۳، ص: ۲۰۷

(۲۲۶) ملائکه

خدای تعالی محافظینی از ملائکه (معقبات) قرار داده و بر افراد بشر موکل کرده تا او را به امر خدا از امر خدا حفظ نمایند، و از این‌که هلاک شود، و یا از وضعی که دارد دگرگون گردد، نگهدارند. چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آن‌که خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلاً اگر شکرگزار بودند بـه کفران مبدل نمایند، و یا اگر مطیع بودند عصیان بورزند، و یا اگر ایمان داشتند، به شرک بگرایند در این هنگام است که خدا هم نعمت خود را به نقمت، و هدایتش را به اضلال، و سعادت را به شقاوت مبدل می‌سازد.

این جمله یعنی «اِنَّ اللّهَ لا ـ يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ» چکیده‌اش این است که خداوند چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمت‌ها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به

نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی (۲۲۷)

حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت، آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد. مثلاًـ اگر مردمی به خاطر استقامت به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمت‌های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۹۷.

(۲۲۸) ملائکه

(۲۲۹)

فصل ششم:وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی

انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه

«قُلْ لَوْ كانَ فِي الْاَرْضِ مَلئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكا رَسُولاً.» (۹۵ / اسـراء)

عنایت الهی چنین تعلق گرفت که اهل زمین را هدایت فرماید، و این صورت

(۲۳۰)

نمی‌گیرد مگر به وسیله وحی آسمانی، چون بشر از پیش خود هدایت نمی‌شود. پس انسان‌ها که در زمین زندگی می‌کنند،

هیچوقت بی نیاز از وحی آسمانی نیستند، به ناچار باید فرشته‌ای به عنوان رسول به یک دسته از ایشان که همان انبیا هستند نازل گردد .

و این خصیصه زندگی زمینی و عیش مادی است که به هدایت الهی نیازمند است و آن هم نمی‌شود مگر به وسیله نزول وحی از آسمان، حتی اگر فرضا عده‌ای از فرشتگان هم در زمین زندگی کنند و محکوم به عیش مادی و زمینی شوند، بر آنان نیز فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا وحی ما را به ایشان برساند. آری، این مسئله از خصایص زندگی زمینی است .

عنایت و نقطه اتکا در آیه شریفه به دو جهت است: یکی این که زندگی بشر

انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه (۲۳۱)

زمینی و مادی است، و دوم این که هدایت که خدای تعالی بر خود واجب کرده، تنها از راه وحی آسمانی و به وسیله یکی از فرشتگان عملی است و راه دیگری ندارد .

زندگی بشر زمینی و مادی است و وحی‌ای که از آسمان به ایشان می‌شود به وسیله فرشته‌ای آسمانی است، و این وحی هر چند برای بشر است و لکن همه افراد بشر قابل دریافت آن نیستند. آری افراد نوع بشر از نظر سعادت و شقاوت و کمال و نقص و پاکی و ناپاکی باطن مختلفند، تنها از میان افراد این نوع آن عده معدودی می‌توانند حامل دریافت کننده آن باشند که مانند فرشته آورنده آن، پاک و از مساس شیطان منزه باشند، و آن عده معدود همان رسولان خدا و انبیاء هستند.

چون ملائکه واسطه‌های هر نوع برکت آسمانی اند، ناگزیر نزول دین بر بشر هم به وسیله ایشان صورت می گیرد، و این آمد و شد ملائکه عبارت است از رسالت، و آن

(۲۳۲) ملائکه

شخصی هم که گیرنده وحی و دین خداست (که البته به خاطر اینکه باید دارای طهارت باطنی و روحی از امر خدا باشد افرادی از بشر خواهند بود، نه همگی ایشان) نبی و پیغمبر است. (۱)

همراهی ملائکه و روح در نزول وحی

«يُنَزِّلُ الْمَلائِكَـةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْـرِه عَلى مَنْ يَشـاءُ مِنْ عِبـادِه!» (۲ / نحل)

معنای «روُح» عبارت است از چیزی که مایه حیات و زندگی است، البته

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۳۴۸.

همراهی ملائکه و روح در نزول وحی (۲۳۳)

حیاتی که ملاک شعور و اراده باشد .

و امّا حقیقت آن چیست؟ می‌توان بطور اجمال از آیات کریمه قرآن استفاده نمود که روح حقیقتی و موجودی مستقل است، و موجودی است دارای حیات و علم و قدرت، نه این‌که از مقوله صفات و احوال بوده، آن‌طور که بعضی پنداشته‌اند قائم موجودی دیگر باشد. قرآن کریم از سوی دیگر روح را معرفی می‌کند به اینکه از امر پروردگار است و سپس امر پروردگار را چنین معرفی می‌کند: «امر او جز این نیست که وقتی چیزی را اراده کند بگوید باش و می‌باشد، پس منزه است آن کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی.» و می‌رساند که امر خدا همان «کلمه ایجاد» است خدای سبحان هر چیز را با آن ایجاد می‌فرماید، و به عبارت دیگر امر خدای سبحان همان وجودی است که به اشیاء افاضه می‌فرماید، اما نه وجود از هر جهت، بلکه امر خدا عبارت است از وجود از این جهت که مستند به خدای تعالی است، و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست، آنجا که می‌فرماید: «و امر ما نیست جز واحد چشم بر هم زدن.»

(۲۳۴) ملائکه

پس این که فرمود: «یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه» (۵۰ / قمر) تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارت از القای آن در قلب پیامبر، تا قلب وی با داشتن آن روح آماده گرفتن معارف الهی بگردد. و به تفسیر دیگر نیز تنزیل ملائکه به سبب روح به همین معناست، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسانها زنده می کند، و معنای آیات این است که: خدای تعالی منزه و متعالی از شرك ورزیدن و از شریکی که مشرکین برایش گرفته‌اند، می‌باشد. و به خاطر همین تعالی و تنزه از شریك است که ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست و از کلمه وی است ـ و یا به سبب امر او و کلمه اوست ـ بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد

همراهی ملائکه و روح در نزول وحی (۲۳۵)

نازل می کند تا او بشر را انذار کند که معبودی جز من نیست و زنهار از گرفتن معبود دیگر بپرهیزید.(۱)

القای روح و نزول وحی

«یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ اَمْرِه عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِه!» (۱۵ / مؤمن)

این جمله اشاره دارد به امر رسالت، که یکی از شئون آن انذار است، و اگر روح را به

۱– المیزان ج: ۲۴، ص: ۳۸.

(۲۳۶) ملائکه

قید «مِنْ اَمْرِه» مقید کرد، برای این بود که دلالت کند بر این که مراد از روح همان روحی است که در آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی،» (اسراء/ ۸۵) آمده،و همان روحی است که در آیه «یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِه اَنْ اَنْذِرُوا ـ ملائکه با معیت روح که از امر اوست بر هر کس که او بخواهد نازل می‌شوند، و به او این مأموریت را ابلاغ می کنند که باید انذار کنید.» (۲ / نحل) بدان اشاره فرموده است .

در نتیجه مراد از القای روح بر هر کس که خدا بخواهد، نازل کردن ملائکه وحی است بر آن کس، و مراد از جمله «مَنْ یَشآءُ مِنْ عِبادِه» رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده، و در معنای روح القاء شده به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله اقوال دیگری هست، که قابل اعتناء نیستند. (۱)

۱– المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۸۷

القای روح و نزول وحی (۲۳۷)

ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا

«وَ ما کانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ اِلاّ وَحْیا اَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِاِذْنِه ما یَشاءُ!» (۵۱ / شوری)

«وَحْی»، و دو قسم بعد از آن، یعنی «تکلم از وراء حجاب» و «ارسال رسول» هر سه از مصادیق تکلم خداست، البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی. پس هر سه نوع

(۲۳۸) ملائکه

تکلمی که در این آیه ذکر شده، یعنی وحی و تکلم از وراء حجاب، و ارسال رسول نوعی از تکلم با بشر است .

معنای آیه این است که هیچ بشری در این مقام قرار نمی گیرد، که خدا با او تکلم کند به نوعی از انواع تکلم کردن، مگر به یکی از این سه نوع ، اول این که به نوعی به او وحی کند، دوم این که از ورای حجاب با او سخن گوید، و سوم این که رسولی

بفرستند، و بـه اذن خـود هر چـه می‌خواهـد، وحی کنـد .

نکته دیگری که در این آیه هست، این است که این سه قسم را با کلمه «او» عطف به یکـدیگر کرده، و ظاهر این کلمه آن است که سه قسم نامبرده با هم فرق دارنـد، و بایـد هم همین طور باشـد، چون می‌بینیم دو قسم اخیر را مقیـد به قیـدی کرده، یکی را مقیـد به حجاب و دومی را به رسول کرده، ولی اولی را به هیچ قیدی مقید ننموده است. ظاهر این

ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا (۲۳۹)

مقـابله آن است که مراد از قسم اول تکلیم خفی باشـد، تکلیمی که هیـچ واسـطه‌ای بین خـدا و طرف مقـابلش نباشـد، و اما دو قسم دیگر به خاطر این‌که قیـدی زایـد در آن آمـده، که یا حجاب است و یا رسولی که به وی وحی می‌شود، تکلیمی است که با واسـطه انجـام می‌شـود. چیزی که هست در یکی واسـطه رسول است که وحی را از مبـدأ وحی گرفته به پیـامبر می‌رسانـد، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ماورای آن صورت می گیرد .

قسم سوم یعنی «اَوْ یُـرْسِـلَ رَسُولاً ـ فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ» (۵۱ / شوری) عبـارت است از وحی به توسط رسول که همان فرشـته وحی باشـد، پیـام خـدا نخست به او داده می‌شود، و او هر چه را خـدای سـبحان اذن داده باشـد، به پیـامبر وحی می کنـد، همچنان‌که قرآن کریم در این باره فرموده: «نَـزَلَ بِـهِ الرُّوحُ الْاَمیـنُ عَلـی قَلْبِـکَ ـ روح الامین آن‌را

(۲۴۰) ملائکه

بر قلب تو نازل کرد.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعرا) و نیز فرموده: «قُلْ مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ ـ بگو هر کس که دشـمن جبرئیل است بایـد بدانـد که همو قرآن را به اذن خـدا بر قلب تو نازل می کند.» (۹۷ / بقره) در عین حال وحی کننـده خدای سبحان است، همچنانکه فرمود: «بِمآ اَوْحَیْنآ اِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ ـ ما داسـتان یوسف را به وسـیله این قرآن که به تو وحی کردیم برایت بسرودیم.» (۳ / یوسف) (۱)

برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان

۱– المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۱۹.

برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان (۲۴۱)

«اَللّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ.» (۷۵/حج)

کلمه «اِصْـطِفاء» به معنـای خلاـصه گیری از هر چیز است یـا گرفتن صـافی و خـالص هر چیزی. «اِصْـطِفاء» خـدا از ملاـئکه و از مردم رسولانی، به معنای انتخاب و اختیار رسولانـی از میان آنان است، که آن رسول صافی و خالص و صالح برای رسالت باشد .

این آیـه و آیه بعـدیش دو حقیقت را بیان می کند، یکی این‌که مسئله قرار دادن رسـولان برای بشـر، بر خـدا واجـب اسـت، و یکی هـم ایـن‌کـه واجـب است کـه این رسـولاـن معصوم باشنـد، و این مطلـب آیـه شریفـه را به آیـه قبـل، که آن نیـز از مسئله رسالت بحـث می کرد و می‌فرمـود: «لِکُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَکا هُمْ ناسِکُوهُ» (۶۷/حج) تـا اندازه‌ای متصـل و مربـوط می‌سـازد .

(۲۴۲) ملائکه

همان‌طور که اشاره شـد، این آیه از دو مطلب خبر می‌دهـد، یکی این‌که خـدای را پیامبرانی است از جنس بشـر، و رسولانی است از ملـک، دوم این‌که این رسـالت بـدون قیـد و شـرط نیست که هر جـور شـد بشـود، و هر کس رسول شـد بشود، بلکه در تحت نظام «اِصْطِفاء» قرار دارد، و آن کسی را انتخاب می کند که صالح برای این کار باشد .

جمله «اَنَّ اللّهَ سَـمیعٌ بَصیرٌ» اصل ارسال رسول را تعلیل می کند، که اصلاً چرا باید رسولانی مبعوث شوند، و بیانش این است که نوع

بشر بطور فطری محتاج به این هستند، که خدا به سوی سعادتشان و کمالشان هدایت فرماید، همان کمالی که برای آن خلق شده‌اند همان‌طور که سایر انواع موجودات را هدایت کرده است. پس مسئله احتیاج به هدایت حاجتی است عمومی، و ظهور حاجت در آن‌هاست. به عبارتی دیگر اظهار حاجت از ایشان همان سئوال و درخواست رفع حاجت است، و خدای سبحان شنوای

برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان (۲۴۳)

سئوال فطری ،و (زبان حال) ایشان، و بصیر و بینای به احتیاج فطری ایشان به هدایت است. پس مقتضای سمیع و بصیر بودن او این است که رسولی بفرستد تا ایشان را به‌سوی سعادت و کمالشان هدایت کند، چون همه مردم که شایستگی اتصال به عالم قدس را ندارند، زیرا اگر یکی از ایشان پاک است ده‌ها ناپاکند، و اگر یکی صالح باشد، صدها طالح در آن‌هاست، پس باید یکی را خودش برگزیند، و این رسول دو نوع است یکی از جنس فرشته تا وحی را از ناحیه خدا گرفته، به رسول از قسم دوم که بشری است برساند. قسم دوم رسول انسانی است که وحی را از رسول فرشته‌ای گرفته، به انسان‌ها می‌رساند. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۳۰۰.

(۲۴۴) ملائکه

عمومیت رسالت ملائکه

«قُلْ لَوْ کانَ فِی الْاَرْضِ مَلئِکَةٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکا رَسُولاً!» (۹۵ / اسراء)

آیه اشاره می کند به عمومیت رسالت ملائکه و می‌فهماند که در حقیقت ملائکه

عمومیت رسالت ملائکه (۲۴۵)

به شخص پیامبر نازل نشده، بلکه بر عموم انسان نازل شده است. چیزی که هست تلقی و گرفتن وحی مخصوص به یک فرد از ایشان است، و اگر دیگران از آن محرومند به خاطر قصوری است که در خود ایشان است، وگرنه فیض خدای سبحان عمومی است، هر چند که مستفیض از آن اشخاص مخصوصی باشند .

همچنان‌که فرمود: «وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُورا ـ عطای پروردگارت ممنوع نیست!» (اسراء / ۲۰) و نیز فرموده: «قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما اُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ ـ گفتند: ایمان نمی‌آوریم تا هم به ما داده شود آنچه که رسولان خدا داده شده، خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد.» (۱۲۴/انعام) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۳۵۲.

(۲۴۶) ملائکه

شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه

«تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْاَرْضِ!» (۵ / شوری)

آنچه از سیاق آیه و نظم کلام که درباره بیان حقیقت وحی و آثار و نتایج آن است به دست می‌آید این است که مراد از پاره شدن آسمان‌ها از بالای سر مردم، شکافتن آن‌هاست به وسیله وحیی که از ناحیه خدای علّی عظیم نازل می‌شود، و فرشتگان آن

شکافته شدن آسمانها با وحی و عبورملائکه (۲۴۷)

وحی را از همه آسمان‌ها عبور می‌دهند، تا به زمین نازل کنند. چون مبدأ وحی خدای سبحان است و آسمان‌ها به حکم آیه «وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ،» (۱۷/مؤمنون) راه‌هائی است به‌سوی زمین.

اما این که چرا جمله «یَتَفَطَّرْنَ» را مقید کرد به جمله «مِنْ فَوْقِهِنَّ» وجهش روشن است، برای این که وحی از مافوق و بالای سر نازل

می‌شود، چون از ناحیه خدایی نازل می‌شود که ما فوق هر چیز است، و علوی مطلق و عظمتی مطلق دارد، قهرا اگر آسمان‌ها شکافته شوند، از بالا شکافته می‌شوند.

و نیز می‌خواهد امر وحی را بزرگ بدارد، از این جهت که وحی کلام کسی است که علی و عظیم است، پس از این جهت که کلام خدائی است دارای عظمت مطلقه، آسمان‌ها در هنگام نزول آن نزدیک به پاره شدن می‌شود، و از این جهت که کلام خدائی است علّی

(۲۴۸) ملائکه

و دارای علو. اگر آسمان‌ها پاره شوند، از بالا پاره می‌شوند. پس آیه شریفه در مقام بزرگداشت کلام خداست، از این جهت که در هنگام نزولش از آسمانها عبور می‌کند، نظیر آیه شریفه «حَتّی اذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ماذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبیرُ ـ تا آن‌که ترس از دل‌های ملائکه زایل شود، آن وقت از فرشتگان وحی می‌پرسند: پروردگارتان چه وحی کرده بود؟ می‌گویند: حق را، و او علّی و کبیر است!» (۲۳ / سبأ) در مقام بزرگداشت وحی است، نه از حیث نزول، از حیث ملائکه حامل آن به سوی زمین. نظیر آیه شریفه «لَوْ اَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعا مُتَصَدِّعا مِنْ خَشْیَةِ اللّهِ ـ اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، آن وقت می‌دیدی که چگونه خاشع می‌شد، و از ترس خدا متلاشی می‌گشت،» (۲۱ / حشر) که در مقام بزرگداشت وحی است، بر فرضی که بر کوهی نازل شود.

شکافته شدن آسمانها با وحی و عبورملائکه (۲۴۹)

نیز نظیر آیه شریفه «اِنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقیلاً ـ به زودی سخنی سنگین بر تو القاء می‌کنیم،» (۵ / مزمل) که در مقام بزرگداشت وحی از نظر سنگینی و صعوبت عمل آن است. این آن مطلبی است که سیاق آنرا دست می‌دهد. (۱)

سرعت حرکت در نزول ملائکه

«وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفا، فَالْعاصِفاتِ عَصْفا، وَ النّاشِراتِ نَشْرا، فَالْفارِقاتِ فَرْقا، فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْرا، عُذْرا اَوْ نُذْرا، اِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ!» (۱ تا۷ / مرسلات)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۶.

(۲۵۰) ملائکه

آیات ششگانه فوق سوگندهائی است از خدای تعالی، به اموری که از آن امور تعبیر کرده به مرسلات ـ عاصفات ـ ناشرات ـ فارقات ـ ملقیات ذکرا عذرا او نذرا.

«وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفا» ـ سوگند می‌خورم به جماعات ملائکه وحی، که روانه می‌شوند. «فَالْعاصِفاتِ عَصْفا» ـ سوگند می‌خورم به ملائکه‌ای که پشت سر هم روانه می‌شوند، و ایشان با سرعت سیری که دارند، مانند بادهای تند مأموریت خود را انجام می‌دهند. «وَ النّاشِراتِ نَشْرا» ـ این جمله سوگندی دیگر است و نشر صحیفه و کتاب و جامعه و امثال آن، به معنای گشودن آن است، و مراد از نشر،گشودن صحف وحی است. معنای آیه این است که سوگند می‌خورم به ملائکه‌ای که صحیفه‌های آسمانی را باز می‌کنند، صحیفه‌هایی که وحی الهی بر آن نوشته شده تا پیغمبر آنرا تلقی کند.

سرعت حرکت در نزول ملائکه (۲۵۱)

« فَالْفارِقاتِ فَرْقا» ـ مراد از فارقات فرق‌هایی است که بین حق و باطل، و حلال و حرام است. و فرق نامبرده صفتی است که بر نشر نامبرده متفرع می‌شود.

«فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْرا عُذْرا اَوْ نُذْرا» ـ مراد از ذکر قرآن است که او را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواند. و ممکن هم هست وحی

نازل بر انبیا باشد، که بر آنان خوانده می‌شد، و صفات سه گانه‌ای که اخیرا ذکر شده، یعنی نشر، و فرق، و القاء سه صفت است که مترتب بر یکدیگرند، یعنی اوّل باید صحف آسمانی نشر بشود، تا فرق میانه حق و باطل و حلال و حرام محقق شود، پس با نشر است که فرق تحقق خود را آغاز می کند، و با القای تحققش تمام می‌شود، پس فرق مرتبه‌ای از وجود نشر است، که بر آن مترتب می‌شود، و القاء مرتبه دیگری است که بر وجود آن مترتب می‌شود، و وجود نشر را تمام می کند. حاصل معنای آیه این است که فرشتگان ذکر را القاء می کنند تا حجت بر

(۲۵۲) ملائکه

تکذیب گران تمام شود، و تهدیدی برای غیر ایشان باشد. «اِنَّما تُوعَدوُنَ لَواقِعٌ» ـ این جمله جواب از آن چند سوگند است و معنای جمله این است که چیزی که خدا شما را بدان وعده داده، یعنی مسئله بعث و ثواب، خواه و ناخواه واقع خواهد شد. (۱)

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ

«عالِمُ‌الْغَیْبِ فَلایُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا اِلّا مَنِ‌ارْتَضی مِنْ‌رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ

۱- المیزان ج: ۳۹، ص ۳۹۱.

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ (۲۵۳)

بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدا.» (۲۶و۲۷/جن)

آیه شریفه راه رسیدن پیام غیبی یعنی آن رسالت‌هایی که به رسول وحی می‌شود، وصف می کند. معنای آیه این است که «احدی را بر غیب خود مسلط نمی کند، مگر رسولی را که پسندیده باشد، که چنین رسولی را بر غیب خود مسلط می کند، چون او نگهبانی از ملائکه بین رسول و مردم دارد، و نگهبانانی هم بین رسول و خودش گمارده است!» البته این را می‌دانیم که سلوک رصد در پیش رو و در پشت سر رسول برای حفظ وحی از هر تخلیط و تغییر دادن، یعنی کم و زیاد کردن است، که ممکن است از ناحیه شیطان‌ها با واسطه و یا بی‌واسطه صورت بگیرد.

جمله «اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ» علت سلوک رصد در پیش رو و پشت سر رسول

(۲۵۴) ملائکه

را بیان می کند، و می‌فرماید :برای این رصد می گماریم، تا محقق شود که رسولان رسالت پروردگارشان را به مردم ابلاغ کرده‌اند و بدون تغییر و تبدیل ابلاغ کرده‌اند .

جمله «وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ» به طرف دل رسول اشاره می کند و این که خدای تعالی احاطه علمی به دل رسول دارد، در نتیجه آیه شریفه می‌فهماند که وحی خدا از مصدر وحی گرفته تا نفس رسول و از رسول گرفته تا مردم از هر گونه تغییر و تبدیلی ایمن است .

جمله «فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» تا آخر دو آیه دلالت دارد بر این که وحی الهی از آن لحظه که از مصدر وحی صادر می‌شود تا زمانی که به مردم می‌رسد و همچنین در طریق نزولش تا وقتی که به شخص مورد وحی برسد، از هر دستبرد و تغییری محفوظ است .

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ (۲۵۵)

و امّا مصونیت وحی در آن حال که رسول آنرا از فرشته وحی دریافت می کند، دلیلش جمله «لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ،» است، که از آن می‌فهمیم رسول طوری وحی الهی را دریافت می کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی‌دهد، و ذهنش آن را فراموش

نمی‌کنـد، و شـیطان در دل او دست نمی‌انـدازد، در نتیجه وحی خـدا دچار تغییر و تبدیل نمی‌گردد، و نیز در رساندند وحی به مردم نیز این مصونیت هست، و شـیطان در این مرحله هم کـاری نمی‌توانـد بکنـد، جمله نامبرده بر همه این مصونیت‌ها دلالت دارد، چون می‌فرماید: غرض از گماردن رصد این است که بداند انبیاء رسالات پروردگار خود را رسانند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود، و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه گانه بالا ـ یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن ـ مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی‌شود، و این

کاملاًـ روشـن اسـت، و چـون خـدای تعـالی برای حاصـل شـدن ایـن غرض غیر از مسئله سـلوک رصـد طریقـه دیگری ذکر نکرده، می‌فهمیم که وحی آن زمـان هم که به دست رسـول رسـیده، به وسـیله ملائکه حراست می‌شود، همینطور که در طریق رسـیدنش به رسـول به وسیله آنـان حراست می‌شد، و جمله «وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ» این دلالتها را تأیید می‌کند.

آیه شـریفه دلالت دارد براین که آن چه خـدا از دین خودش بر مردم و از طریق رسالت و وحی نازل می‌کند، مصون در همه مراحل است، تـا به دست مردم برسـد، و یکی از آن مراحل مرحله گرفتن وحی و دوم مرحله حفظ آن و سوم مرحله تبلیغ آن به مردم است. و تبلیغ رسـالت به مردم تنهـا به زبان نیست بلکه تبلیغ عملی هم تبلیغ است پس رسول بایـد در مرحله عمل از هر معصیت و ارتکاب هر گناه و ترک واجب دینی معصوم

باشد، چون اگر نباشد نقیض و ضد دین را تبلیغ خصوصیت عصمت مانند رسول کرده است، پس پیغمبر از ارتکاب معصیت معصوم است، همچنـانکه از خطـا در گرفتن وحی هم معصوم است، و هم چنـانکه از فراموش کردن آن و از خطـای زبانی در رسانـدنش به مـــردم معصـــوم اســـت. (۱)

ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی

«وَ الصّافّـاتِ صَفّـا فَالزّاجِـراتِ زَجْـرا فَالتّالِیـاتِ ذِکْـرا.» (۱ / صافات)

۱- المیــــــــزان ج: ۳۹، ص ۲۱۹.

مـا احتمـال می‌دهیم ـ و خـدا دانـاتر است که: مراد از هر سه طـایفه یعنی صافات و زاجرات و تالیات، سه طایفه از ملائکه باشـند که مأمور نازل کردن وحی باشند، و راه این کار را از مداخله شیطان‌ها ایمن کنند، و آنرا به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام حضرت محمـد صلی‌الله‌علیه‌وآله برسانند. و این معنا از آیه: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ اَحَدا اِلاّ مَنِ ارْتَضـی مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدالِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ،» (۲۶ تا ۲۸ / جن) نیز استفاده می‌شود، چه در این آیه می‌فرماید: خدای دانای غیب است. احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند. مگر تنها کسـی را از رسولان که شایسته این کار بدانند، چون او همراه آن فرشته رسول و بعد از او جاسوسانی می‌فرستد تا معلوم کنند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه که می‌کنند احاطه یابد.

و بنابر این احتمال، معنای آیات مورد بحث این می‌شود که ـ «سوگنـد می‌خورم به فرشـتگانی که در سر راه وحی صف بسته‌اند، و سوگند به فرشتگانی که شیطان‌ها را از این‌که در کار وحی مداخله و دست اندازی کنند زجر می‌دهند، و سوگند به فرشـتگانی که وحی را بر پیغمبر می‌خواننـد.» و همـان‌طور کـه گفـتیم مراد از این پیغمـبر و وحی یـا عمـوم وحی‌هـایی است که به عمـوم پیـامبران

می‌شده، و یا خصوص وحیی است که به پیامبر اسلام می‌شده، و عبارت است از قرآن ؛ و مؤید این احتمال دوم است که از آن تعبیر فرموده به تلاوت ذکر، چون در قرآن کریم کلمه ذکر اصطلاحی است برای قرآن .

ملائکه صافات و زجرات و تالیات اعوان جبرئیلند. اگر بگوییم این سه طایفه وحی را نازل می‌کنند، باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده، همچنان‌که خود قرآن در جای دیگر

فرموده: «فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ فی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِاَیْدی سَفَرَةٍ کِرامٍ بَرَرَةٍ ـ قرآن در صحیفه‌هایی مورد احترام، و بلند پایه و پاک، به دست سفیرانی بزرگوار، و نیک سرشت نازل شد.» (۱۳ ـ ۱۶ / عبس) و نیز از همان فرشتگان حکایت می‌کند که گفتند: «وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّکَ ـ ما به وحی نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم) پس معلوم می‌شود متصدی آوردن وحی یک نفر نیست، و نیز گفتند:«وَ اِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ وَ اِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ـ مائیم که همواره در صفیم، و مائیم که همیشه در تسبیح هستیم!» (۱۶۵ـ ۱۶۶ / صافات) و این‌که یک جا وحی را تنها به جبرئیل نسبت می‌دهد، و در مواردی دیگر به جماعاتی از ملائکه، منافات ندارد و نظیر این است که یک جا قبض ارواح را به خصوص ملک الموت نسبت می‌دهد و در جائی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه خودش و این بدان جهت است که اینان اعوان ملک الموتند و ملک الموت رئیس ایشان است. (۱)

ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی (۲۶۱)

کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین

«وَ حِفْظا مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ لا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلاَءِ الاَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ!» (۷ و ۸ صافات)

مراد از «شَیْطان» افراد شریر از جن، و مراد از «مارِد» آن فرد خبیثی است که عاری

۱ـ المیزان ج: ۳۳، ص ۱۹۴.

از خیر باشد. و این که فرمود: «شیطان‌های خبیث نمی‌توانند به آنچه در ملأ اعلا می‌گذرد گوش دهند،» کنایه است از این که آن‌ها ممنوع از نزدیکی بدانجا هستند، و به همین عنایت است که عبارت نامبرده صفت همه شیطان‌ها شده است. ملأ اعلی همان‌هایی هستند که شیطان‌ها می‌خواهند به گفتگوی ایشان گوش دهند، و منظور ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان‌های بالا را تشکیل می‌دهند، به دلیل این آیه که می‌فرمایند: «لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکا رَسُولاً ـ هر آینه از آسمان فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا رسول برایشان باشد.» (۹۵ / اسراء) مقصود شیطان‌ها از گوش دادن به ملأ اعلی این است که بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است، اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می‌دهد، و اسرار پنهانی که آیه:«وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطینُ وَ ما یَنْبَغی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطیعُونَ، اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ـ شیطان‌ها نمی‌توانند قرآن را نازل کنند، و سزاوار

نیستند، چون ایشان از شنیدن ممنوع‌اند،» (۲۱۰ و ۲۱۲) بدان اشاره دارد. همچنین آیه: «وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّمآءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَسا شَدیدا وَ شُهُبا وَ اَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهابا رَصَدا ـ ما شیطانها آسمان را لمس کردیم (بدان نزدیک شدیم) دیدیم که پر از نگهبانان قهرمان، و پر است از تیرها، با این که ما قبل از بعثت این پیامبر همواره در آسمان‌ها به گوش می‌نشستیم، ولی الان هر کسی به صدارس آسمان نزدیک شده خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده‌اند.» (۸ و ۹ / جن)

«دُحُورا وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ .اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ!»

معنای آیات پنج گانه مورد بحث این است که ما آسمان دنیا را یعنی نزدیک‌ترین آسمان‌ها به شما ـ و یا پائین‌تر آسمان‌ها را ـ با

زینتی بیاراستیم، و آن همان ستارگان بود که در آسمان قرار دادیم، و همان آسمان را از هر شیطانی خبیث و عاری از خیر

(۲۶۴) ملائکه

حفظ کردیم، و حتی از این‌که سخنان ساکنین آسمان را بشنوند، منع‌شان نمودیم، تا از اخبار غیبی که ساکنان ملأ اعلی بین خود گفتگو می کنند اطلاع نیابند، و به همین منظور از هرطرف تیر باران‌می‌شوند، در حالی که مطرود و رانده هستند، و عذابی واجب دارند، که هرگز از ایشان جدا شدنی نیست .

پس کسی از جن نمی‌تواند، به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه رد و بدل می‌شود اطلاع یابد، مگر آنکه از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن به دست بیاورد که در این صورت مورد تعقیب شهاب ثاقب واقع می‌شود، تیر شهابی که هرگز از هدف خطا نمی‌رود. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص ۹۹۸.

کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین (۲۶۵)

پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان

«وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی‌السَّماءِ بُرُوجا وَ زَیَّنّاها لِلنّاظِرینَ.وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجیمٍ. اِلّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبینٌ.» (۱۶تا۱۸ / حجر)

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می‌بینیم، با ستارگان درخشنده و کواکب فروزانش، که اندازه‌های مختلف و لمعات متنوعی دارند، و عقلها را حیران می‌سازند. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و

(۲۶۶) ملائکه

همین تکرار کشف می کند از این که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک‌جا می‌فرماید: «وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ ـ زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغ‌ها،» (۱۲ / فصلت) و جای دیگر می‌فرماید: «زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است، و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالا خبردار شوند، از هر طرف تیر باران و رانده می‌شوند و مر ایشانراست عذابی متعاقب و دائم، مگر آن‌ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می کند.»

استراق سمع به معنای خبرگیری در پنهانی است، مانند کسی که در گوشه‌ای پنهان شده گفتگوی محرمانه دیگران را گوش می‌دهد و استراق سمع از شیطان‌ها به طوری که از آیات سوره صافات بر می‌آید، عبارت از این است که در صدد برآیند از گفتگوی ملائکه خبردار شوند.

پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان (۲۶۷)

کلمه شهاب به معنای شعله‌ای است که از آتش بیرون می‌آید، اجرام روشنی هم که در جو دیده می‌شوند از این جهت شهاب گفته‌اند که گویا ستاره‌ای که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده، به سرعت می‌رود و پس از لحظه‌ای خاموش می گردد.

بنابر این ظاهر آیات این می‌شود که ـ ما در آسمان (که عبارت از جهت بالای زمین است) برج‌ها و قصرها که همان منزل‌های آفتاب و ماه است، قرار دادیم، و آن را یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم، و آن زینت همانا نجوم و کواکب است، و نیز ما آن را یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده، حفظ کردیم که شیطان‌ها از آنچه که در ملکوت عالم است خبردار نشوند: مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده، و امثال آن را بشنود، که به محض نزدیک شدن شهابی مبین دنبالش می کند. (۱)

(۲۶۸) ملائکه

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن

«اَللّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ. یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ.» (۷۶ / حج)

از ظاهر سیاق برمی‌آید که ضمیر جمع در هر دو کلمه «اَیْدیهِمْ» و «خَلْفَهُمْ» به رسولانی از ملك و انس برگردد، و آیاتی دیگر هست که شهادت می‌دهد بر این که چنین تعبیری درباره رسولان شده است.

۱- المیزان ج: ۲۳، ص ۲۰۳.

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعداز آن (۲۶۹)

منظور از این که خدای تعالی مراقب روش انبیای خویش است که مبادا دچار اختلالی گردد، نه فی نفسه دچار فراموشی یا تغییر و یا به وسیله کیدهای شیطانی و تسویلات او دستخوش فساد و نه میانه وحی و مردم اختلالی رخ دهد، همه این‌ها بدین جهت است که فلان وحی در برابر چشم و علم او هستند، می‌داند آنچه پیش روی آن‌هاست و آن‌چه دنبال آن‌هاست و آنان همه در گذر کمین گاه خدا قرار دارند.

از همین جا روشن می‌شود که مراد از «مابَیْنَ اَیْدیهِمْ» ما بین ایشان و آن کسی که وحی را به او می‌دهند، پس «ما بین ایدی» رسول ملکی ما بین او و بین رسول انسانی که وحی به او می‌دهد، و ما بین ایدی رسول انسانی عبارت است از ما بین او و بین مردم که رسول انسانی وحی را به ایشان می‌رساند، و مراد از ما خلف ملائکه و خداست که همه آنان از جانب خدابه سوی مردم روانند، پس وحی از روزی که از ساحت عظمت و کبریائی حق صادر می‌شود در مأمنی محکم است تا روزی که به مردم برسد و لازمه آن این است که پیغمبران نیز مانند ملائکه معصوم باشند، معصوم در گرفتن وحی و معصوم در حفظ آن، و معصوم در ابلاغ آن به مردم .

(۲۷۰) ملائکه

جمله «وَ اِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الاُْمُورُ،» در مقام تعلیل علم خدا به ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان است و معنایش این است که چگونه ما بین ایدی ملائکه و ماخلف ایشان بر خدا پوشیده می‌ماند؟ و حال آن که بازگشت همه امور به سوی اوست؟ چون این بازگشت، بازگشت زمانی نیست تا بگوید خداوند قبل از بازگشت امور به آنها علمی ندارد بلکه بازگشت ذاتی است، چون همه مملوک خدا هستند و از وجود خدا مستقل نیستند، در نتیجه پس برای خدا در خفا نخواهند بود. (دقت فرمایید) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص ۳۰۱.

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعداز آن (۲۷۱)

شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی

«لکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمآاَنْزَلَ اِلَیْکَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِه وَ الْمَلاآئِکَةُ یَشْهَدُونَ!» (۱۶۶/نساء)

آنچه پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به وحی از طرف پروردگار خود آورده از نظر نوع با وحی‌های دیگری که سایر پیغمبران آورده‌اند، فرقی نمی‌کند. پس هر کس ادعا دارد که به آن‌چه آنان آورده‌اند ایمان دارد، باید به هر چه پیغمبر اسلام هم آورده ـ بدون هیچ فرقی ـ ایمان آورد و بعد خداوند استدراك می‌كند و می‌فرماید که مع الوصف، خدا شاهد

(۲۷۲) ملائکه

چیزهائی است که بر پیغمبرش فرو فرستاده و ملائکه نیز شاهدند و خدا برای شهادت کافی است و متن شهادت خدا همین جمله «اَنْزَلَهُ بِعِلْمِه،» است زیرا مجرد نزول، در مدعی کافی نیست چه آنکه یکی از اقسام نزول، نزول از طریق وحی شیاطین است که

شیطان، امر هـدایت الهی را فاسد کند و به جای راه حق خدا، راه باطلی گذارد یا مخلوط کند و مقداری از باطل را داخل وحی حق الهی کنـد و حق و باطل را به هم آمیزد. به طوری که آیه ذیـل، اشـاره به نفی چنین چیزی دارد: «عـالِمُ الْغَیْبِ فَـلا یُظْهِـرُ عَلـی غَیْبِـهِ اَحَدا.اِلاّ مَـنِ ارْتَضـی مِنْ رَسـُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَـدَیْـهِ وَ مِـنْ خَلْفِـهِ رَصَـدا.لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ اَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَدا ـ خدا عالم غیب است و بر غیب خود، کسی را مطلع نمی‌کند مگر رسولی را که می‌پسندد و پیش رو و پشت سر او دسـتگاه نگهـداری قرار می‌دهـد برای این که بداند رسالتهای پروردگارشان را تبلیغ کرده‌اند و خدا به آنچه که نزدشان اسـت احاطه دارد و عدد هر چیزی را می‌شمارد.» (۲۶ تا ۲۸ / جن) و در جای دیگر فرماید: «وَ اِنَّ الشَّیطینَ لَیُوحُونَ اِلیآ اَوْلِیآئِهِمْ ـ شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند.» (۱۲۱ / انعام)

شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی (۲۷۳)

خلاـصه: شـهادت بر مجرد نزول یا انزال، دعوا را از حال ابهام خارج نمی‌کنـد ولی مقیـد کـردن آن به کلمـه «بِعِلْمِـه» مـراد را به طور کامـل واضـح می‌کنـد و افاده این معنی را می‌کنـد که خـدای سبحان قرآن را بر رسول خود نازل کرده و خودش می‌داند که چه چیز را نازل کرده و به آن احاطـه دارد و از کیـد شیاطین حفظش می‌کند.

«انزال وحی» به وسیله ملائکه است و خدا در وصف این فرشته گرامی (که حامل وحی است ـ یعنی جبرئیل) چنین می‌فرماید: «قرآن قول رسول بزرگواری است که نیرومنـد است و به نزد صـاحب عرش جـای دارد و مطاع و در آنجا امین است.» این آیه دلالت دارد که

(۲۷۴) ملائکه

ملائکه دیگری تحت امر این ملک مقرب یعنی جبرئیل هسـتند. در این آیه خـدا از این ملائکه یاد می‌کند: «این طور نیست که شـما فکر می‌کنید، قرآن برای یادآوری است هر که خواهد از آن پند گیرد. قرآن در صحیفه‌های گرامی و بلند و پاکی به دست سفیرانی گرامی و نیکوست.» و خلاـصه چـون ملاـئکه واسـطه انزال وحی انـد، پس آنـان هم شاهدنـد چنان‌که خـدا شــاهـد است و او برای شهادت کافی است.(۱)

تشخیص تکلـم مـلائکه با رسول و نبی و محدث

۱- المیـــــزان ج: ۹، ص ۲۱۹.

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۵)

«وَ اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یامَرْیَمُ اِنَّ اللّهَ اصْطَفیکِ...اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ اِنَاللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ....» (۴۲/آل‌عمران)

آن قسم وحیی که عبارت از سخن گفتن خداوند با بنده‌اش باشد، ذاتا موجب علم یقینی است، به طوری که حاجت و نیازی به دلیل و حجتی نـدارد، می‌توان گفت: مَثَل او در القائـات الهی، مَثَل علوم بـدیهی است که در حصولشان برای آدمی به سـبب تصـدیقی ـ چـون قیـاس و مانند آن ـ ندارد.

امّا موضوع «مَنام» یعنی خوابی که شخص «نبی» در آن وحی الهی را درک می‌کند، چنانکه از روایات روشن می‌شود، غیر از رؤیایی است که برای افراد انسان در خوابهای شبانه روزی شان پیش می‌آید، زیرا ملاحظه می‌کنید که در روایات آن را شبیه به حالات

(۲۷۶) ملائکه

اغمـا و بیهوشـی معرفی کرده است، پس آن حـالتی است که در آن حـال حواس شـخص نـبی سـکونت پیـدا کرده و چنـانکه مـا در بیـداری چیزهایی مشاهـده می‌کنیم، او هم در آن حال مطالبی را مشاهـده و درک می‌کنـد، خداونـد متعال هم طوری او را به جانب حق و صواب ارشاد می‌کند که به طور یقین می‌فهمد: آنچه به او وحی شده از جانب خداوند بوده، از تصرفات شیطانی نیست.

امّا حدیث شنیدن شخص «مُحْدَث» عبارت از شنیدن صوت ملک می‌باشد، لیکن شنیدن قلبی نه حسی، همچنین از قبیل خطور ذهنی ـ که به آن جز نحوی از مجاز بعید «شنیدن صوت» نمی گویند ـ نیست، لذا ملاحظه می کنید که در روایات بین «شنیدن صوت» و «القاء شدن در قلب» جمع نموده، با این وصف آن را «تحدیث» و «تکلیم» هم نامیده است. پس شخص «محدث» صوت ملک را می‌شنود، و با گوش خود آن را نگاهداری می‌نماید، چنانکه ما و خود او کلام عادی و اصواتی که در عالم ماده قابل شنیدن است می‌شنویم لیکن شنیدن کلام ملک مخصوص به خود «محدث» است و مانند شنیدن صوت مادی، و افراد عادی در آن شرکتی ندارند و لذا یک امر قلبی است .

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۷)

این معنای «محدث» بود. امّا کیفیت علم پیدا کردنش به این که آنچه شنیده کلام ملک است نه وسوسه شیطان، باید گفت با تأیید الهی و ارشاد و راهنمایی اوست، چنانکه در روایتی از «محمد بن مسلم» است که «به طوری طمأنینه و وقار به او می‌بخشد که می‌داند ملک است.» وسوسه شیطانی اگر موضوع باطلی باشد که در همان صورت باطلش به انسان مؤمن القاء شود، پر واضح است که مؤمن آن را حدیث ملائکه محسوب نخواهد داشت، زیرا او می‌داند ملائکه بندگان مکرمی هستند که معصیت الهی را نخواهند نمود و به باطلی دستور نخواهند داد، و اگر موضوع باطلی باشد که در ابتدا به

(۲۷۸) ملائکه

صورت حق القا شده و بعدا باطلی در دنبال خواهد داشت، در آن صورت نور هدایت الهی که ملازم بنده مؤمن است حال آن را روشن خواهد نمود، همان نور هدایتی که در این آیه «اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَأَحْیَیْنهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا یَمْشی بِه فِی النّاسِ ـ آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود پس او را زنده کردیم و به او نور ایمانی بخشیدیم که به آن نور میان مردم راه رود...» (۱۲۲ / انعام) به آن تصریح شده است. علاوه بر این خود این وسوسه و دعوت شیطانی، خالی از اضطراب نفسانی و تنزیل قلبی نیست: «ذلِکُمُ الشَّیْطانُ یُخَوِّفُ اَوْلِیاءَهُ» (۱۷۵ / آل عمران) چنانکه در نقطه مقابل «ذکر خدا» و حدیث الهی هم ملازم وقار و طمأنینه باطنی می‌باشد:«اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ـ هان، که به یاد خدا دلها آرام می گیرند.» (۲۸ / رعد) و «اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذاهُمْ مُبْصِرُونَ ـ چون اهل تقوی را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل افتد همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینائی پیدا کنند.» (۲۰۱ / اعراف)پس هر حدیث و خاطره‌ای که به انسان القا شد و همراهش طمأنینه و وقار بود، خود دلیل رحمانی بودن آن و بالعکس اگر اضطراب و تزلزلی همراه داشت دلیل شیطانی بودنش می‌شود، چنانکه همراه داشتن عجله و جزع یا بالعکس سبکی و خفت نیز دلیل آن می گردد.

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۹)

ولی آنچه در روایات ذکر شده ـ که شخص « محدث» صوت ملک را می‌شنوند، لیکن خود ملک را بالعیان نمی‌بینند ـ محمول بر جهت است، نه آنکه دلالت بر تمانع بین دو معنی نماید. به عبارت ساده‌تر: ملاک اصلی «محدث» بودن آن است که صوت ملک را بشنود، و دیدن خود ملک لازم نیست، و اگر برای کسی اتفاق افتد که در حین شنیدن صوت، ملک را هم مشاهده کند، آن از جهت محدث بودنش نیست. چگونه مانعی بین آن دو باشد با این که قرآن شریف صریحا برای بعضی از محدثین در حین شنیدن صوت ملک، رؤیت خود ملک را هم بیان داشته است .

(۲۸۰) ملائکه

منظور از نفی رؤیت ملک (که در برخی جاها ذکر شده) نفی دیدن حقیقت ملک است نه در صورتی که با آن متمثل شده باشد، زیرا آیات مربوطه بیشتر از معاینه و دیدن ملک را به صورت مثال، چیز دیگری را ثابت نمی کنند.(۱)

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک

«وَ اِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ اِنَّ اللّهَ اصْطَفیکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفیکِ عَلی نِساءِ

۱- المیـــــزان ج: ۶، ص ۵۳.

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک (۲۸۱)

الْعالَمینَ. یامَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ !» (۴۲و۴۳/آل‌عمران)

آیه شریفه دلیل بر آن است که مریم علیه‌السلام محدثه بوده و کلام ملائکه را می‌شنیده است. چون «ندا» موجب التفات پیدا کردن «طرف ندا» به «ندا کننده» است. تکرار نمودن «ندا» در مورد کلام به منزله آن است که به مریم گفته باشند «برای تو نزد ما خبر بعد از خبری است. اکنون آن‌ها را استماع بکن: یکی کرامت‌هایی است که خدا برتو ارزانی داشته و به آن واسطه نزد خدا گرامی شده‌ای، دیگر موضوعی است که رعایتش در برابر لطف خداوند بر تو لازم است، و آن انجام دادن وظیفه بندگی است، و سپاس آن منزلتی است که در پیشگاهش یافته‌ای. پس آیه «یامَرْیَمُ اقْنُتی...!» به منزله تفریع بر آیه اوّل: «یا مَرْیَمُ اِنَّ اللّهَ اصْطَفیکِ...،» می‌باشد، یعنی بیان می‌دارد که اکنون که خدا چنین

(۲۸۲) ملائکه

مقامی به تو کرامت کرده، تو هم قنوت و سجده و رکوع برای خداوند را ترک منما! و بعید نیست که هر یک از این سه نحوه عمل به ترتیب در برابر یکی از آن سه منزلتی است که خدایش ارزانی داشته و متفرع بر آن است. یعنی چون خدایت برگزید، ملازم عبودیت و بندگیش باش و چون پاکت گردانید، سجده‌اش کن، و چون بر زنان جهان برتری دادت، با راکعان رکوعش کن.

از این‌که ملائکه و روح با مریم تکلم نموده‌اند، روشن می‌شود که مریم «محدثه» بوده، بلکه از آیه شریفه «فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا - پس ما روح خود را بر او فرستادیم که به صورت بشر کاملی برای او مجسم شد،» (۱۷ / مریم) استفاده می‌شود که زیادتر از صوت ملک، خود آن را هم مشاهده نموده است.(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۶، ص ۲.

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک (۲۸۳)

تکلم ملائکه با القای معانی در انسان

«قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ. قالَ ایَتُکَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ اِلاّ رَمْزا!»

(۳۹ و ۴۰ / آل عمران)

الفاظ موضوع برای معانی است، امّا به لحاظ مشتمل بودن بر اغراض مقصوده از آن. و صوت را نیز «قول و کلام» گویند برای آنکه مفید معنای مقصودی است که بر آن سکوت صحیح باشد، پس هر چه افاده همان معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول»

(۲۸۴) ملائکه

می‌باشد - اعم از این‌که مفید آن، صوت واحد، یا صوت‌های متعدد، و یا غیر آن مانند «ایما» و «رمز» باشد - نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود، و همچنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

قرآن شریف هم معنی هایی را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می‌کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است، چنان‌که از آیات ذیل استفاده می‌شود: «وَ لَامُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ اذانَ الْاَنْعامِ - به آن‌ها دستور دهم تا گوش حیوانات را ببرند.» (۱۱۹ / نساء)

و «کَمَثَلِ الشَّیْطانِ اِذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اکْفُرْ - اینان در مثل چون شیطانند که انسان را گفت: کافر شو!» (۱۶ / حشر) و «یُوَسْوِسُ فی

صُدوُرِالنّاسِ ـ در دلهای مردم وسوسه و اندیشه بد افکند.» (۵ / ناس) و «یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ ـ برخی بر برخی دیگر سخنان

فریبنــده اظهار کنند.» (۱۱۲ / انعام)

پر واضح است آن‌چه در این آیات ذکر شده، همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام‌های «امر، قول، وسوسه، وحی، وعد» نامیده شده، و همــه آن‌ها هم «قــول و کــلام» می‌باشد، با این که نه زبانــی برایش به حرکــت افتاده، نه از دهانی خارج شده است.

آنچه آیه «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُوَ فَضْلاً» (۲۶۸ / بقره) مشتمل آن بود، و وعده خداوندی را راجع بـه «مغفرت و فضـلش» بیـان می‌داشت، آن همانـا «کلاـم ملکی» است، و در قبـال «وسـوسه» که «کلاـم شـیطانی» می‌باشـد. چنـان‌که مقصـود از «نـور» در آیـه «وَ یَجْعَـلْ لَکُـمْ نُـورا تَمْشُـونَ بِهِ» (۲۸ / حدیـد) و «سـکینه» درآیـه «هُوَالَّذی اَنْزَلَالسَّکینَةَ فی قُلُوبِالْمُؤْمِنینَ...» (۴/فتح) و «شرح

صدر» در آیه «فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلم» (۱۲۵ / انعام) همان «کلام ملکی» است.

از تمــام آیــات فوق روشــن می‌شود که «شیاطیــن» و «ملائکــه» هر یــک بــا القاء نمودن معانــی مربوطه به خــود در قلــوب افراد انسانــی، با آنــان تکلّم می کنند.

این یک رقم از تکلم است و قسم دیگری هم برای آن وجود دارد که مخصوص خداونـد متعال است. چنان‌کــه در آیه شـریفــه «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ اِلاّ وَحْیا اَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ» (۵۱ / شوری) آن‌را بیان‌داشته و برایش هم دو قسم شرح داده‌است:

۱ ـ سخن گفتنی که بدون حجاب باشد، که آنرا در آیه شریفه «وحی» نامیده است.

۲ ـ سخن گفتنی که از پشت حجاب باشد.

این‌هــا اقسـام کلامــی اســت کــه آیات گذشتــه برای خدای متعــال و ملائکــه

و همچنیــن «شیطــان» ثــابــت نمــوده اســت.

امّا آن قسم کلام الهی که نامش را «وحی» گویند، ذاتا مشخص و معین است و هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن پیش نمی‌آید، زیرا در آن صورت حجابی بین بنـده و پروردگار نیست، و وقوع اشـتباه در آن از محالات است. لیکن قسم دیگر آن که از پشت حجاب تحقق پیدا می کند، البته احتیاج به ممیّزی دارد که راه اشتباه را در آن مسدود نمایـد و آن به ناچـار بایـد به «وحــی» منتهـی شـود. (۱)

گفتار یا القای خاطرات ملکی

۱– الـمیــــــزان ج: ۵، ص۳۲۴.

«قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ!» (۴۰ / آل عمران)

فاعل «قالَ» گر چه خدای متعال می‌باشد، و واسطه بودن ملائکه و یا عدم آن مانع نسبتش به خداوند نیست، لیکن آن‌چه از ظاهر آن کلام استفاده می‌شود آن است که به‌واسطه ملک می‌باشد و نسبتش به خداوند از آن است که به امر او صورت گرفته، دلیل آن‌که قـائــل «ملـک» است: «قـالَ کَـذلِـکَ قـالَ رَبُّـکَ هُـوَ عَلَـیَّ هَیِّـنٌ وَ قَـدْ خَلَقْتُـکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَـکُ شَـیْئـا» (۹ / مریم) که در همیـن

قسمت ایرادش می‌باشد.

از این‌جا روشن می‌شود که اولاً: زکریا صورت قائل را از همان‌جا که اوّل شنیده بود، دوباره شنیده است، و ثانیا قول قائل که گفت «کَذلِکَ»، یعنی آن‌چه به تو بشارت

گفتار یا القای خاطرات ملکی (۲۸۹)

دادم از موهبت‌هایی است که حتما واقع می‌شود، در آن اشاره شده که موضوع مورد نظر از قضایای محتومی است که بدون شک واقع خواهد شد. چنانکه نظیر آن را در پاسخی که «روح القدس» به «مریم» داده مشاهده می‌کنید: «قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ» ـ تا آن‌جاکه می‌فرماید: «وَ کانَ اَمْرا مَقْضِیّا!» (۲۱ / مریم) (۱)

تشخیص القای ملائکه و القای شیطان

«قالَ کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ. قالَ ایَتُکَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ اِلاّ رَمْزا.»

(۴۰ / آل عمران)

۱- المیزان ج: ۵، ص۳۱۹.

(۲۹۰) ملائکه

منظور خواستن زکریا علیه‌السلام از خداوند متعال آیه و علامت را چه بوده؟ آیا می‌خواسته به آن وسیله راستی بشارت را و این‌که از طرف خداوندی است روشن سازد و به عبارت ساده‌تر: یقین کند که خطاب، خطاب ملکی بوده، نه شیطانی؟

درست است که انبیا به واسطه «عصمت» نباید برایشان کلام ملک با وسوسه شیطانی اشتباه شود، لیکن سخن در آن است که: شناختن آنان، کلام ملک را از وسوسه شیطان، به واسطه شناساندن خداست، نه آن که خود در آن استقلالی داشته باشند.

شیطان گرچه می‌تواند انبیا را در ناحیه جسم، و یا در ناحیه تخریب و از بین بردن نتایج تبلیغاتشان مسّ نماید، و رواج دین و استقبال مردم را به آن از بین برد، لکن توانایی تعرض و مسّ نمودن انبیا در ناحیه نفوس شریفشان قطعا ندارد، زیرا عصمت

تشخیص القای ملائکه و القای شیطان (۲۹۱)

آنان مانع چنان تصرفی است و شیطان در ناحیه جانشان نمی‌تواند مداخله نماید.

اتفاقا آنچه را خدای متعال آیت و علامت برای «زکریا» قرار داد همان تصرف در نفس زکریا ـ به قدرت نداشتن بر تکلّم تا سه روز و بسته بودن زبانشان جز از ذکر و تسبیح خدا ـ بوده و این خود یک نشانه و آیتی است که بر نفس شریف و زبانش واقع شده و یک تصرف خاصی است که شیطان از نظر عصمت انبیا و منزه بودنشان از تصرفات شیطانی بر آن توانائی و قدرت نداشته و چون حضرت زکریا از وجود آن علامت، با دانستن این‌که شیطان در نفوس انبیا تصرف نمی‌تواند نماید، رحمانی بودن بشارت را درک نمود.

امتیاز «کلام ملکی» را از «کلام شیطانی» می‌توان از خصوصیاتی که در آیات گذشته به آن تصریح شده به دست آورد، زیرا خاطر ملکی ملازم با «شرح صدر» بوده و

(۲۹۲) ملائکه

به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مطابق دین ـ یعنی معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی ـ می‌باشد. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» می‌باشد و به «متابعت هوای نفس» دعوت می‌کند، و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مخالف دین و معارف آن، و همچنین مخالف فطرت انسانی باشد.

انبیای الهی و کسانی که مانند آنان از مقرّبین الهی محسوب اند. بعضا ممکن است ملک و شیطان را مشاهده کنند و آن‌ها را هم در

عین مشاهده بشناسند، چنان که خدای‌متعال از آدم، ابراهیم، لوط علیهم‌السلام همین معنا را حکایت فرموده و روشن است که اینان در آن موقع احتیاجی به ممّیز ندارند، زیرا در عین دیدن ملک یا شیطان و شناختن آن‌ها راه شک و اشتباهی در حق‌شان معنی ندارد، اما در غیر صورت مشاهده ملک و شیطان ـ مانند سایر مؤمنین ـ احتیاج و نیاز به ممّیز است، که بالاخره به «وحی» منتهی می‌شود.(۱)

تشخیص القای ملائکه و القای شیطان (۲۹۳)

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس

«وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الْاحادیثِ....» (۶ / یوسف)

«تَأْویلِ»، آن پیش آمدی را گویند که بعد از دیدن خواب پیش آید و خواب را تعبیر کند، و آن حادثه‌ای است که حقیقت آن در عالم خواب برای رؤیا مجسم شده در شکل و

۱- المیزان ج: ۵، ص ۳۲۰.

(۲۹۴) ملائکه

صورتی مناسب با مدارک و مشاعر وی خودنمائی‌می‌کند.

کلمه «اَحادیث» جمع حدیث است و بسیار می‌شود که این کلمه را می‌گویند و از آن رؤیاها را اراده می‌کنند، چون در حقیقت رؤیا هم حدیث نفس است، چه در عالم خواب امور به صورت‌هایی در برابر نفس انسان مجسم می‌شود، همان‌طور که در بیداری هر گوینده‌ای مطالب خود را برای گوش شنونده‌اش مجسم می‌کند، پس رؤیا هم مانند بیداری حدیث است.

این که گفته‌شده «خواب‌صادق حدیث و گفتگوی ملائکه است و رؤیای کاذبه گفتگوی شیطان است،» صحیح نیست. زیرا بسیاری از رؤیاها هست که نه مستند به ملائکه است، و نه به شیطان، مانند، رؤیاهائی که از حالت مزاجی شخص بیننده ناشی می‌شود.

منظور از حدیث فرشته یا شیطان، حدیث به معنای تکلّم نیست، و بلکه مراد این است

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس (۲۹۵)

که خواب، قصه و یا حادثه‌ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان مصور و مجسم می‌سازد، همان‌طورکه در بیداری گوینده‌ای همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی برد، و نیز حدیث ملک و شیطان نظیر این است که درباره شخصی که تصمیم دارد کاری بکند و یا آن را ترک کند می‌گوییم: نفس او وی را حدیث کرد که فلان کار را بکند و یا ترک کند. معنای این حرف این است که او تصور کردن یا نکردن آن عمل را نمود، مثل این که نفس او به او گفت که بر تو لازم است این کار را بکنی، و یا جایز نیست بکنی.

معنای این که رؤیا از احادیث باشد این است که رؤیا برای نائم از قبیل تصور امور است، و عینا مانند تصوری است که از اخبار و داستان‌ها در موقع شنیدن آن می‌کند، پس رؤیا نیز حدیث است، حالا یا از فرشته و یا از شیطان و یا از نفس

(۲۹۶) ملائکه

خود انسان. این است مقصود آن‌هایی که می‌گویند رؤیا حدیث فرشته و یا شیطان است و لکن حق مطلب همان است که ما گفتیم که رؤیا حدیث خود نفس است، به مباشرت و بدون واسطه ملک و یا شیطان. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۱، ص ۱۲۹.

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس (۲۹۷)

(۲۹۸)

فصل هفتم:جبرئیل و ملائکه وحی

روح الامین

«نَزَلَ بِهِالرُّوحُ الْامینُ. عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَالْمُنْذِرینَ!» (۱۹۳ و ۱۹۴ /شعراء)

مراد از «رُّوحُ الْامیـن» جبرئیل علیه‌السـلام است، که فرشته وحی می‌باشد به دلیل آیه «مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ ـ کسانی که با جبرئیل دشمنی می‌کنند، باید

(۲۹۹)

بداننـد کـه اوسـت که این قرآن را به اذن خـدا بر قلب تـو نـازل کرد.» (۹۷ / بقره) در جـای دیگر او را «رُوحُ الْقُـدُس» خـوانـده و فرمـود: «قُـلْ نَـزَّلَهُ رُوحُ الْقُـدُسِ مِنْ رَبِّـکَ بِـالْحَقِّ ـ بگـو روح القـدس آن را از نـاحیـه پروردگـار بر من به حـق نـازل کـرد.» (۱۰۲ / نحل)

اگر جبرئیـل را «امین» خوانـده، برای این بود که دلالت بر این که او مورد اعتماد خـدای‌تعالی و امین در رسانـدن رسالت او به پیامبر اوسـت، نـه چیزی از پیـام او را تغییر می‌دهـد و نـه جـا بـه جـا و تحریـف می‌کنـد، نه عملاًـ و سـهوا، و نه دچـار فراموشـی می‌گردد، هم‌چنـان‌که توصیـف او در جـای دیگر به روح القـدس نیز به این معـانی اشـاره دارد، چون او را منزّه از این گونه منقصت‌هـا معرفی می‌کند.

ضمیر در «نَزَّلَ بِهِ» به قرآن برمی‌گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقّه‌ای هست، نه این که به قول بعضی از

(۳۰۰) ملائکه

مفسرین آنچه جبرئیـل آورده تنهـا معـانـی قرآن بـوده باشـد و رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن معانـی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن را معانی را حکایت کند.

زیرا همان‌طور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از ناحیه نازل شده است، به شـهادت آیات زیر، که به روشـنی این معنا را می‌رسانـنـد، از آن جمله فرمـوده: «فَـاِذا قَـرَأْنـاهُ فَـاتَّبِـعْ قُـرْآنَـهُ ـ چـون آن را می‌خوانیم تو نیز خوانـدنت تـابع خوانـدن مـا باشـد، یعنی آن‌طور بخوان!» (۱۸ / قیـامت) و نیز فرموده:«تِلْکَ ایاتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ ـ این‌ها آیات خداینـدکه ما به‌حق بر تو می‌خوانیم!» (۲۵۲/بقره) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی.

مراد از قلب در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته، آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شـعور را به آن نسبت می‌دهند، نه قلب صنوبری شکل، که در سمت چپ سینه آویزان است.

روح الامین (۳۰۱)

در سـوره احزاب قلـب را عبارت دانسته از آن چیزی که در هنگام مرگ به گلوگاه می‌رسد: «و قلب‌ها می‌رسد به حنجره‌ها،» که معلوم است مـراد از آن جـان آدمی است. در سوره بقره آن را عبارت دانسـته از چیزی که متّصف به گناه و ثواب می‌شود: «چنیـن کسی قلبش گناهکار است،» و معلوم است که عضو صنوبری شکل نمی‌کند، پس مراد از آن همـان جـان و نفس آدمی اسـت.

شایـد وجه این‌که در جمله «نَزَّلَ بِهِالرُّوحُالْامینُ عَلی قَلْبِکَ،» پای قلب را به میان آورد اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نـازل را تلقی می‌کرده؟ و از آن جنـاب آن چیـزی که وحـی را از روح می‌گـرفتـه نفـس او بـوده، نـه مثلاًـ دست او، یا سـایـر حـواس ظـاهـریش، که در امـور جـزئـی به کار بسته می‌شود.(۱)

(۳۰۲) ملائکه

جبرئیل ــ روح القـــدس، روح الامین

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذینَ امَنُوا وَ هُدًی وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ!» (۱۰۲ / نحل)

«قُدُس» به معنای طهارت و پاکی است و ظاهرا اضافه روح به قدس به منظور اختصاص باشد، یعنی روحی که از قذارت‌های مادی طاهر، و از خطا و غلط منزّه است.

۱- المیزان ج: ۳۰، ص ۲۰۳.

جبرئیل - روح القدس، روح الامین (۳۰۳)

و همین روح القدس در جای دیگر از قرآن به روح الامین تعبیر شده و در جایی دیگر به جبرئیل که یکی از ملائکه است:

- «نَزَلَ بِهِالرُّوحُالْامینُ. عَلی قَلْبِکَ - روح‌الامین آن‌را بر قلب تو نازل کرده است.»

(۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

- «مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ - هر که با جبرئیل دشمن است باید بداند که جبرئیل آن را به اذن خدابر قلب تو نازل کرده است.» (۹۷ / بقره) (۱)

۱- المیـــــزان ج: ۲۴، ص ۲۷۰.

(۳۰۴) ملائکه

نفی ملک بودن روح

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَ مااُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلاً!» (۸۵ / اسراء)

کلمه «رُوح» در آیات بسیاری از سوره‌های مکی و مدنی تکرار شده، و در همه‌جا به این معنایی که در جانداران می‌یابیم و مبدأ حیات و منشأ احساس و حرکت ارادی است

نفی ملك بودن روح (۳۰۵)

نیامده، مثلاً- یک‌جا فرمود: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفّا - روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند.» (۳۸ / نبأ) و نیز فرموده:«تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ - ملائکه و روح در آن شب به امر پروردگارشان هر چیزی را نازل می‌کنند.» (۴ / قدر) که بدون تردید مراد به آن در این دو آیه غیر روح حیوانی و غیر ملائکه است. روایتی هم از علی علیه‌السلام نقل شده که آن جناب به آیه: «یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِه،» (۲ / نحل) استدلال فرموده بود بر این که روح غیر ملائکه است.

و این روح هر چند غیر ملائکه است، الّا این که در امر وحی و تبلیغ هم‌چنان‌که از آیه فوق استفاده می‌شود همراه ملائکه است.

خدای تعالی یک‌جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی نموده و می‌فرماید: «مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ.» جای دیگر همین جبرئیل را

(۳۰۶) ملائکه

روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْامینُ عَلی قَلْبِکَ،» و نیز فرموده:«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ - بگو روح القدس از ناحیه پروردگارت آورده،» و روح را که به‌وجهی غیرملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می‌شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است.

از همین جا آن گرهی که در آیه: «وَ کَذلِکَ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحا مِنْ اَمْرِنا،» بود گشوده می‌شود، و معلوم می‌شود که مراد از وحی

روح در آیه مزبور آوردن و نازل کردن روح‌القدس است برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و نازل کردن روح القدس برای همان وحی قرآن است به او، چون همان طور که بیان شد حامل قرآن روح القدس است.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۲۵، ص۳۳۲.

نفی ملک بودن روح (۳۰۷)

جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی!» (۸۵ / اسراء)

خدای تعالی یک جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی کرده و می‌فرماید: «مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ،» و در جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده:«نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ عَلی قَلْبِکَ،» و نیز فرموده:«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ - بگو روح القدس از ناحیه

(۳۰۸) ملائکه

پروردگارت آورده،» و روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می‌شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است.(۱)

روح القدس، و تأیید انبیاء

«وَ اتَیْنا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.» (۲۵۳ / بقره)

۱- المیـزان ج: ۲۵، ص۳۳۲.

روح القدس، و تأیید انبیاء (۳۰۹)

اگر در آیه فوق از میان همه انبیاء تنها نام عیسی علیه‌السلام را ذکر کرده علتش این است که هر چند آن‌چه از جهات فضیلت در این‌جا برای عیسی علیه‌السلام ذکر کرده، یعنی دادن بیّنات و تأیید به روح القدس، اموری است که به حکم آیه «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ،» و آیه «یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِه عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِه اَنْ اَنْذِرُوا...،» اختصاص به عیسی بن مریم علیهم‌السلام ندارد، بلکه مشترک میان همه رسول است، ولکن در خصوص عیسی علیه‌السلام به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بیّنات آن جناب از قبیل مرده زنده کردنش، و با نفخه مرغ آفریدنش، و بهبودی دادن پیسی و کوریش، و از غیب خبر دادنش، اموری بوده متکی بر حیات، و ترشحی است از روح.

علاوه بر این که در اسم عیسی خصوصیت دیگری هست و در آیتی روشن وجود دارد، و آن این که وی پسر مریم است که بدون پدر از او متولد شد، هم چنان که آیه «وَ

(۳۱۰) ملائکه

جَعَلْناها وَابْنَها ایَةً لِلْعالَمینَ،» نبودن پدر برای عیسی و نبودن همسر برای مریم را آیتی برای همه عالمیان دانسته، پس مجموع پسر و مادر آیت الهیه روشنی، و فضیلت اختصاصی دیگری است.(۱)

شش ویژگی جبرئیل

«اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ. ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ. مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ»

(۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

۱- المیـــــزان ج: ۴، ص۲۰۳.

شش ویژگی جبرئیل (۳۱۱)

در ایـن مقـــام جبـــرئیـل را بـه شـش صفـت تـوصیـف کـــرده اسـت:

۱ ـ رسالـت: او را «رسـول» خوانـده، کـه می‌فهمانـد او قـرآن را بــه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی‌می‌کند.

۲ ـ کرامت: او را «کریم» خوانده، که می‌رساند نزد خدای تعالی کرامت و احترام دارد، و به اعزاز او عزیز شده است.

۳ ـ قـوّت: او را «ذی قُـوَّت» خـوانـده، کـه می‌فهمـانـد او دارای قوّت و قـدرت و شـدّت بـالغـه‌ای است.

۴ ـ منـزلــت: او را نـزد خـدای صـاحـب عـرش، «مَکین» خواند، یعنی دارای مقـــام و منـــزلـت است.

(۳۱۲) ملائکه

۵ ـ ریاست: او را «مُطاع» خوانـده، که دلالت دارد بر این که جبرئیل در آنجا یعنی نزد خـدا دسـتور دهنـده‌ای است که زیر دسـتانش دسـتورات او را به کـار می‌بندنـد. معلوم می‌شـــود در آنجا ملائـکــه‌ای هسـتند که جبرئیـل به آنـان امـر می‌کنـد، و ایشان اطاعتش می‌کنند، از همین جا معلوم می‌شود که جبرئیــل در کـــار خـــودش یاورانــی هم دارد.

۶ ـ امانت: او را «اَمین» خوانـد که می‌رساند جبرئیل خدا را در دسـتوراتی که می‌دهد و در رساندن وحی و رسالت، خیانت و دخل و تصرفی نمی‌کند.(۱)

شدید القوی بودن جبرئیل

۱- المیـــزان ج: ۴۰، ص۸۹.

شدید القوی بودن جبرئیل (۳۱۳)

«ما ضَلَّ صاحِبُکُـمْ وَ ما غَـوی. وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی. انْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی. عَلَّمَـهُ شَدیدُ الْقُـوی. ذُو مِـرَّةٍ فَاسْتَوی.» (۵ / نجم)

مراد از کلمه «شَدیدُ الْقُوی» به طوری که گفته‌اند، جبرئیل است، چون خدای سبحان او را در کلام مجیدش به این صـفت یاد کرده و فرمـود:«اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ ـ این قرآن سـخـن فـرسـتـادهای است کریــم و دارای نیـرو، که نزد خـدای ذی العـرش منزلـتی دارد.»

(۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

ـ «ذُو مِرَّةٍ فَـاسْتَـوی»

آن‌هایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته‌اند در نتیجه این طور معنایش کرده‌اند

(۳۱۴) ملائکه

همــان جبرئیلی که در راه خــدا شدت به خرج می‌دهد، یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، یا آن جبرئیلی که به نوعــی از رســـول خــدا علیه‌السلام مرور و عبــور می‌کند، با این‌که خـــودش در هـــواســـت.

«فَاسْتَوی» این کلمه به معنـای اسـتقامت و مسلط شـدن بر کـار است و فاعـل این فعـل جبرئیل است، و ضـمیر فاعل آن به وی برمی گردد، و معنـایش این است که جبرئیـل به همین صورت اصـلی‌اش که به آن صورت خلق شـده در آمـد، و تنها دو نوبت به صورت اصلیش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست معنایش این باشد که جبرئیل با قوّت خود مسلط شد بر آنچه مأمور انجامش شده بود.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص ۵۵.

شدید القوی بودن جبرئیل (۳۱۵)

دستیاران جبرئیل ـ نگارش و حمل وحی

«فیصُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍمُطَهَّرَةٍ بِاَیْدیسَفَرَةٍکِرامٍ بَرَرَةٍ!»(۱۳تا۱۶/عبس)

معنای این چند آیه این است که، قرآن تذکره‌ای است که در صحف متعدده‌ای نوشته شده بود، صحفی معظم، و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی، و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و بدست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارشان بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند.

(۳۱۶) ملائکه

از این آیات بر می‌آید که برای وحی ملائکه مخصوصی است، که متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرند. پس می‌توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند، و تحت امر او کار می‌کنند، و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با این که در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد و بفرماید: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْامینُ عَلی قَلْبِکَ ـ روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد.»

در جای دیگر در تعریف جبرئیل می‌فرماید: «اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِیالْعَرْشِ مَکینٍ مُطاعٍ ثَمَّ اَمینٍ ـ این قرآن قول رسولی است کریم، و دارای قوّت که نزد صاحب عرش مکانتی دارد و دستوراتش مطاع و در آن‌جا امین خوانده می‌شود.»

همین آیه مؤید مطلب ماست که می‌فرماید دستوراتش مطاع است، معلوم می‌شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیاء کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد، پس رساندن

دستیاران جبرئیل ـ نگارش و حمل وحی (۳۱۷)

آن ملائکه، هم وحی رساندن است، هم چنان که عمل جبرئیل و اعوانش رو بر هم فعل خدای تعالی نیز هست.(۱)

نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول

«وَ لَقَدْ رَاآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبینِ!» (۲۳ / تکویر)

نزول قرآن به رسالت فرشته‌ای آسمانی و جلیل القدر و عظیم المنزلت و امین در

۱- المیزان ج: ۴۰، ص۵۶.

(۳۱۸) ملائکه

وحی یعنی جبرئیل صورت گرفته، که بین او و خدای عزّو جلّ هیچ حاجزی، و بین او و رسول خدا هیچ واسطه‌ای نیست، و نه از ناحیه خودش، و نه از ناحیه هیچ کس دیگر، انگیزه‌ای که نگذارد وحی را بگیرد، و اگر گرفت نگذارد حفظش کند، و یا اگر حفظش هم کرده، نگذارد به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله برساند، وجود ندارد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، فرشته حامل وحی را به چشم خود دیده، و وحی را از او گرفته و خودش هم چیزی از وحی را کتمان نکرده، و نمی‌کند، و آن را تغییر نمی‌دهند. (۱)

چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱- المیزان ج: ۴۰، ص۹۳.

چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا (ص) (۳۱۹)

«وَ لَقَدْ رَاآهُ بِالْاُفُقِالْمُبینِ!» (۲۳/تکویر)

کلمه «افق مبین» به معنای ناحیه ظاهر است و ظاهرا اشاره باشد به آیه «وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الاْعْلی،» و معنای آن این است که سوگند می‌خورم که رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله جبرئیل را قبلاً ـ هم دیده بود، و جبرئیل آن زمان در افق مبین، و ناحیه ظاهر قرار داشت، و آن همان افق اعلی است، و افقی که بلندتر از سایر افق‌هاست، البته بلندی به آن معنائی که مناسب با عالم ملائکه است.

بعضی گفته‌اند: معنایش این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، جبرئیل را به صورت اصلی‌اش در آن‌جاکه خورشید طلوع می‌کند که همان افق اعلا از ناحیه مشرق است دیده

(۳۲۰) ملائکه

بود. لکن این حرف درست نیست، به دلیل این که از لفظ آیه دلیلی که دلالت کند بر این که جبرئیل را به صورت اصلی‌اش دیده ندارد، حال جبرئیل به هر صورتی که تمثل کرده باشد، صورت اصلی نبوده بلکه به‌این‌شکل درآمده است. (۱)

چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الاْمینُ. عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرینَ. بِلِسانٍ عَرَبِیٍ مُبینٍ!»

(۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

۱- المیـــزان ج: ۴۰، ص ۹۱.

چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به‌وسیله رسول خدا (۳۲۱)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حینی که به وی وحی می‌شد، هم می‌دید، و هم می‌شنید، اما بدون این که دو حس بینائی و شنوائیش به کار بیفتد، هم چنان که در روایات آمده، که حالتی شبیه بیهوشی به آن جناب دست می‌داد که آن را به «رخاءالوحی» نام نهاده بودند.

پس آن جناب همان طوری که ما شخصی را می‌بینیم و صدایش را می‌شنویم، فرشته وحی را می‌دید و صدایش را می‌شنید، امّا بدون این‌که دو حاسّه بینائی و شنوائی مادی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر رؤیت او و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می‌بود، بایستی آن چه می‌دیده و می‌شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد، و خلاصه اصحابش هم فرشته وحی را ببیند و صدایش را بشنود و حال آن که نقل قطعی این معنا را تکذیب

(۳۲۲) ملائکه

کرده و حالت وحی، بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده، و جمعیتی که پیرامونش بوده‌اند، هیچ چیزی احساس نمی‌کرده‌اند، نه صدای پائی، نه شخصی، نه سخنی، که به وی القاء می‌شده است.(۱)

نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّا لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ!» (۹۷ / بقره)

خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در دو آیه سخن گفته است. می‌فرماید

۱- المیزان ج: ۳۰، ص ۲۰۵.

نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۲۳)

جبرئیل از پیش خود قرآن نمی‌آورد، بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند.

جبرئیل فرشته‌ای از فرشتگان خداست، و جز امتثال دستورات خدای سبحان کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه، که همگی بندگان مکرم خدایند و خدا را در آن‌چه امر می‌کند، نافرمانی نمی‌کنند، و هر دستوری بدهد انجام می‌دهند.

«فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ!»

قرآن همان طور که جبرئیل در نازل کردنش هیچ استقلالی ندارد و تنها مأموری است مطیع، همچنین در گرفتن آن و رساندنش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استقلالی ندارد، بلکه قلب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خودش ظرف وحی خداست، نه این که جبرئیل در آن قلب دخل و تصرفی کرده باشد و خلاصه جبرئیل صرفا مأمور رساندن است.(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص ۱۸.

(۳۲۴) ملائکه

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی

«وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الاَعْلی. ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی. فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنی. فَاَوْحی اِلی عَبْدِهِ ما اَوْحی!» (۸ تا ۱۱ / نجم)

کلمه «اُفُق» به معنای ناحیه است، و ظاهرا مراد از آن افق اعلای آسمان است، بدون اعتبار این‌که طرف شرقی آن باشد. ضمیر «هُوَ» در این آیه به جبرئیل و یا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر می‌گردد.

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی (۳۲۵)

کلمه «دُنُوّ» به معنای نزدیکی است و کلمه «تَدَلّی» به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است ولی به طور کنایه در شدت نزدیکی استعمال می‌شود. و معنای آیه بنابر این که هر دو ضمیر به جبرئیل برگردد این است که جبرئیل سپس نزدیک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شد، و به دامن وی دست آویخت، تا با آن جناب به آسمان‌ها عروج کند، و بعضی گفته‌اند: معنایش این‌است که جبرئیل از افق اعلی پائین آمد و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک شد، تا آن جناب را به معراج ببرد.

«فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنی!»

معنای این جمله این است که دوری او به قدر دو قوس و یا دو ذراع و یا کمتر از آن بود.

«فَاَوْحی اِلیعَبْدِهِما اَوْحی!»

(۳۲۶) ملائکه

ضمیر در هر دو «اَوْحی» به جبرئیل برمی گردد، البته این در آن فرضی است که ضمیرهای گذشته هم به او برگردد. آن وقت معنای جمله چنین می‌شود: که جبرئیل وحی برد نزد بنده خدا که همان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، آن چه را که وحی برد.

«ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَای!»

در جمله فوق از قلب نفی کذب کرده و معنایش این است که فؤاد در آن چه دیده بود دروغ نگفت. فؤاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دروغ نگفت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن چه را که دیده بود، و خلاصه رؤیت فؤاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن چه که دید رؤیتی صادق بود.

و این تازگی ندارد که رؤیت را که در اصل به معنای دیدن چشم است به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست، که ورای ادراک‌هایی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشم و گوش و

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی (۳۲۷)

سایر حواس ظاهری واسطه‌اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، این که مشاهده می‌کنیم که ما موجودی هستیم که می‌بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما.

آری ما همان طور که محسوسات یکی از این حواس ظاهری و باطنی را درک می‌کنیم این را هم درک می‌کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می‌کنیم، و این درک ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است، که قرآن کریم از آن تعبیر به فؤاد

فرموده است.

و در آیه شریفه هیچ دلیلی که دلالت کند بر این که متعلق رؤیت خدای سبحان است، و خدا بوده که مرئی برای آن جناب واقع شده، نیست بلکه آن چه مرئی آن جناب واقع شده همان افق اعلی و دنو و تدلی و نیز این بوده که آن چه به وی وحی می‌شود خدا

(۳۲۸) ملائکه

وحی کرده، و این نام برده‌ها همان‌هایی هستند که در آیات قبلی آمده بود، همه‌اش از سنخ آیات خدائی برای آن جناب بوده است. مؤید این گفتار ما آیه شریفه «ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی.لَقَدْ رَای مِنْ ایاتِ رَبِّهِ الْکُبْری،» است که می‌فرماید آن چه دیده بود از آیات کبرای پروردگارش بود. اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای‌تعالی است باز اشکالی ندارد چون دیدن خدا را به قلب نسبت داده و دیدن قلب غیر از دیدن چشم‌است که تنها مربوط به‌اجسام است و تعلقش به خدای‌تعالی محال است.(۱)

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج

۱- المیـــزان ج: ۳۷، ص ۵۶.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۲۹)

«وَ لَقَدْ رَاهُ نَزْلَةً اُخْری....» (۱۳ / نجم)

از این آیه به بعد می‌خواهد از یک نزول دیگر غیر آن نزولی که در آیات سابق بود خبر دهد. با در نظر داشتن این که مفسرین فاعل (رآه) را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته و ضمیر مفعولی در آن را به جبرئیل برگردانده‌اند، قهرا منظور از «نَزْلَةً» نازل شدن جبرئیل بر آن جناب خواهد بود، نازل شدنش برای این که آن جناب را به معراج ببرد، و جمله «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی،» ظرف برای رؤیت است، نه برای نازل شدن، و مراد از رؤیت آن جناب جبرئیل است، به صورت اصلی‌اش، و معنای جمله این است که جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلی‌اش در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آمد، تا به معراجش ببرد، و این جریان کنار سِدْرَةِ الْمُنْتَهی واقع شد.

(۳۳۰) ملائکه

پس از آن چه گذشت صحت این نظریه هم روشن شد که بگوییم ضمیر مفعولی به خدای تعالی برگردد، و مراد از رؤیت هم رؤیت هم قلبی، و مراد به نزله اخری هم نازل شدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج به کنار سِدْرَةِ الْمُنْتَهی باشد، آن وقت معنای آیه چنین می‌شود: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک بار دیگر نزد سِدْرَةِ الْمُنْتَهی نازل شد، و این وقتی بود که به معراج می‌رفت، و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود دیدار کرد.

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی. عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی. اذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی!»

کلمه « سِدْرَةِ» به معنای یک درخت سدر است، و کلمه «الْمُنْتَهی» گویا نام مکانی باشد و شاید مراد از منتهای آسمان‌ها باشد به دلیل این که جنت مأوی در آسمان‌ها است، چون در آیه «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ!» فرموده: هم رزق شما در آسمان است، و هم آن بهشتی که وعده داده شده‌اید.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۳۱)

و اما این که این درخت سدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم، و مثل این که بنای خدای تعالی در این جا بر این است که به‌طور مبهم و با اشاره سخن بگوید، مؤید این معنا جمله «اذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی،» است، که در آن سخن از مستوری رفته است.

«عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی!»

یعنی بهشتی که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می‌کننـد. چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است، که مدتش تا روز قیـامت تمـام می‌شود، و جنـات مـأوی بعـد از قیـامت است هم چنـان که فرمود:«فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی نُزُلاً ـ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ ـ مؤمنین جنت مأوی دارند و به پاداش کارهای نیکی که می‌کرده‌اند در آنجا نازل

(۳۳۲) ملائکه

می‌شوند،» و نیز فرموده:«فَاِذا جاءَتِ الطّامَّةُ الْکُبْری ـ تا آن‌جا که می‌فرماید:«فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی ـ چون قیامت بیاید چنین و چنان می‌شـود، پس به درستـی که جنت منزلگـاه خواهـد بود.» و این جنت المـأوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریـات دلالت می‌کرد در آسمان واقع است.

«اِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی!» معنای آیه این است که آن زمان که احاطه می‌یابد به سدرهٔ آن چه احاطه می‌یابد. در این جا هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته نفرموده چه چیـز به سدره احاطـه می‌یابد، چون گفتیـم بنای خـدای تعالـی بر ابهـام است.

«مـا زاغَ الْبَصَـرُ وَ مـا طَغـی!» «زیـغ بصـر» به این معنـاست که چشم آدمی چیزی را به آن صـــورت که هست نـبینـد و طوری دیگر ببیند، و طغیان بصـر به این معنی است که چیزی را ببیند که اصـلاً حقیقـت ندارد و منظور از بصر چشم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۳۳)

و معنـای آیه این است که چشم رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله آن چه را که دیـد بر غیر صـفت حقیقی‌اش ندیـد، و چیزی را هم که حقیقت نـدارد ندید، بلکه هر چه دید درست دید، و مراد به این دیدن رؤیت قلبی است، نه رؤیت با دیده سـر. چون می‌دانیم منظور از دیـدن همـان حقیقـتی است که در آیه «وَ لَقَـدْ رَاٰهُ نَزْلَـةً اُخْـری،» منظور است. چون صـریحا می‌فرمـایـد: رؤیت در این نزلـه که نزلـه دومی است مثـل رؤیت در نزلـه اولی بـود، و رؤیت نزله دومـی رؤیت با فؤاد بود، که درباره‌اش فرمود:

ـ «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَای. اَفَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری؟»

ـ «لَقَــدْ رَای مِـــنْ ایــاتِ رَبِّــهِ الْکُبْــری!»

معنـای آیه این است که سوگنـد می‌خورم که بعضـی از آیات پروردگارش را بدیـد، و با دیـدن آن‌ها مشاهـده پروردگارش برایش تمام شد، چون مشاهده خدا به قلب با

(۳۳۴) ملائکه

مشاهـده آیـات او دست می‌دهـد، زیرا آیت بـدان جهت که آیت است به جز صـاحب آیت را حکـایت نمی‌کنـد، و از خودش هیچ حکایتی ندارد، و گرنه از جهت خودش اگر حکایت کند دیگر آیت نمی‌شود.

هـم چنـان که خـودش فرمـود: «وَ لا یُحیطُـونَ بِـه عِلْمـا ـ به هیچ وجه به او احاطه علمی نمی‌یابند.» (۱)

حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱– المیـزان ج: ۳۷، ص ۶۲.

حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۳۵)

«اِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَاِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلیهُ وَ جِبْریلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهیرٌ!» (۴ / تحریم)

آیـه فـوق می‌خواهـد بفهمانـد خـدای سبحان عنـایت خـاصه‌ای به رسول‌اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله دارد، و به همین جهـت بـدون هیچ واسطـه‌ای از مخلوقاتش خود او وی را یاری می‌کنـد، و متولـی امور او می‌شود، و کلمه «مولی» به معنای ولـی و سرپرستی است که عهـده‌دار متولـی علیـه باشـد و او را در هر خطـری که تهدیـدش کند یـاری نماید.

«وَ الْمَـلائِکَـهُ بَعْـدَ ذلِــکَ ظَهیــرٌ!»

این جمله می‌خواهد بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفقند، گوئی در صف واحدی قرار دارند، و مثل تن واحدند، و اگر فرمود: ملائکه بعد از خدا و جبرئیل و

(۳۳۶) ملائکه

صالـح مؤمنین پشـتیبـان اوینـد، برای این بـود که پشتیبـانی ملائکه را بزرگ جلوه دهـد، تـو گوئی نـامبردگـان در اول آیه یک طـرف و ملائکـه به تنهائی یک طرف قرار دارند.(۱)

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل

«قُـلْ مَـنْ کـانَ عَـدُوّا لِجِبْریـلَ فَـاِنَّـهُ نَزَّلَـهُ عَلـی قَلْبِـکَ!» (۹۷ / بقره)

سیاق آیه دلالت دارد بر این که آیه شریفه در پاسخ از سخنی نازل شده که یهود

۱- المیـــــزان ج : ۳۸، ص ۳۱۱.

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل (۳۳۷)

گفته بودنـد، و آن این بود که ایمان نیاوردن خود بر آن چه به رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده تعلیل کرده‌اند به این که ما با جبرئیـل کـه برای او وحی می‌آورد دشـمنیم، شاهـد بر ایـن که یهـود چنین حرفی زده بودنـد این است که خـدای سبحـان دربـاره قــرآن و جبرئیل با هم در این دو آیه سخن گفته است. روایاتی هم که در شأن نزول آیه وارد شده این را تأیید می‌کند.

و امّا آیـات مورد بحث در پاسخ از این که گفتنـد: مـا به قرآن ایمـان نمی‌آوریم برای این که بـا جبرئیـل که قرآن را نـازل می‌کند دشـمنیم می‌فرماید: اولاً ـ جبرئیل از پیش از خود قــرآن را نمی‌آورد بلکه به اذن خــدا بر قلب تو نازل می‌کند. پس دشـمنی یهود با جبرئیـل نبایـد بـاعث شود که از کلاـمی که به اذن خـدا می‌آورد اعراض کننـد. و ثانیـا ـ قرآن کتاب‌هـای بر حق و آسـمانی قبـل از خودش را تصدیق می‌کند و معنا ندارد که کسی به

(۳۳۸) ملائکه

کتـابی ایمان بیاورد، و به کتابی که آن را تصـدیق می‌کنـد ایمان نیاورد. و ثالثا ـ قرآن مایه هـدایـت کسانــی است که به وی ایمان بیـاورنـد. و رابعـا ـ قرآن بشارت است، و چگونه ممکــن اســت شـخـص عاقـل از هدایت چشـــم پوشیـــده، بشارت‌هـای آن را به‌خاطر این که دشمن آن را آورده، نـادیـده بگیـرد؟

و از بهـانه دوّمشـان که گفتنـد: ما با جبرئیل دشـمنیم جواب می‌دهـد به این که جبرئیل فرشـته‌ای از فرشـتگان خـداست، و جز امتثال دسـتورات خـدای سـبحان کـاری نـدارد، مثـل میکائیـل و سایر ملائکه، که همگـی بنـدگان مکّرم خداینـد، و خـدا آن چه امر کنـد، نافرمانی نمی‌کننــد و هـر دسـتـوری بدهــد انجــام می‌دهند.

و هم‌چنین رسولان خدا از ناحیه خود کاره‌ای نیستند و هر چه دارند به وسیله خدا و از ناحیه اوست. خشمشان و دشمنی‌هایشان برای خداست، پس هر کس با خدا و ملائکه

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل (۳۳۹)

او، و پیامبرانش، و جبرئیلش و میکائیلش دشمنی کند خدا دشمن اوست. این بود آن دو جوابــی کـه دو آیه موردبحث بدان اشــاره دارد.(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص ۱۸.

(۳۴۰)

فصل هشتم:ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان

تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح

«اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فیمَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْاُخْری!» (۴۲ / زمر)
ـ خداست آن کسی که جان‌ها را در دم مرگ و هم از کسانی که نمرده‌اند ولی
(۳۴۱)
به خواب رفته‌اند می گیرند، آن گاه آن که قضای مرگش رانده شده نگه می‌دارد، و آن دیگران را رها می کند.
چون کلمه «تَوَفّی» و «اِسْتیفا» به معنای گرفتن حق به تمام و کمال است و مضمون این آیه از گرفتن، و رها کردن ظاهر در این است که میان نفس و بدن دوئیت و فرق است.
باز از آن جمله این است:«وَ قالُوا ءَاِذا ضَلَلْنا فِی الْاَرْضِ اَئِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعوُنَ ـ و گفتند آیا بعد از آن که در زمین گم شدیم، و دوباره به خلقت جدیدی در می‌آئیم؟این سخن از ایشان صرف استبعاد است، و دلیلی بر آن ندارند، بلکه علت آن است که ایمانی به دیدار پروردگارشان ندارند، بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکل بر شماست شما را به تمام و کمال می گیرد، و سپس به سوی پروردگارتان برمی گردید.»
(۳۴۲) ملائکه
که خدای سبحان یکی از شبهه‌های کفار منکر معاد را ذکر می کند، و آن این است که بعد از مردن و جدائی اجزای بدن (از آب و خاک و معدنی‌هایش) و جدائی اعضای آن، از دست و پا و چشم و گوشش، و نابودی همان اجزاء عضویش و دگرگون شدن صورت‌ها و گم گشتن در زمین، به طوری که دیگر هیچ با شعوری نتواند ما را از خاک دیگران تشخیص دهد، دوباره خلقت جدیدی به خود می گیریم؟
و این شبهه هیچ اساسی به غیر استبعاد ندارد، و خدای تعالی پاسخ آن را به رسول گرامی‌اش یاد می‌دهد و می‌فرماید: بگو شما بعد از مردن گم نمی‌شوید، و اجزای شما ناپدید و درهم و بر هم نمی گردد، چون فرشته‌ای که موکل به شماست، شما را به تمامی و کمال تحویل می گیرد و نمی گذارد گم شوید، بلکه در قبضه و حفاظت او هستید. آنچه از شما گم و درهم و برهم می‌شود، بدن‌های شماست، نه نفس شما و یا به‌گونه
تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح (۳۴۳)
آن کسی که یک عمر می گفت «من» و به او می گفتند «تو».(۱)

ملک الموت و کارکنان او

«وَ لَوْ تَریآ اِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبَرَهُمْ!»
(۵۰ / انفال)
۱ـ المیزان ج: ۲، ص۲۵۶.
(۳۴۴) ملائکه
کلمه «تَوَفّی» به معنای گرفتن تمامی حق است، و بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می‌شود، و در این آیه آن را به ملائکه نسبت داده، و در برخی آیات آن را به ملکوت منسوب کرده، مانند آیه:«قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ‌الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ،» و در برخی دیگر به خدای سبحان نسبت داده و فرموده: «اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها ـ خداوند جان‌ها را در هنگام مردنش می گیرد.»

این خود دلیل بر این است که قبض روح کار ملک‌الموت است و ملک‌الموت کارکنانی دارد که به اذن او و به امرش جان‌ها را می گیرند، و خود او به اذن خدا و به امر او عمل می کند، و به همین جهت، هم صحیح است گرفتن ارواح را به ملائکه نسبت داد و هم به ملک‌الموت منسوب کرد و هم به‌خدای سبحان.

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت (۳۴۵)

«حَتّیآ اذا جاآءَ اَحَدَکُمُ الْمَـوْتُ تَـوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ!» (۶۱ / انعام)

خـدای سبحان از طرفی ملائکه خود را چنین توصیف کرده که«یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ـ هر چه را که مأمـور شوند انجام می‌دهنـد،» و از طرف دیگـر فرموده هر امتی گروگان اجل خویش اسـت، وقتی اجلشـان فرا رسد حتی برای یک ساعت نمی‌تواننـد آن را پس و پیش کنند.

از آن دو بیان اسـتفـاده می‌شود که ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حـدود مأموریـت خود تجاوز نکـرده و در انجام آن کوتاهـی نمی کنند. وقتـی معلومشان شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود حتی

(۳۴۶) ملائکه

یـک لحظه او را مهلـت نمی‌دهند. این آن معنائـی است که از آیـه استفـاده می‌شود.

به هر حـال بایـد دانست که این رسـل همانـا کارکنـان و اعوان ملک الموتنـد، به دلیل این که در آیه «قُلْ یَتَوَفّکُمْ مَلَکُ‌الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ،» نسبت قبض ارواح را تنها به ملک‌الموت می‌دهد و هیچ منافاتی هم ندارد که یک جا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جـای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسـل و در مورد دیگر یعنی آیه «اَللّهُ یَتَوَفَّی الا‌نْفُسَ،» به پروردگار داده باشـد چه این خود یک نحوه تفنن در مراتب نسبت است، از نظر این که هر امری به خدای سبحان منتهی می‌شود، و او مالک و متصرف علی‌الاطلاق است، قبـض ارواح را نیز به او نسبـت می‌دهـد. و از نظر این که ملک‌الموت مأمور خداوند است به او نسبت می‌دهد و از نظر این که اعـوان او اسبـاب کار اویند به آنان نیـز منتسب می کند.(۱)

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت (۳۴۷)

وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح

«قُـلْ یَتَوَفّکُـمْ مَلَـکُ الْمَـوْتِ الَّـذی وُکِّـلَ بِکُـمْ ثُمَّ اِلـی رَبِّکُمْ تُرجَعوُنَ!»

(۱۱ / سجده)

کلمه «تَوَفّی» به معنـای این است که چیزی را به طور کامـل دریافت کنی. اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک الموت و در آیه «اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها ـ خدا جان‌ها را هنگام مردنش می گیرد،» به خدا نسبت داده، و در آیه: « حَتّیِ اذا جآءَ اَحَدَکُمُ

۱– المیزان ج: ۱۷، ص ۱۵۷.

(۳۴۸) ملائکه

الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا ـ تا آن که مرگ یکی شان برسد فرستادگان ما او را می‌میراند،» به فرستادگان، و در آیه «اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ ـ آنان که در حالی ملائکه قبض روحشان می کنند که ستمگر به خویشند،» به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیک‌تر به میت ملائکه است، که از طرف ملک‌الموت فرستاده می‌شونـد، و سبب دورتر از آنان خود مک الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای‌تعالی را نخست او اجرا می کند، و به ایشان دستور می‌دهد، خدای تعالی هم ما

فوق همه آنان و محیط بر آنان، و سبب اعلای میراندن و مسبب‌الاسباب است، و اگر بخواهیم این جریان را با مثلی مجسم سازیم، نظیر عمل کتابت است که هم به قلم نسبت می‌دهیم، و می گوئیم قلم‌خوب می‌نویسد، و هم به‌دست و انگشتان‌نسبت می‌دهیم، و می گوئیم دست فلانی به نوشتن روان است و هم به انسان نسبت می‌دهیم و می گوئیم

وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح (۳۴۹)

فلانی خوب می‌نویسد.

ـ «ثُمَّ اِلی رَبِّکُمْ تُرجَعوُنَ!»

این رجوع همان است که در آیه قبلی از آن به لقای خدا تعبیر کرده بود، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به «ثُمَّ» کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

ـ حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست، و شما انسان‌ها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک‌الموت شما را بدون این که چیزی از شما کم شود بلکه به‌طور کامل می گیرد و شما را از بدن‌هایتان بیرون می کشد، به آن معنا که علاقه شما را از بدن‌هایتان قطع می کند.

چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه (شما)

(۳۵۰) ملائکه

خطاب به ایشان است، (و یک عمر می گفتید من و شما) بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید، و چیزی از شما گم نمی‌شود، آن چه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد، و از اوّل خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدن‌های شما بود، نه شما، و شما بعد از مردن بدن‌ها محفوظ می‌مانید، یا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته، دوباره به بدن‌هایتان بر می گردید.

این آیه از روشن‌ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجّرد نفس می کند و می‌فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزء آن است، و نه حالی از حالات آن.(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص۸۵.

وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح (۳۵۱)

خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین

«اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!» (۳۲ / نحل)

معنای «طیب» بودن متقین در حال توفی و مرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است، در مقابل مستکبرین، که ایشان را به ظلم در حال مرگ توصیف کرده و فرموده است: «اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ!»

معنای آیه چنین می‌شود: «متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح می کنند، در حالی که از خبث ظلم ـ شرک و معاصی ـ عاریند، و به ایشان می گویند سلام علیکم ـ که

(۳۵۲) ملائکه

تأمین قولی آنان است به ایشان ـ به جنّت درآئید، به پاداش آن چه می کردید، و به این سخن ایشان را به سوی بهشت راهنمائی می کنند.»

پس این آیه همان طور که ملاحظه می‌فرمایید متقین را به پاکی و تخلص از آلودگی به ظلم وصف نموده، ایشان را وعده امنیت و راهنمائی به سوی بهشت می‌دهد، پس در نتیجه برگشت معنایش به این آیه است که می‌فرماید:«اَلَّذینَ ءامَنُواْ وَ لَمْ یَلْبِسُوآا ایمنَهُمْ بِظُلْم اُولآئِکَ لَهُمُ الاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ: کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را مشوب به ظلم نکردند، چنان کسانی دارای امنیت،

و راه یافتگانند.»(۱)

۱- المیـــــزان ج: ۲۴، ص۸۵.

خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین (۳۵۳)

خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار

«اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ!»

(۲۸ / نحل)

کـافران که ملائـکه جان‌هایشـان را می‌گیرنـد در حـالی که سـرگرم ظلم و کفر خویشـند ناگهان تسـلیم گشـته خضوع و انقیاد پیش می‌گیرنـد، و چنین وانمود می‌کننـد که هیـچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حالت مرگ، گفتارشان را رد می‌کنند و تکذیبشان می‌کننـد و به ایشـان گفته می‌شود آری شـما چنین و چنان کردیـد و خـدا به آن چه می‌کردیـد قبل از این که به این ورطه بیفتیـد به وصف‌تان آگاه بود.

(۳۵۴) ملائکه

«فَادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیهـا فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ!» خطـاب در این آیه ماننـد خطاب در آیه: «اِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَی الْکافِرینَ» و در «اَلَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ» به مجموع کافرین است، نه یک یک آنان. بنابراین، برگشت معنای آیه نظیر این می‌شود که گفته شود: «تا یک‌یک شما از دری از درهای جهنّم که مناسب اعمال‌تان اســت وارد شوید.» (۱)

خطــاب ملائکه در لحظــه مرگ مستضعفین

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۸۲.

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۵)

«اِنَّ الَّـذینَ تَـوَفّیهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمیآ اَنْفُسِهِمْ. قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِیالْاَرْضِ....» (۹۷ و ۹۸/نساء)

مراد از «ظلم» در آیه بالا، ظلم به نفس است. کسانی که آیه درباره شان سـخن می‌گویـد به واسـطه آن که در شـهرهای شـرک قرار گرفته و در بین کفار زندگی می‌کرده‌اند و وسـیله‌ای نداشته‌اند که به وسیله آن معارف دین را بیاموزند و وظایف بندگی و عبودیت را که دین به سوی آن فرا می‌خواند، بر پا دارند و از این رو اعراض کرده و اقامه شعائر دینی نکرده‌اند.

خداوند هر گاه ظالمین را به طور مطلق ذکر کرده، ظلم را به اعراض از دین خدا و جستجـوی دین کج و تحریف شده، تفسیر کرده است. این آیه اجمالاً دلالت دارد بر

(۳۵۶) ملائکه

همان معنائی که اخبـار، آن را «سئـوال قبر» یعنـی سئوال ملائکــه از دیــن میــت بعد از فرا رسیدن مرگ نامیده است.

سئوال ملائکه این بود: «فیمَ کُنْتُم ـ در چه دینی بودید؟» این سـئوال از دینی است که اینان در زندگی داشـتند. اینان که مورد سـئوال قرار گرفته‌اند دارای یک حال عادی معتنابه و مورد توجهی نبوده‌اند و لذا در جواب گفتند که «در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که نمی‌توانسـته‌اند در آنجا متلبس به دین گردند، زیرا اهالی آن سرزمین قوی و مشرک و زورمند بودند و با ایشان به طوری که با افراد ضعیف معامله می‌شود، معامله کردند و نگذاشتند که ایشان شرایع دین را اخذ کرده و بدان عمل کنند.» این استضعافی که از آن یاد کرده‌اند اگر در این گفته صادق باشـند، از آن جهت برایشان پیش آمده که برای همیشه در سرزمین شرک باقی مانده و مشرکین بر سرزمین نام

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۷)

برده تسلط پیدا کرده بودند ولی این مشرکین بر سرزمین‌های دیگر تسلطی نداشتند بنابر این، مستضعفین در هر حال مستضعف نبودند بلکه در حالی مستضعف بودند که می‌توانسته‌اند آن حال را به واسطه خروج و مسافرت تغییر بدهند و روی این اصل، ملائکه دعوای استضعاف آنان را به این بیان تکذیب کردند که زمین، زمین خداست. زمین، وسیع‌تر از آن محلی بوده که اینان در آن واقع شده و ملازم آن شده‌اند و برای اینان ممکن بود که مهاجرت کرده و از حومه استضعاف خارج شوند، و بنابر این حقیقتا مستضعف نبوده‌اند چون قدرت داشتند از قید و بند استضعاف خارج شوند ولی به واسطه سوء اختیار خود این حال را اختیار کردند.

ملائکه، کلمه «اَرْض» را به کلمه «اَللّه» اضافه کردند و گفتند: «اَرْضُ اللّه». این اضافه خالی از این ایماء نیست به این که خداوند اولاً در زمین خود وسعتی فراهم فرموده و

(۳۵۸) ملائکه

سپس مردم را دعوت به ایمان و عمل کرده است همان طور که پس از دو آیه دیگر اشعار بر همین معنی هست: «وَ مَنْ یُهاجِرْ فی سَبیلِ اللّهِ یَجِدْ فِی الْاَرْضِ مُراغَماکَثیراوَسَعَةً!» (۱۰۰ / نساء) «اِلاَّ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّسآءِ وَ الْوِلْدانِ لایَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدوُنَ سَبیلاً!» (۹۸ / نساء)

این آیه دلالت دارد بر این که ستمکاران نام برده در آیه قبلی، مستضعف نبوده‌اند زیرا می‌توانسته‌اند که قید و بند استضعاف را از خود بردارند و استضعاف تنها صفت عده‌ای است که در این آیه ذکر شده است و معنی آیه این است که:

«مگر آن‌هایی که استطاعت و تمکّن ندارند که برای دفع استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است بیندیشند و راهی هم پیدا نمی‌کنند که به وسیله آن از شر مشرکین خلاص گردند.»(۱)

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۹)

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار

«وَقالَ‌الَّذینَ لایَرْجُونَ لِقاءَنالَوْلاأُنْزِلَ‌عَلَیْنَاالْمَلائِکَةُ اَوْنَری‌رَبَّنالَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فی اَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا کَبیرا. یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَةَ لا بُشْری یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمینَ وَ یَقُولُونَ حِجْرا مَحْجُورا!» (۲۱و۲۲ / فرقان)

کلمه «حِجْرا مَحْجُورا» اصطلاحی بود که از مشرکین که هنگام دیدن کسی که از او ترسی داشتند به زبان می‌آوردند، و قرآن کریم در این آیه می‌فرماید کفار وقتی ملائکه

۱- المیزان ج: ۹، ص ۷۷.

(۳۶۰) ملائکه

را ببینند آن وقت هم این کلمه را می‌گویند، و خیال می‌کنند آن فایده‌ای برایشان دارد.

معنای این آیه این است که روزی مجرمین که امیدوار لقای خدا نیستند ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین که اینان طائفه‌ای از آنانند نخواهد بود.

این آیه در موضع جواب از گفتار مشرکین است که گفتند: «چرا ملائکه به ما نازل نمی‌شوند؟» و امّا از این اعتراضشان که «چرا پروردگار را نمی‌بینیم؟» جواب نداد، برای این که دیدنی که آن‌ها منظورشان بوده، دیدن به چشم سر بوده، که مستلزم جسمانیت و تجسم است، و خدا منزه از آن است، و امّا رؤیت به چشم یقین که همان رؤیت قلبی است، آن‌ها آن را سرشان نمی‌شد، و به فرض هم که سرشان می‌شد منظورشان از «اَوْ نَری رَبَّنا» آن قسمت نبود.

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار (۳۶۱)

و امّا توضیح جواب از مسئله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند، و درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده،تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی‌شود چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبه رو شده باشند، و این وقتی است که نشئه دنیوی مبدل به نشئه اخروی شود، هم چنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: «ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا اِذا مُنْظَرینَ - ملائکه را جز به حق نازل نمی‌کنیم، و وقتی نازل کنیم دیگر مهلت داده نمی‌شوند.» (۸ / حجر)

پس کفار در حقیقت در این درخواست خود استعجال در عذاب کرده‌اند، در حالی که خود خیال می‌کنند که با این درخواست خود خدا و رسول او را عاجز و ناتوان می‌کنند.

(۳۶۲) ملائکه

و اما این که این روزی که آیه «یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلائِکَةَ،» بدان اشاره دارد چه روزی است؟ مفسّرین گفته‌اند: روز قیامت است، و لکن آن چه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می‌آید، این است که مراد روز مرگ است.

مثلاً یکی‌از آیات راجع به مرگ آیه: «وَ لَوْ تَریآ اِذِالظّلِمُونَ فی غَمَراتِالْمَوْتِ وَالْمَلآئِکَةُ باسِطُوا اَیْدیهِمْ اَخْرِجُوآا اَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ - اگر ببینی زمانی را که ستمگران در سکرات مرگ قرارمی‌گیرند و ملائکه دست دراز کرده، که جان خود بیرون دهید، امروز به عذاب خواری کیفر خواهید شد،» (۹۳/انعام) می‌باشد. و یکی دیگر آیه «اَلَّذینَ تَتَوَفّیهُمُالْمَلائِکَةُ ظالِمیاَنْفُسِهِمْ - کسانی که‌ملائکه جانشان‌رامی گیرند، درحالی که به‌خود ستم کرده‌اند، ملائکه به‌ایشان می‌گویند: دردنیا درچه‌کاربودید؟ می‌گویند درزمین زیردست دیگران بودیم، می‌پرسند: مگر زمین فراخ نبود که در آن هجرت کنید.» (۲۸ / نحل) و آیاتی دیگر.

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار (۳۶۳)

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر این که بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می‌بینند و با آنان گفتگو می‌کنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می‌کند طبعا باید اولین روزی را که ملائکه را می‌بینند به رخش کشید، و آن روز مرگ است که کفار با دیدن ملائکه بد حال می‌شوند. پس ظاهر امر این است که آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطرنشان می‌سازد، و حبط اعمال هم مربوط به آن عالم و حال اهل بهشت هم باز مربوط به آن عالم است.(۱)

۱- المیزان ج: ۲۹، ص ۲۸۶.

(۳۶۴) ملائکه

نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه

«فَکَیْفَ اِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبارَهُمْ!» (۲۷ / محمّد)

این آیه نتیجه‌گیری از مطالب آیه ۲۵ همین سوره «اِنَّ الَّذینَ ارْتَدُّوا عَلی اَدْبارِهِمْ،» درباره مرتدین است و معنایش چنین است: «این است که در امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می‌خواهند می‌کنند، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند چه حالی دارند.»

نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه (۳۶۵)

«ذلِکَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما اَسْخَطَ اللّهَ وَ کَرِهُوا رِضْوانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ،» (۲۸ / محمد)

که اشاره «ذلِکَ» به مطالب در آیه قبل است، که از عذاب ملائکه در هنگام گرفتن جان آنان سخن می گفت. سبب عقاب آنان این است که اعمالشان را به خاطر پیروی هر آن چه مایه خشم خداست، و کراهتشان از خشنودی خدا حبط شده، چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می‌شوند.(۱)

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام

۱– المیـــــزان ج۳۶، ۷۲

(۳۶۶) ملائکه

«وَ لَوْ تَریآ اِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلئِکَةُ. ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیکُمْ وَاَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّمٍ لِلْعَبیدِ !» (۵۰ و ۵۱ / انفال)

«تَوَفّی» به معنی گرفتن تمامی حق است. بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می‌شود، و در آیه آن را به ملائکه نسبت داده است. از ظاهر جمله «یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبارَهُمْ» برمی‌آید که ملائکه هم از جلو کفار را می‌زدند و هم از پشت سر، و آن کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و این که ایشان را از همه طرف می‌زدند.

ملائکه به ایشان گفتند: «ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ ـ عذاب سوزان را بچشید،» و مراد به آن عذاب آتش است.

«ذلِکَ بِماقَدَّمَتْ اَیْدیکُمْ!» این‌جمله تتّمه گفتاری‌است‌که خداونداز ملائکه‌حکایت کرده،

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام (۳۶۷)

و یا اشاره به مجموع گفتار و کرداری است که ملائکه با مشرکین کردند، و معنایش این است که، این عذاب سوزان را به شما می‌چشانیم به خاطر آن رفتاری که می کردید، و یا این است که، از همه طرف شما را می‌زنیم و عذاب حریق را هم به شما می‌چشانیم به‌خاطر آن رفتاری که می کردید.

«وَ اَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّمٍ لِلْعَبیدِ!» معنایش این است که خداوند احدی از بندگان خود را ظلم نمی کند، چه خدای تعالی صراتش مستقیم، و در فعلش تخلف و اختلاف نیست، اگر یک نفر را ظلم کند همه را ظلم می کند، و اگر ظالم باشد ظلّام (بسیار ستمگر) هم خواهد بود (دقت فرمائید.)

سیاق آیات دلالت دارد بر این که مراد از آن‌هائی که خداوند سبحان در توصیفشان فرموده که ملائکه جان‌هایشان را می گیرند و عذابشان می کنند همان مشرکینی هستند

(۳۶۸) ملائکه

که در جنگ بدر کشته شدند.(۱)

۱– المیـــــــزان ج ۱۷، ص ۱۵۷.

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام (۳۶۹)

فصل نهم :نقش ملائکه در قیامت

وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان‌ها

«وَ تَرَی‌الْمَلائِکَةَ حافّینَ مِنْ حَوْلِ‌الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ....»(۷۵ / زمر)

کلمه «حافّینَ» به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه «عَرْش» عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می‌شود، فرامین

(۳۷۰)

الهی‌ای که با آن امر عالم را تـدبیر می‌کنـد، و ملائکه عبارتنـد از مجریان مشیت خدا، و عـامـلان به اوامر او، و دیـدن مـلائکه بـه این حـال کنـایـه است از این که بعد از درهم پیچیـــده شـــدن آسمـانهـا، مـلائکـه را بـه ایـن صـورت و حـال می‌بینـی.

و معنای آیه این است که تو در آن روز ملائکه را می‌بینی، در حالی که دور عرش حلقه زده، و پیرامون آن طواف می‌کنند، تا اوامر صادره را اجرا کنند و نیز می‌بینی که سـر گـرم تسبیح خـدا بـا حمـد اوینـد. (۱)

زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن

۱- الـمیـــــــزان ج۳۴، ص ۱۵۶.

زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن (۳۷۱)

«وَ یَـوْمَ تَشَقَّـقُ السَّمـاءُ بِالْغَمامِ وَ نُـزِّلَ الْمَلائِکَةُ تَنْزیـلاً!» (۲۵ / فرقان)

مـراد از «یَوْمَ = روز» روز قیـامـت است. «تَشَقَّقُ» به معنـای بـاز شـدن است، و غمـام نـام ابر است و اگـر ابر را غمام خوانـده‌انـد، چون نور آفتاب را می‌پوشانـد، مـاننـد غـم که بـه معنـای پـــرده است.

ظـاهر آیه این است که روز قیـامت آسـمان شـکافته می‌شـود، و ابرهـائی هم که روی آن را پوشانـده نیز بـاز می‌شـود، و ملائـکه که ساکنان آسمانند نازل می‌شوند، و کفار ایشان را می‌بینند، پس آیه قریب المعنای با آیه «وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ.وَ الْمَلَـکُ عَلی اَرْجائِها ـ آسمان شکافته شد پس آن در امروز سست است و فرشته بر کناره‌های آن است.»

(۳۷۲) ملائکه

و بعیـد نیست که این طرز سـخن کنایه باشد از پاره شدن پرده‌های جهل، و بروز عالم آسـمان ـ یعنی عالم غیب ـ و بروز سکّان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگـر از واقعه قیامت تعبیـر به تشقّق کـرد، نه تفتّح و امثـال آن، برای این بود کـه دل‌ها را بیشتـر بترسانـد و همچنین تنویـن در کلمـه «تَنْزیلاً» باز برای رسانـدن عظمـت آن‌روز است. (۱)

عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت

۱- المیـــــــــزان ج ۲۹، ص ۲۹۱.

عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت (۳۷۳)

«تَعْرُجُ الْمَلائِکَـةُ وَ الرُّوحُ اِلَیْهِ فی یَـوْمٍ کانَ مِقْـدارُهُ خَمْسیـنَ اَلْفَ سَنَةٍ!»

(۴/معارج)

منظور از روزی که مقـدارش پنجاه هزار سال است، روز قیامت است. اگر آن روز با روزهای دنیا و زمان جاری در آن تطبیق شود، معـادل پنجـاه هزار ســال دنیا می‌شود، (نه این که در آن جا هم از گردش خورشیـد و ماه سال‌هائی شمسـی و قمری پدیـد می‌آیـد.

مراد به عروج ملائـکه و روح در آن روز به سوی خـدا این است که آن روز ملائکه به خـدای برمی‌گردنـد. چون در آن روز تمامی عالم به او برمی‌گردد، آری روز قیامت روز ظهور هیچ و پوچ بودن اسباب، و از کار افتادن آن‌ها، و بطلان روابطی است که در دنیا

(۳۷۴) ملائکه

بین اسـباب و مسـببات برقرار بود، آن روز تمام موجودات به سوی خـدای تعالی عزّوجلّ برمی‌گردند، و هر موجودی در معراج خود به سوی او رجوع می‌کنـد، و همه ملائـکه پیرامـون عرش پروردگارشـــان را فرامی گردنـد وصف می‌کشنـد، همچنـان‌که فرمود: «وَ

تَرَی الْمَلائِکَهَٔ حافّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ـ ملائکه‌را می‌بینی که پیرامون عرش را فراگرفته‌اند،» و نیز فرموده: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِکَهُٔ صَفّا ـ روزی که ملائکه و روح به صف می‌ایستد.»

و مراد از روح آن روحی است که درآیه شریفه:«قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی» ـ از امر خودش خوانده، و این روح غیر ملائکه است.(۱)

۱ــ المیـــــزان ج۳۹، ص ۱۳۰

عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت (۳۷۵)

تعــداد مــلائکه حامل عرش الهی در قیامت

«وَ الْمَلَکُ عَلی اَرْجائِها وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌٔ!»

(۱۷ / حاقه)

«فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَهٌٔ واحِدَهٌٔ!» ـ تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت، «وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّهًٔ واحِدَهًٔ،» ـ کلمه «دکّ» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن‌چه کوبیده می‌شود خورده گشته، به صورت اجزایی ریز درآید، منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن‌ها احاطه می‌یابد، و اگر مصدر «دکّ» را با کلمه «واحده» توصیف کرد، برای این بود که به سرعت خورد شدن آن‌ها اشاره کند و بفهماند خورد شدن کوه‌ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

(۳۷۶) ملائکه

«فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَهُٔ!» ـ یعنی در چنین روزی قیامت به پا می‌شود.

«وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَهٌٔ.وَ الْمَلَکُ عَلی اَرْجائِها!» ـ ممکن است آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می‌فرماید: «وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَهُٔ تَنْزِیلاً ـ و روزی که آسمان به ابرها پاره پاره می‌شود و ملائکه به طور ناگفتنی نازل می‌گردند.»

«وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌٔ!» به طوری که از مقتضای سیاق ظاهر می‌شود به ملائکه برمی گردد و ظاهر کلام خدای تعالی بر می‌آید که عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد. هم‌چنان که از ظاهر آیه زیر نیز این معنا استفاده می‌شود

تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت (۳۷۷)

می‌فرماید: «اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ ـ کسانی که عرش را حمل می‌کنند، و کسانی که پیرامون عرش هستند، پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند، و به او ایمان می‌آورند، و برای همه کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند.»

از ظاهر آیه مورد بحث بر می‌آید که حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، امّا این که این هشت نفر از جنس ملائکه هستند و یا غیر ایشان، آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن خالی از این اشعار نیست به این‌که از جنس ملک می‌باشند. ممکن هم هست، غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و این‌که حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسان‌ها ظاهر می‌شوند، هم‌چنان که قرآن در این باره فرموده:«وَ تَرَی الْمَلائِکَهَٔ حافّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ـ ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش را حلقه‌وار گرفته‌اند، و پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند.» (۱)

(۳۷۸) ملائکه

صف ملائکه و صف روح در روز قیامت

«یَـوْمَ یَقُـومُ الـرُّوحُ وَ الْمَـلائِکَـةُ صَفّا....» (۳۸ / نبأ) «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفّـا صَفّـا.» (۲۲/فجر)

مراد از روح مخلوقی امری است که آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی،» بدان اشاره دارد. و

۱- المیـــزان ج ۳۹، ص ۱۰۷.

صف ملائکه وصف روح در روز قیامت (۳۷۹)

کلمه «صفّا» حالی‌است از روح و ملائکه و این کلمه حالت«صافّین»رامی‌رساند. و ای بسا از مقابله‌ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهائی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می‌دهند.

جمله «لا یَتَکَلَّمُونَ» بیانی است برای جمله «لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطابا،» و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر برمی گردد، چه روح و چه ملائکه، چه انس و چه جن.

جمله «اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ،» می‌خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می گویند. «وَ قالَ صَوابا،» - تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد، و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، کأنّه فرموده و خدا اذن نمی‌دهد مگر به چنین کسی.

(۳۸۰) ملائکه

از نظر وقوع ذیل آیه که می‌فرماید: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفّا!» بعد از جمله «لا- یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطابا،» که از ظاهرش بر می‌آید این مالک نبودنشان مختص به یوم‌الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متّقین، بر می‌آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می‌راند و رفتاری که معمول می‌دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند. سئوالی که در این جا پیش می‌آید این است که چرا ملائکه استثناء نشدند، و بطور کلی فرمود:« لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ خِطابا،» با این که ملائکه منزه از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند.

پس معلوم می‌شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست بلکه تنها همان مسئله شفاعت و سایر وسایل تخلّص از شر است، نظیر

صف ملائکه وصف روح در روز قیامت (۳۸۱)

عدل، بیع، دوستی، دعا، و در خواست که در جای دیگر فرموده:«مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لابَیْعٌ فیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ - قبل از آن که روزی فرا رسد که نه بیع در آن هست نه دوستی و نه شفاعت.» (۲۵۴ / بقره) «وَ لایُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ - روزی که از کسی نه عوض بپذیرند و نه شفاعتی سودی برایشان دارد.» (۱۲۳ / بقره) سخن کوتاه این که ضمیر فاعل در «یَمْلِکُونَ» به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می گردد، چه ملائکه و چه روح، و چه انس و چه جن - چون سیاق آیه حکایت از عظمت و کبریائی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

- «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفّا صَفّا!»

در این جمله نسبت به آمدن به خدای تعالی داده، و این تعبیر از متشابهات است که

(۳۸۲) ملائکه

آیه: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ - هیچ چیزی مانند او نیست،» و آیاتی که خواص قیامت را ذکر می کنند و مثلاً می‌فرمایند: آن روز همه اسباب‌ها از کار می‌افتند و همه حجاب‌ها کنار می‌رود، و بر همه مکشوف می‌شود که خدا حق مبین است ؛ این متشابه را تفسیر می کنند و تشابه آنرا برطرف می‌سازد.

روایاتی هم که می گویند منظور از آمدن امر خداست، و قرآن هم می‌فرماید: «وَ الاْمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ - امر امروز تنها برای خداست!» همه در مقام رفع این تشابه است. و یا نسبت آمدن به خدا دادن در آیه شریفه از باب مجاز عقلی است.

و امّا بحث درباره آمدن ملائکه و این‌که آمدنشان صف به صف است نظیر بحثی است که در بالا گذشت.(۱)

۱- المیزان ج۳۹، ص ۴۴۱، وج ۴۰ ص ۲۲۴

صف ملائکه وصف روح در روز قیامت (۳۸۳)

وضع ملائکه در نفخه صور

«وَ نُفِخَ فِی‌الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی‌الْاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ!»

(۶۸ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده، این است که این نفخ دو بار صورت می‌گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

(۳۸۴) ملائکه

جمله «اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ» استثنائی است از اهل آسمان‌ها و زمین، و امّا این که این استثنا شدگان کیایند؟ بعضی گفته‌اند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل‌اند، که پیشوایان فرشتگانند، چون این نام‌بردگان در هنگام نفخ صور نمی‌میرند، بلکه بعد از آن می‌میرند. بعضی دیگر گفته‌اند: آن چهار نفر با حاملان عرشند. بعضی هم گفته‌اند: آن نامبردگان با رضوان و حور و مالك و ربانیه‌اند. هیچ یك از این اقوال به دلیلی از لفظ آیات که بتوان بدان استناد جست مستند نیستند.

«نُفِخَ فیهِ اُخْری فَاِذاهُمْ قِیامٌ یَنْظُروُنَ!»

معنای آیه فوق این است که در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود که ناگهان همه از قبرها بر می‌خیزند و منتظر می‌ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود، و یا معنا این است که برمی‌خیزند و مبهوت و متحیّر نگاه می‌کنند. و اگر در این

وضع ملائکه در نفخه صور (۳۸۵)

آیه آمده که بعد از نفخه دوم بر می‌خیزند و نظر می‌کنند منافاتی با آیه: «وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذا هُمْ مِنَ الْاَجْداثِ اِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ - و رد صور دمیده می‌شود که ناگهان از گورهای خود به سوی پروردگارشان می‌شتابند،» و مضمون آیه: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا - روزی که در صور دمیده می‌شود فوج فوج می‌آیند،» و آیه «وَیَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی‌الْاَرْضِ - روزی که در صور دمیده می‌شود همه آنان که در آسمان‌ها و آنان که در زمینند به فزع در می‌آیند،» (۸۷ / نمل) ندارد.

برای این که فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن فوج فوجشان بدان‌جا، مانند به‌پاخواستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک به همند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند. (۱)

۱- المیزان ج۳۴، ص ۱۴۵.

(۳۸۶) ملائکه

استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور

«لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ‌الْاَکْبَرُ وَ تَتَلَقّیهُمُ الْمَلائِکَةُ!» (۱۰۳ / انبیاء)

«اِنَّ الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی اُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ لا یَسْمَعُونَ حَسیسَها وَ هُمْ فی مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ - و کسانی که درباره آن‌ها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند و حتی زمزمه آن را نشنوند و در آن چه دل‌هایشان بخواهد جاودانند.»

استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور (۳۸۷)

(۱۰۱ و ۱۰۲ / انبیاء)

کلمـه «حَسیسْ» به معنـی صـوتی است که احساس شود و کلمه فزع اکبر به معنای ترس اعظم است، که خـدای تعـالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می کنـد، و فرمـوده: «و چون در صور دمیده شود همه کسانی که در آسمـان‌ها و زمیننـد به فـزع می‌افتند.»

معنـای «وَ تَتَلَقّیهُـمُ الْمَلائِکَـةُ،» در آیه مـورد بحث ایـن است که: ملائکه ایشان را با بشـارت استقبال می کننـد و می گوینـد: «هذا یَوْمُکُـمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ ـ این بـود آن روز که وعده داده می‌شدیـد.» (۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۱۸۳.

(۳۸۸) ملائکه

بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت

«اِنَّ الَّذیـنَ قالُوا رَبُّنَـا اللّهُ ثُـمَّ اسْتَقامُـوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ اَلّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُـوا وَ اَبْشِـرُوا بِالجَنَّـةِ الَّتـی کُنْتُـمْ تُوعَـدُونَ!» (۳۰ / فصلت)

این آیه و آیه بعـدش حسن حـال مؤمنین را بیـان می کنـد و از آینـده‌ای که در انتظـار مؤمنین است و ملائکه با آن به‌استقلال ایشان می آیند، خبر می‌دهد، و آن تقویت دل‌ها، و دل گرمی آنان و بشارت به کرامت است.

بشارت ملائکه به مؤمن در قیامت (۳۸۹)

پس ملائکه ایشان را از ترس و انـدوه ایمنی می‌دهنـد. ترس همیشه از مکروهی است کـه احتمـال پیش آمـدن دارد، و در مـورد مؤمنین، یا عـذابی است که از آنان می‌ترسند، و یا محرومیت از بهشت است، که باز از آن بیم دارند، «حُزْن = اندوه» هم، همواره از مکروهی است که واقع شده، و شری که پدید آمده، مانند گناهانی که از مؤمن سر زده، از آثارش غمنده می‌شوند، و یا خیراتی که باز به خاطر سهل انگاری از ایشان فوت شده، از فوت آن اندوهگین می گردند، و ملائکه ایشان را دلداری می‌دهند، به این که ایشان از چنان خوف و چنین اندوهی در امانند، چون گناهانشان آمرزیده شده، و عذاب از ایشان برداشته شده است.

آن گاه بشارتشان می‌دهنـد به بهشتی که وعـده داده شده‌اند، می گویند: «اَبْشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتـی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ،» و این که گفتند: «کُنْتُمْ تُوعَدُونَ،» دلالت دارد بر این که

(۳۹۰) ملائکه

نـازل شـدن ملائکه بر مؤمنین به این بشـارت، بعـد از زنـدگی دنیـاست، چون معنای عبارتشان این‌است‌که: مژده‌باد به‌آن بهشتی که همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند. (۱)

دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت

«وَ جاءَتْ کُـلُّ نَفْسٍ مَعَهـا سائِقٌ وَ شَهیدٌ!» (۲۱ / ق)

معنای آیه این است که هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر

۱- الـمیـــزان ج۳۴، ص ۳۰۳

مسئول جلو راندن انسان در قیامت (۳۹۱)

می‌شـود، در حـالی کـه «سـائقی» بـا اوسـت، کـه او را از پشـت سر می‌رانـد، و شاهـدی همراه دارد که به آن چه وی کرده گـواهی

می‌دهد، ولی در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه‌اند و یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه‌اند. چیزی که هست از سیاق آیات به ذهن می‌رسد که آن دو از جنس ملائکه‌اند.

و نیز تصریح نشده به این که در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهد است که در آیه آمده، و لکن آیات وارده درباره شهدای روز قیامت عدم انحصار آن را می‌رساند،و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می‌کند دلالت دارد بر این که با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۳۶، ص ۲۳۸.

(۳۹۲) ملائکه

ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت

«وَ قالَ قَرینُهُ هذا ما لَدَیَّ عَتیدٌ!» (۲۳ / ق)

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین، همان ملک موکلی باشد که در دنیا پیوسته با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد، معنا چنین می‌شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود اینک حاضر است. و اگر مراد از کلمه قرین شهیدی است که او نیز با آدمی است، معنا چنین می‌شود: این است آن چه من از اعمال او تهیه

ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت (۳۹۳)

کرده‌ام ـ (درحالی‌که به‌نامه اعمال‌آن انسان اشاره می‌کند، اعمالی‌که در دنیا از او دیده‌است.) (۱)

ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت

«نَحْـنُ اَوْلِیـاؤُکُـمْ فِـی الْحَیـوةِ الدُّنْیـا وَ فِی الْاخِـرَةِ...!» (۳۱ / فصلت)

این آیه شریفه تتّمه بشارت ملائکه است، و بنابر این در آخرت به مؤمنین می‌گویند: ما در زندگی دنیا اولیای شما بودیم ـ با این‌که این گفتگو بعد از انقضای زندگی دنیاست

۱- المیـــزان ج۳۶، ص ۲۴۰

(۳۹۴) ملائکه

ـ در حقیقت مقدمه و زمینه چینی است، برای آوردن جمله «فِی الْاخِرَةِ»، تا اشاره کنند به این که ولایت در آخرت فرع و نتیجه ولایت در دنیاست، پس گویا گفته‌اند: ما اولیای شما در آخرتیم، همان طور که در دنیا بودیم، و یا بدان جهت که در دنیا بودیم، و به زودی متولی امور شما خواهیم شد، همان طور که در دنیا بودیم.

اولیاء بودن ملائکه برای مؤمنین منافات با این ندارد که خدا هم ولّی ایشان باشد، چون ملائکه واسطه‌های رحمت و کرامت اویند، نه این که از پیش خود اختیاری داشته باشند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۳۰۴.

ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت (۳۹۵)

ملائکه خـــازن بهشت

«وَ سیقَ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرا... وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها....» (۷۳/زمر)

منظور از جمله «خَزَنَتُها» ملائکه‌ای است که موّکل بر بهشتند. و معنای آیه این است که «سیقَ» به حرکت وا می‌دارند «الَّذینَ اتَّقَوْا

رَبَّهُمْ اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرا،» کسانی را که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند، رانده می‌شوند به سوی بهشت دسته دسته،«حَتّی اذا جاءُوها،» تا آن جا که بدان‌جا برسند، در حالی که «فُتِحَتْ اَبْوابُها،» درهای آن به رویشان باز شده،«وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها،» موّکلین بر بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می‌کنند به ایشان می گویند: «سَلامٌعَلَیْکُمْ!» شما همگی در سلامت مطلق خواهید

(۳۹۶) ملائکه

بود، جز آن چه مایه خوشنودی است نخواهید دید،«طِبْتُمْ!» بعید نیست بیانگر علت اطلاق سلام باشد، «فَادْخُلُوهاخالِدینَ!» اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودانه در آن زندگی کنید. (۱)

نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت

«جَنّتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها و مَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابائِهِمْ وَ اَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّتِهِمْ وَ الْمَلئِکَةُ

۱- المیـــــزان ج ۳۴، ص ۱۵۳.

نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت (۳۹۷)

یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ، سَلـمٌ عَلَیْکُـمْ بِمـا صَبَـرْتُـمْ!»(۲۳ تا ۲۴ / رعد)

حق در دل‌های طایفه‌ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جایگیر گشته است. دل‌هایشان یک سره دل می‌شود و دل‌های حقیقی می گردد، که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارت است از تذکر و بینائی، و نیز از خواص این گونه دل‌ها که صاحبانش با آن خواص شناخته می‌شوند، این است که صاحبانش که همان «اُولُوالاَلْباب» باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهدی را که خداوند به فطرتشان از ایشان (و از همه کس) گرفته نقض نمی کنند، و نیز بر احترام پیوندهایی که خداوند ایشان را با آن‌ها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صله رحم می کنند، و از در خشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است احترام می کنند.

(۳۹۸) ملائکه

و نیز از خواص دل‌های این طائفه این است که در برابر مصایب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده، خویشتن‌داری می کنند، و به جای ناشکری و جزع، نماز می گذارند و متوجه درگاه پروردگار خود می‌شوند، و به جای معصیت، به وسیله انفاق وضع مجتمع خود را اصلاح می‌نمایند، و به جای ترک طاعت و سرپیچی، سیئات خود را با حسنات خود محو می کنند.

بنابراین چنین کسانی دارای سر انجامی نیک و محمود که همان بهشت برین است می‌باشند، و در آن بهشت مثوبات اعمال نیکشان منعکس می‌شود، و با صالحان از پدران و همسران و دودمان خود محشور و مصاحب می گردند، چنان که در دنیا هم با ارحام خود مصاحبت می کردند، فرشتگان هم از هر دری برایشان در می‌آیند و سلام می کنند، چون در دنیا از در طاعت و عبادت مختلف در آمدند. این‌ها آثار حق است که در آن سرا بدین صورت‌ها منعکس می‌شود.

نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت (۳۹۹)

«وَ الْمَلئِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلـمٌ عَلَیْکُـمْ بِمـا صَبَـرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ!» این عقبی، سرانجام اعمال صالحی است که در هر بابی از ابواب زندگی بر آن مداومت دارند، و در هر موقعیتی که دیگران منحرف می گردند ایشان خویشتن داری نموده و خدا را اطاعت‌می کنند، خویشتن‌داری نموده خودرا از گناه دور می‌دارند، خویشتن‌داری نموده و مصایب را تحمّل می‌نمایند، و این صبرشان با خوف و خشیت توأم است.

جمله «سَلـمٌ عَلَیْکُـمْ بِمـا صَبَـرْتُـمْ فَنِعْـمَ عُقْبَـی الدّارِ!» حکایت کلام ملائکه است که اولوالالباب را با امنیت و سلامتی جاودانی و سر انجام نیک نوید می‌دهند سرانجامی که هرگز دست خوش زشتی و مذمّت نگردد. (۱)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۲۴۳.

(۴۰۰) ملائکه

دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه

«وَ لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِه مُشْفِقُونَ.» (۲۸ / انبیاء)

جمله «وَ لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی،» مسئله شفاعت ملائکه برای غیر ملائکه را معترض است، و این مسئله‌ای است که خیلی مورد توجه و اعتقاد بت‌پرستان است، که می‌گفتند: «هآؤُلآءِ شُفَعآؤُنا عِنْدَ اللّهِ ـ این‌ها پارتی‌های ما در درگاه خدایند،» (۱۸ / یونس) و یا می‌گفتند: «ما نَعْبُدُهُمْ اِلّا لِیُقَرِّبُونا اِلَی اللّهِ زُلْفی ـ اگر این‌ها را می‌پرستیم برای این است که ما را به خدا نزدیک کنند.» (۳ / زمر)

دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه (۴۰۱)

خدای تعالی در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و می‌فرماید: ملائکه هر کسی را شفاعت نمی‌کنند، تنها کسانی را شفاعت می‌کنند که دارای ارتضی باشند، و ارتضی به معنای داشتن دینی صحیح، و دینی مورد رضای خداست، چون خودش فرموده: «اِنَّاللّهَ لایَغْفِرُ اَنْیُشْرَکَ بِه وَ یَغْفِرُ مادُونَ ذلِکَلِمَنْ یَشآءُ ـ خدا نمی‌آمرزد این که به او شرک بورزند ولی هر گناهی که پائین‌تر از آن باشد، از هر کسی که خودش بخواهد می‌آمرزد.» (۴۸ / نساء) پس ایمان به خدا بدون شرک ارتضی است. وثنی‌ها آن را ندارند، چون مشرکند. و از جمله عجایب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می‌گیرند، ملائکه‌ای که شفاعت نمی‌کنند مگر غیر مشرکین را. (۱)

۱- المیزان ج، ۲۸ ص ۱۱۱.

(۴۰۲) ملائکه

خازنان دوزخ

«وَ سیقَ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرا حَتّی اِذاجاءوُها وَ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها!» (۷۳ / زمر)

در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنّم می‌رانند. «حَتّی اِذا جاءوُها» و چون به جهنّم می‌رسند «فُتِحَتْ اَبْوابُها» درهای آن باز می‌شود تا داخل آن شوند، و از این که در این جا فرمود درهای آن باز می‌شود درهای متعددی دارد. آیه

خازنان دوزخ (۴۰۳)

«لَها سَبْعَةُ اَبْوابٍ» در سوره حجر به این معنی تصریح دارد. «وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها» خازنان دوزخ یعنی ملائکه‌ای که موکّل برآنند، از در ملامت و انکار برایشان می‌گویند: «اَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ؟» آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسان‌ها به سویتان نیامدند؟ «یَتْلُونَعَلَیْکُمْایاتِ رَبِّکُمْ» تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را؟ و آن حجّت‌ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیّت، و وجوب پرستش او دلالت می‌کند برایتان اقامه کنند؟ «قالُوا بَلی!» گفتند چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، و آن آیات را برای ما خواندند، «وَ لکِنْ» زیر بار نرفتیم، و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه «حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرینَ،» (۷۱ / زمر) فرمان خدا و حکم ازلیش درباره کفار به کرسی نشست، و منظور از کلمه عذاب، همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می‌داد به زمین فرود آید، فرمود: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا اُولئِکَ اَصْحابُ

(۴۰۴) ملائکه

النّارِهُمْ فیها خالِدُونَ ـ و کسانی که کفر بورزند و آیات ما را تکذیب کنند آنان اهل آتش و در آن جاودانند.» (۳۹ / بقره)

ـ «قیلَ ادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ!»

گوینده این فرمان ـ به طوری که از سیاق بر می‌آید ـ خازنان دوزخند، و از جمله «فَبِئْسَ مثوی المتکبرین،» بر می‌آید: که این فرمان درباره کفّاری صادر می‌شود که از در تکبّر و پلنگ دماغی آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده‌اند. (۱)

تعداد ملائکه موکّل سقر یا خازنان دوزخ

۱- المیـــــزان ج، ۳۴ ص ۱۵۳.

تعداد ملائکه موکّل سقر یا خازنان دوزخ (۴۰۵)

«سَاُصْلیهِ سَقَرَ... عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ، وَ ما جَعَلْنا اَصْحابَ النّارِ اِلّا مَلائِکَةً...!»

(۳۰ / مدثر)

«سَقَرَ» در عرف قرآن یکی از نام‌های جهنّم است، و یا درکات آن است، سقر بسیار مهم و هراس آور است. سقر هیچ چیزی از آن چه به دست آورده باقی نمی‌گذارد، و همه را می‌سوزاند ؛ «لا ـ تُبْقی وَ لا ـ تَذَرُ...،» نه از آن که در آن می‌افتد چیزی باقی نمی‌گذارد، بلکه جسم و روحشان را می‌سوزاند. یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدن‌ها را دگرگون می‌سازد: «لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ.»

«عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ،» ـ یعنی بر آن سقر نوزده نفر موکّلند که عهده دار عذاب

(۴۰۶) ملائکه

دادن به مجرمین‌اند، و هر چند مطلب را مبهم گذاشته، و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر فرشته‌اند، لکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می‌شود که از ملائکه‌اند.

«وَ ما جَعَلْنا اَصْحابَ النّارِ اِلاّ ـ مَلائِکَةً،» مراد به اصحاب النار همان خازنان موکّل بر دوزخ است، که عهده‌دار شکنجه‌دادن به مجرمین‌اند.

حاصل معنای آیه این است که ما اصحاب آتش و موکّلین بر آن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام مأموریت خود هستند، هم چنانکه در جای دیگر فرمود: «عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ مااَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَروُنَ ـ ملائکه‌ای غلاظ و شداد موکّل بر آتشند، ملائکه‌ای که هیچ گاه خدا را در آن چه فرمان می‌دهد نا فرمانی ننموده، و هر مأموریتی را انجام می‌دهند.»

تعداد ملائکه موکّل سقر یا خازنان دوزخ (۴۰۷)

«وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ اِلّا فِتْنَةً لِلَّذینَ کَفَروُا،» معنای آیه این است که ما از عدد آن ملائکه و این که نوزده نفرند به شما خبر ندادیم، مگر برای این که همین خبر باعث آزمایش کفّار شود.

«لِیَسْتَیْقِنَ الَّذینَ اوُتُوا الْکِتابَ» ـ ما برای این گفتیم موّکلین بر آتش نوزده فرشته‌اند،که اهل کتاب یقین کنند به این که قرآن نازل بر تو حق است، چون می‌بینند قرآن هم مطابق کتاب آسمانی ایشان است.

«وَ یَزْدادَالَّذینَ امَنُوا ایمانا،» ـ و نیز برای این که مؤمنین به اسلام هم وقتی ببینند که اهل کتاب هم این خبر قرآن را تصدیق کرده‌اند، ایمانشان زیادتر شود. (۱)

۱- المیـــــزان ج، ۳۹ ص ۲۸۱.

(۴۰۸) ملائکه

ملائکه مسئول آتش در جهنّم

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکَمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ مااَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ!»

(۶ / تحریم)

مراد از کلمه «نار» آتش جهنّم است، و اگر انسان‌های معذّب در آتش دوزخ را «آتش گیرانه دوزخ» خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به

ملائکه مسئول آتش در جهنّم (۴۰۹)

دست خود انسان است. جمله مورد بحث یکی از ادلّه تجسم اعمال است، برای این که در آخر آیه بعد می‌فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می‌دهند. «عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ» یعنی بر آتش ملائکه‌ای موکّل شده‌اند، تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بیاورند، ملائکه‌ای غلاظ و شداد.

مناسب‌تر با مقام این است که منظور از فرشتگان غلاظ فرشتگانی باشند که خشونت عمل دارند (چون فرشتگان مثل ما آدمیان قلب مادی ندارند، تا متّصف به خشونت و رقّت شوند.) و در آیه «وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ» نیز غلظت را عبارت از غلظت در عمل دانسته است.(۱)

۱- المیزان ج، ۳۸ ص، ۳۱۶.

(۴۱۰) ملائکه

ملائکه مسئول آتش در جهنّم (۴۱۱)

(۴۱۲)

فصل دهم:امدادهای غیبی ملائکه در صدر اسلام

امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام

«اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنینَ اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَةِ الافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُنْزَلینَ؟» (۱۲۴ / آل عمران)

از این آیات استفاده می‌شود که خداوند در جنگ بدر سه هزار ملک برای یاری مؤمنین فرو فرستاد.

(۴۱۳)

ـ «وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ اِلّا بُشْری لَکُمْ!» (۱۲۶ / آل‌عمران)

از آیه شریفه فوق چنین استفاده می‌شود که ملائکه‌ای که برای کمک مؤمنین آمدند مستقلاً در امر یاری اثری نداشته و صرفا اسباب ظاهری بودند که باعث آرامش قلب مؤمنین شدند و امّا یاری واقعی صرفا از خدای سبحان است، و هیچ چیز انسان را بی‌نیاز از او نمی‌کند و هر امری منتهی به اوست، عزیزی است که مغلوب نمی‌شود و حکیمی است که جهل در حریم مقدسش راه ندارد.

امّا جنگ احد: به طور مسلم در آیات، دلیلی بر این که در آن روز ملائکه برای یاری مؤمنین نازل شده باشند وجود ندارد. و امّا در جنگ احزاب و حنین اگر چه به شهادت آیاتی از قبیل «اِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحا وَ جُنُودًالَمْ تَرَوْها ـ هنگامی که سپاه

(۴۱۴) ملائکه

فراوانی از دشمن به سوی شما آمد ما بادی تند و سپاهیانی که آن را ندیدند به کمک شما فرستادیم.» (۹ / احزاب) و آیه «وَ اَنْزَلَ جُنُودا لَمْ تَرَوْها ـ و فرو فرستاد سپاهیانی که آنان را ندیدید.» (۲۶ / توبه) که اولی درباره جنگ احزاب و دومی راجع به جنگ حنین است ملائکه‌ای برای مؤمنین نازل شده است، الّا این که در آیه مورد بحث «بَلی اِنْ تَصْبِرُوا!» از این که افاده عموم کند و این دو

جنگ را نیز شامل شود قاصر است. (۱)

ملائکه نازل شده در جنگ خندق

۱- الـمیزان ج، ۷ ص ۱۲.

ملائکه نازل شده در جنگ خندق (۴۱۵)

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ اِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها!» (۹ / احزاب)

این آیه مؤمنین را یادآوری می کند که در ایّام جنگ خندق چه نعمتها به ایشان ارزانی داشت. ایشان را یاری و شرّ لشکر مشرکین را از ایشان برگردانید. با این که لشکریانی مجهّز، و از شعوب و قبایل گوناگون بودند، از قطفان، و از قریش، و اخابیش و کنانه، و یهودیان بنی قریظه، و بنی نظیر جمع کثیری آن لشکر را تشکیل داده بودند، و مسلمانان را از بالا و پایین احاطه کرده بودند، با این حال خدای تعالی باد را بر آنان مسلّط کرد، و فرشتگانی فرستاد تا بیچاره‌شان کردند.

«فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ـ فرستادیم بر آن‌ها بادی» که مراد باد صبا است. چون نسیمی سرد

(۴۱۶) ملائکه

در شبهای زمستانی بوده، «وَ جُنُودًالَمْ تَرَوْها ـ و ملائکه‌ای که شما ایشان را نمی‌دیدید،» و آن ملائکه بودند که برای بیچاره کردن لشکر کفر آمدند. (۱)

تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها

«... اَنّی مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍمِنَ الْمَلاآئِکَةِ مُرْدِفینَ ... اِذْ یُوحی رَبُّکَ اِلَی الْمَلاآئِکَةِ اَنّی مَعَکُمْ...!» (۹ و ۱۲ / انفال)

۱- المیزان ج، ۳۲ ص ۱۳۸.

تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها (۴۱۷)

مراد از نزول هزار ملائکه ردیف دار نزول هزار نفر از ملائکه است، که عده دیگری را در پی دارند، بنابراین هزار ملائکه ردیف دار به سه هزار ملائکه نازل شده (مذکور در آیه «یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَةِ الافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُنْزَلینَ،») منطبق می‌شود. «وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ اِلاّ بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِه قُلُوبُکُمْ وَ مَا النَّصْرُ اِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ!». معنای آیه این است که امداد به فرستادن ملائکه به منظور بشارت شما و آرامش دل‌های شما بود، نه برای این که کفار به دست آنان هلاک گردند. همچنان که آیه: «اِذْ یُوحی رَبُّکَ اِلَی الْمَلاآئِکَةِ اَنّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُواالَّذینَ ءَامَنُوا سَاُلْقی فیقُلُوبِالَّذینَ کَفَرُواالرُّعْبَ!» نیز اشاره به‌آن دارد.

این معنا کلام بعضی از تذکره نویسان را تأیید می کند که گفته‌اند: ملائکه برای کشتن کفّار نازل شده بودند، و احدی از ایشان را نکشتند، برای این که نصف و یا ثلث کشته شدگان را علی بن ابیطالب صلوات اللّه علیه کشته بود و ما بقی یعنی نصف و یا دو

(۴۱۸) ملائکه

ثلث دیگر ما بقی مسلمین به قتل رسانیده بودند، و منظور از نزول ملائکه تنها و تنها سیاهی لشکر و در آمیختن با ایشان بوده، تا بدین وسیله مسلمانان افراد خود را زیاد یافته و دل‌هایشان محکم شود و در مقابل دل‌های مشرکین مرعوب گردد.

و این که فرمود: «وَ مَا النَّصْرُ اِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ!» بیان انحصار حقیقت یاری در خدای تعالی است، و این که اگر پیشرفت و غلبه به کثرت نفرات و داشتن نیرو و شوکت بود، می‌بایستی مشرکین بر مسلمانان غلبه پیدا کنند که هم عده‌شان بیشتر بود و هم مجهّزتراز مسلمین بودند.

جمله «اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ» می‌فرماید: به عزّت خود آن‌ها را یاری داده، و به حکمتش یاریش را به این شکل و به این صورت

اعمال کرد.

«اِذْ یُوحی رَبُّکَ اِلَی الْمَلآئِکَهِٔ اَنّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذینَ ءامَنُوا سَأُلْقی فیقُلُوبِ الَّذینَ

تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها (۴۱۹)

کَفَرُوا الرُّعْبَ ـ آن هنگام را که خداوند وحی کرد به ملائکه که من با شمایم پس استوار بدارید کسانی را که ایمان آوردند، به زودی در دل‌های آنان که کافر شدند ترس و وحشت می‌افکنم.»

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الاَعْناقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ کُلَّ بَنانٍ!» مراد از این که فرمود: بالای گردن‌ها را بزنید این است که سرها را بزنید و مراد به «کُلَّ بَنانٍ» جمع اطراف بدن است یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست‌هایشان را بزنید تا قادر به حمل سلاح و در دست گرفتن آن نباشد. ممکن است خطاب در «فَاضْرِبُوا» به ملائکه باشد.(۱)

۱- المیـــزان ج،۱۷ ص ۳۳

(۴۲۰)

فصل یازدهم: وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت

ندای روح القدس و ملائکه در تولّد دو پیامبر

«فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلّی فِی الْمِحْرابِ اَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی!»

(۳۹ / آل عمران)

از فرمایش خداوندی که می‌فرماید: «اَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی،» استفاده می‌شود که نام‌گذاری فرزند زکریا به «یَحْیی» از طرف خداوند متعال بوده است. در سوره مریم نیز خداوند متعال می‌فرماید: «یازَکَرِیّا اِنّانُبَشِّرُکَ بِغُلامٍاسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ

ندای روح القدس و ملائکه در تولّد دو پیامبر (۴۲۱)

سَمِیّا.» (۷ / مریم)

شباهت و محاذات کامل بین «یَحْیی» و «عیسی» وجود دارد و در آن چه ممکن بوده است به یکدیگر شباهت رسانیده‌اند. خدای متعال درباره یحیی گوید: «...یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍٔ وَ ءاتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا وَ حَنانا مِنْ لَدُنّا وَ زَکوهًٔ وَ کانَ تَقِیّا ـ... ای یحیی تو کتاب الهی را به قوّت فراگیر. ما به یحیی در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم و به او از نزد خود برکت و طهارت عطا کردیم و او شخصی پرهیزکار بود، او را به پدر و مادر مهربان نمودیم. او اصلاً به کسی ستم نکرد و معصیت خدا را مرتکب نشد. سلام حق در روز ولادت و روز وفات و روز قیامت بر او باد!»

درباره عیسی علیه‌السلام چنین گوید:

«فَاَرْسَلْنا اِلَیْها رُوحَنا... قالَ اِنَّما اَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِاَهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیّا ـ ما روح‌القدس

(۴۲۲) ملائکه

را به سوی او (مریم) فرستادیم... (روح القدس به مریم گفت:) من فرستاده پروردگار توام که به فرمان او برای بخشیدن فرزندی پاک به تو آمده‌ام... پروردگارت فرمود: این کار بر من آسان است. ما آن فرزند را نشانه‌ای برای مردم، و رحمتی از جانب خود قرار می‌دهیم... مریم اشاره کرد به طفل ... گفتند چگونه با طفل گهواره سخن گوئیم؟ در این هنگام طفل (به امر خدا گفت:) همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف و نبوّت عطا فرمود ـ در هر کجا که باشم مرا مبارک قرار داده است و تا زنده‌ام به نماز و زکات دستور داده است، هم چنین نیکوئی با مادرم مرا سفارش کرده است، و مرا ستمکار و شقی قرار نداده است ـ درود

حق در روز ولادت و مرگ و قیامت بر من است!»

از این که خدای متعال درباره یحیی می‌فرماید: «مُصَدِّقا بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ» روشن می‌شود که یحیی از زمره اتباع و پیروان «عیسی بن مریم» و از اوصیاء و

ندای روح القدس و ملائکه در تولّد دو پیامبر (۴۲۳)

جانشینان حضرتش بوده است زیرا «کلمه»ای که یحیی مصدق اوست همانا عیسی‌بن‌مریم می‌باشد. (۱)

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت

«وَ لَقَدْ جاآءَتْ رُسُلُنآ اِبْراهیمَ بِالْبُشْری....» (۶۹ تا ۷۶ / هود)

«رُسُل» فرشتگانی هستند که برای بشارت به سوی ابراهیم و برای هلاک

۱- المیزان ج، ۲۰ ص ۱۹۱.

(۴۲۴) ملائکه

ساختن قوم به سوی لوط فرستاده شده بودند. مفسّرین به طور قطع می‌گویند که عدد آن‌ها از دو تا بیشتر بوده است. در بعضی روایات از اهل بیت علیه‌السلام وارد شده که چهار فرشته گرامی بودند.

بشارتی که فرستادگان برای ابراهیم علیه‌السلام آورده بودند صراحتا در آیه ذکر نشده و آن‌چه از بشارت ذکر شده بشارتی است که ملائکه به زن ابراهیم دادند و بشارت به خود ابراهیم در جای دیگر مثل سوره «الحِجْر» و «اَلذّارِیات» ذکر شده و در این دو سوره اسم کسی که به ابراهیم بشارت او را دادند ذکر نشده که آیا اسحاق بوده یا اسماعیل یا هر دو. ظاهر سیاق آیات در سوره این است که بشارت در این جا بشارت به اسحاق است.

ـ «فَلَمّا رَءآا اَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ اِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً.»

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۵)

نرسیدن دست فرشتگان به طعام کنایه از آن است که آن‌ها دست به سوی غذا دراز نمی‌کردند و این نشانه دشمنی و در دل داشتن شرّ بود. لذا ابراهیم علیه‌السلام احساس ترس از ایشان کرد. فرشتگان برای تأمین و دلخوش کردن او گفتند:«لا تَخَفْ اِنّآ اُرْسِلْنا اِلی قَوْمِ لُوطٍ،» و آن وقت ابراهیم دانست که آن‌ها ملائکه مکّرم خدایند که از اکل و شرب و نظایر آن که لازمه بدن مادّی است منزّهند و برای مقصد خطیری فرستاده شده‌اند.

از آیه چنین بر می‌آید که ابتدا به ابراهیم خبر دادند که به سوی قوم لوط فرستاده شده‌اند و بعد به او بشارت دادند و آن گاه در خصوص قوم لوط با یکدیگر به گفتگو پرداختند و ابراهیم شروع کرد به مجادله با ملائکه که عذاب را از قوم لوط باز دارد و ملائکه به او خبر دادند که قضای الهی حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه بازگشت ندارد.

(۴۲۶) ملائکه

و این که می‌گویند:«اِنَّهُ قَدْجآءَ اَمْرُ رَبِّکَ،» مقصود این است که امر خدا به جائی رسیده که هیچ چیز نمی‌تواند آن را دفع کند و دگرگون سازد «وَ اِنَّهُمْ ءاتیهِمْ عَذابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ!» زیرا ظاهر این جمله این است که عذاب در آینده نازل می‌شود زیرا اگر امر صادر شده بود فرمان خدا از آن چه فرمان بدان تعلق گرفته تخلف نمی‌پذیرد.

ـ «وَ لَمّا جآءَتْ رُسُلُنا لُوطا سیآءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعا وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ!»

چون رسولان ما یعنی ملائکه‌ای که بر ابراهیم نازل شده بودند به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره اندیشی برای نجات آنان از شرّ قوم فرو ماند زیرا ملائکه به صورت جوانان خوش سیمائی بر او وارد شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی

نسبت به انجام فحشا داشتند لذا لوط نتوانست خود را نگهداری کند و گفت: «هذا یَوْمٌ عَصیبٌ: یعنی روز سختی است که بدی آن به هم گره خورده است.»

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۷)

ـ «قالُوا یلُوطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ!»

چون کار به این جا کشید خطاب به لوط گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توئیم.» و بدین ترتیب برای او روشن کردند که فرشته هستند و خود را معرفی کردند که از نزد خدا فرستاده شده‌اند و دلش را آرام کردند که قوم هرگز بدو دست نخواهند یافت و جریان کار به صورتی شد که خدا در جای دیگر از کلام خود می‌فرماید: «با لوط به خاطر میهمانانش مراوده کردند ما هم چشمانشان را بی‌نور کردیم.» (۳۷ / قمر)

ـ «فَأَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ الَّیْلِ وَ لایَلْتَفِتْ مِنْکُم اَحَدٌ اِلاَّ امْرَأَتَکَ اِنَّهُ مُصیبُها مااَصابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریبٍ ـ ما برای عذاب کردن و هلاک ساختن قوم فرستاده شده‌ایم پس تو خویشتن و خاندان خویش را نجات بده و با خاندانت در پاسی از شب حرکت کنید و از دیار اینان خارج شوید زیرا صبح امشب به عذاب خدا هلاک خواهند شد و تو وقت زیادی تا صبح نداری و هیچ یک از شما نباید به پشت سر خود نگاه کند.»

(۴۲۸) ملائکه

ـ «فَلَمّا جاءَ اَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَ اَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجّیلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ!»

ـ چون امر ما یعنی امر خدا به ملائکه دایر بر عذاب آنان یعنی کلمه «کُنْ» که خدا در آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اذا اَرادَ شَیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ،» بدان اشاره کرده، در رسید، شهرشان را زیر و بالا کردیم و بر سرشان واژگون کردیم و بر آنان سنگی باراندیم که با گل آمیخته و سخت بود و نزد پروردگار تو و در علم او علامت‌گذاری شده بود و در خور آن نبود که از هدفی که پرتاب شده بود تا بدان اصابت کند تخطّی کند.

«وَ ما هِیَ مِنَ الظّلِمینَ بِبَعیدٍ ـ چنین عذابی از ستمگران دور نیست.»(۱)

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۹)

چگونگی تمثّل و تکلّم ملائکه بشارت و هلاکت

«وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیْفِ اِبْرهیمَ!» (۵۱ / حجر) «هَلْ اَتیکَ حَدیثُ ضَیْفِ اِبْراهیمَ الْمُکْرَمینَ؟» (۲۴/ذاریات)

مراد از ضیف ابراهیم ملائکه مکرّمی است که برای بشارت به او و این که به‌زودی صاحب فرزند می‌شود، و برای هلاکت قوم لوط فرستاده شدند. پس ملائکه سلام کردند سلامی مخصوص.

۱– المیزان ج، ۲۰ ص ۱۹۱.

(۴۳۰) ملائکه

معنای کلام ابراهیم که گفت:«اِنّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ،» این است که ما از شما می‌ترسیم. و این سخن ابراهیم بعد از آن بود که ملائکه نشسته، و ابراهیم برای آنان گوساله‌ای بریان حاضر کرد، و میهمانان از خوردنش امتناع کردند. ملائکه در پاسخ وی برای تسکین ترس او و تأمین خاطرش گفتند: ما فرستادگان پروردگار توییم و نزد تو آمده‌ایم تا به فرزندی دانا بشارتت دهیم. ابراهیم در دنباله کلام ملائکه پرسش کرد آیا در چنین جای و روزی مرا به فرزند دار شدن بشارت می‌دهید؟ آن هم از همسر عجوزه عقیمی! «قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ!» ـ این جمله پاسخ ملائکه است بر ابراهیم.

«قالَ فَما خَطْبُکُمْ اَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ قالُوا اِنّا اُرْسِلْنا اِلی قَوْمٍ مُجْرِمینَ!»

آیات فوق سؤال ابراهیم و پاسخ ملائکه به سؤال ابراهیم است. گفتند از ناحیه خدای
چگونگی تمثّل و تکلّم ملائکه بشارت و هلاکت (۴۳۱)
سبحان فرستاده شده‌ایم به سوی قومی مجرم و گناهکار، آن گاه عدّه‌ای را استثنا فرموده: «اِلّا الَ لُوطٍ - مگر آل لوط را،» که همه آن‌ها را از عذاب نجات خواهیم داد «اِلَّا امْرَاَتَهُ قَدَّرْنا اِنَّها لَمِنَ الْغابِرینَ - مگر همسرش که او از باقی ماندگان است.»
«فَلَمّا جاءَ الَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ - لوط به فرشتگان گفت شما قومی ناشناسید!» گفتند ما آن خبری را آورده‌ایم که این مردم در آن شک می‌کردند و هر چه تو انذارشان می‌دادی باور نمی‌نمودند و مراد از این که فرمود: «اَتَیْناکَ بِالْحَقِّ - حق را آورده‌ایم،» قضاء حقّی است که خدا درباره‌قوم لوط رانده‌بود و دیگرمفرّی‌ازآن‌باقی نبود.
«فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ!» - حال که ما با عذابی غیر مردود آمده‌ایم بر تو واجب است شبانه اهل و عیالت را برداشته حرکت کنی، آنان را جلو انداخته و خودت دنبال سرشان بروی تا کسی از آنان جا نماند و در حرکت سهل انگاری نکنند، و مواظب باش
(۴۳۲) ملائکه
کسی دنبال سر خود نگاه نکند، و مستقیم به آن سو که مأمور می‌شوید بروید، از این جمله آخری چنین به دست می‌آید که یک راهنمای خدائی ایشان را هدایت می‌کرد. و قائدی آنان را به پیش می‌راند.
«وَ قَضَیْنا اِلَیْهِ ذلِکَ الْاَمْرَ اَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحینَ!» - ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم در حالی که آن را از راه وحی به لوط اعلام نمودیم و گفتیم که نسل این قوم صبح همین امشب قطع شدنی و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثری دیگر که دارند محوشدنی است.
«لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ!» - ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به زندگی و بقای تو سوگند، که قوم لوط در مستی خود که همان غفلت از خدا و فرو رفتگی در شهوات و فحشا و منکر است مرتد بودند، «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ،» لاجرم صدای مهیب ایشان را گرفت،
چگونگی تمثّل و تکلّم ملائکه بشارت و هلاکت (۴۳۳)
در حالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می‌شدند که ناگهان بالای شهرشان را پائین، و پائین را بالا کردیم، و شهر را یک باره زیر و رو نمودیم، و علاوه بر آن سنگی از سجّیل بر آنان باراندیم. (۱)

نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد

«هَلْ یَنْظُرُونَ اِلّا اَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ اَوْ یَأْتِیَ اَمْرُ رَبِّکَ کَذلِکَ فَعَلَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ.» (۳۳ / نحل)
۱- المیزان ج،۲۳ ص۲۶۳و المیزان ج،۳۶ ص۲۸۳.
(۴۳۴) ملائکه
در این آیه به داستان مستکبرین از مشرکین برگشته و پاره‌ای از اقوال و افعالشان را ذکر نموده و وضع‌شان را با طاغیان از امت‌های گذشته و مآل امر آنان مقایسه می‌کند.
سیاق آیه فوق و مخصوصا داستان عذابی که در آیه بعدی آن است ظهور در این دارد که آیه در مقام تهدید است، و بنابراین مراد از آمدن ملائکه نازل شدن آنان برای عذاب استیصال است، و خلاصه درمقام بیان مطلبی‌است که امثال آیه «ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ اِلّا بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا اذا مُنْظَرینَ - ملائکه را نازل نمی‌کنیم مگر به حقّ، و در این صورت دیگر مهلت داده نمی‌شوند،» در مقام بیان آنند. و مقصود از اتیان امر ربّ تعالی قیام قیامت و فصل قضا و انتقام الهی از ایشان است. جمله «کَذلِکَ فَعَلَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ،» - تأکید تهدید سابق است و تأیید مطلب به ارائه

نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد (۴۳۵)

نظیـر، و معنایش این است که کسانـی هم که قبل از ایشـان بودند، مانند ایشان بودند، مانند ایشان حق را انکار و استهزاء کردند و خلاصه کاری را که به حسب طبع دلواپسی از عذاب خدا می‌شود مرتکب شدند.

«فَاَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا ـ و عـذاب آن چه کردند به ایشان رسـید!» این ظلم از خدای تعالی نبود، بلکه ظلمی بود که خود ایشان به خود کردنـد و خدای تعالی هم این عذاب را برای یک بار و دوبار ظلم ایشان نفرسـتاد، بلکه ایشان را مهلت داد تا آن جا که بر ظلم خـود ادامه دادند، آن گاه عذاب را فرستاد. (۱)

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه

۱- المیزان ج، ۲۴ ص ۸۶.

(۴۳۶) ملائکه

«وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا اِبْراهیمَ بِالْبُشْری قالُوا اِنّا مُهْلِکُوا اَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَةِ اِنَّ اَهْلَها کانُوا ظالِمینَ!» (۳۱ / عنکبوت)

این آیه اجمال سرگذشت هلاکت قوم لوط را بیان می‌کند، و می‌رساند که هلاکتشان به وسیله رسولانی از ملائکه بود، که خداوند آنان را نخست نزد ابراهیم علیه‌السلام فرستاد، و آن ملائکه آن جناب و همسرش را به تولّد اسحاق و یعقوب بشارت دادند و سپس خبر دادنـد که مأمور به سوی قـوم لوط هستیـم، تا هلاکشان کنیم، که داستان مفصل آن در سـوره «هود» و سوره‌هـائی دیگـر آمـده است.

«قالُوا اِنّا مُهْلِکُوا اَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَةِ» یعنی ملائکه به ابراهیم گفتند ـ ما اهل این قریه

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه (۴۳۷)

را هلاک خواهیم کرد. و از این که گفتند: «اهل این قریه» بر می‌آید که قریه لوط در نزدیکی آن محلی بوده که ابراهیم علیه‌السلام در آن جا منزل کرده بود، و آن سرزمین مقدّس فلسطین است.

جمله «اِنَّ اَهْلَها کانُوا ظالِمینَ،» بیان علّت هلاک کردن ایشان است. می‌فرماید علّت این‌کـه می‌خواهیم هلاکشـان کنیم، این اسـت که ظالمند، و رذیله ظلم در آن‌ها ریشه‌دار شـده است. ظلم این قوم ظلـم مخصوصی بـوده، که آنان را مستوجب هلاکت کرده، نه مطلق ظلم که آن روز مردم بدان مبتلا بودند، کانّه فرموده: اهل این قریه بدان جهـت که اهل چنین قریه‌ای هستند ظالمند.

چون فرستادگان ما نزد لوط شدند به سبب ایشان بد حالی عارضش شد، برای این که فرستادگان به صورت جوانانی زیبا و بی مو مجسّم شده بودند، لوط ترسید مبادا

(۴۳۸) ملائکه

مردم دربـاره آنـان قصـد سوء کننـد، که اگر چنین شود او از دفـاع از آنـان ناتوان خواهـد شـد، و در برابر میهمانان شـرمنده خواهد گشت.

فرستادگان گفتند: مترس و غمگین مباش، که احتمال هیچ خطری که تو را تهدید کند در بین نیست تا چه رسد به خطر یقینی.

ـ ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، مگر همسـرت را که از باقی‌مانـدگان خواهـد بود، یعنی باقی ماندگان در عذاب ... غیر از تو و خـانواده‌ات آن چه در قریه نفس‌کش هست دچـار عـذابی می‌شونـد که ما از آسـمان نازل خواهیم کرد، به خاطر فسق‌هایی که می‌کردند.

ما از این قریه تنها علامتی روشن باقی می‌گذاریم، برای مردمی که تعقّل دارند، تا از دیدن آن عبرت گیرند و از خدا بترسند، و آن علامت همان آثار و خرابه‌هایی است که بعد از نزول عذاب از قریه باقی می‌ماند: «وَ اِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحینَ وَ بِاللَّیْلِ اَفَـلا

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه (۴۳۹)

تَعْقِلُونَ ـ و شما همـواره در صبـح و شب بر خرابـه آنان عبور می‌کنید باز تعقّـل نمی‌کنید؟»

لکن امروز معلوم نیست که آن آثـار کجـاست، و چه بسـا گفته شود که بعـد از جریان هلاکت آنان، آب دریا شـهر را گرفت و آن دریا همان «بحر لوط» است. و لکن از ظاهر آیه به طوری که ملاحظه می‌کنید بر می‌آید که آثار این شهر در زمان نزول آیات مورد بحث معروف بوده که آیه سوره حجر دربـاره همین آثار صـراحتا فرموده: «وَ اِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیم ـ و آن شـهر خراب بر سـر راهی اسـت ثابت.» (۷۶ / حجر) و در سوره صافّات فرموده ـ شـمـا همواره در صـبح و شب بر خرابه‌های آنان عبور می‌کنید.(۱۳۷و۱۳۸/ صافات) (۱)

۱ـ الـمیــــزان ج،۳۱ ص ۱۹۸

(۴۴۰) ملائکه

مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب

«هَـلْ یَنْظُرُونَ اِلاّ تَأْتِیَهُـمُ الْمَلاۤئِکَةُ اَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ اَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ ایاتِ رَبِّکَ؟»

(۱۵۸ / انعام)

اموری کـه در آیـه شـریفه ذکر شـده قضـاوت حتمی و حکم قطعی خداونـد است به این که آنـان را از بین برده و زمین را از لـوث وجودشان پاک سازد.

لازمــه این سـیاق این است که مراد از آمدن ملائکه، عذاب آوردن آن‌ها باشد، هم‌چنان که از آیــه «ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا اِذا مُنْظَرینَ ـ ما فرشتگان را جز به حق نــازل نمی‌کنیــم و آن وقت دیگر مهلت نیابند،» نیز همین معنی افاده شده است.

مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب (۴۴۱)

مراد از آمـدن پروردگـار آمـدن قیـامت است که روز ملاقـات پروردگـار است زیرا آن روز روز انکشـاف تـام و جلـوه حق و ظهور توحیـد خداست. در آن روز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چه شأن قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد، همین انکشاف و ظهور بعـد از خفا و حضور بعـد از غیبت مصـحح اطلاق آمـدن خـداست نه این که ـ العیاذ باللّه ـ آمـدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتّصاف به صفات اجسام بوده باشد.

و امّا مراد از آمدن بعضـی از آیات پروردگار یا آمدن آیه و حادثه‌ای است که باعث تبدیل و دگرگونی نشـئه حیات ایشان باشد، به طوری که دیگر نتواننـد به قـدرت و اختیاری که قبلاً داشـته‌اند برگردنـد، مانند حادثه مرگ که نشـئه عمل را به نشـئه جزای برزخی مبدّل می‌سازد، یا آیه‌ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس

(۴۴۲) ملائکه

آنان‌باشدبه‌طوری که‌نتواننـد به‌مسـئله توحیـداذعان و ایمان پیدا کنند و دل‌هایشان به‌حق اقبال نکند و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبه رو شده‌اند.

و یا آیت، آمـدن عـذابی‌است از ناحیه خداونـد که برگشت نداشـته و مفری از آن نباشـد، و ایشان را مضـطر به ایمان کند تا بلکه با ایمـان آوردن خود را از آن عـذاب برهاننـد و لکن ایمانشـــان سودی نبخشـــد، چون ایمــان وقتی اثـر دارد که از روی اختیـار بوده باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضـی از آیات پروردگار همه اموری هسـتند که به وقوع پیوسـتن آن همراه با قضاء به قسط و حکم به عـدل‌است و مشـرکین که هیـچ حجّتی و موعظتی در آنان اثر نمی‌کند جز همین پیش آمدها را

نخواهند داشت، اگر چه خودشان از آن غافل باشند. آری پیش آمدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند. (۱)

مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب (۴۴۳)

۱- المیـــــــــــزان ج، ۱۴ ص ۲۷۵.

(۴۴۴) ملائکه

فصل دوازدهم:اعتقادات باطل در مورد ملائکه

نفی عقیده باطل تصرّف جن و ملک در تکوین

«قُـلِ ادْعُوااللّـهَ اَوِادْعُـوا الرَّحْمـنَ اَیّامـا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنـی!»

(۱۱۰ / اسراء)

این آیه از آیات برجسته قرآنی است که آن حقیقتی را که قرآن کریم از مسئله توحید

(۴۴۵)

ذات و توحید عبادت در قبال دید وثنیت (مشرکین) نسبت به توحید در ذات و شرک در عبـادت می‌بینید آشکار و روشن می‌سازد. وثنیت، خدای سبحان را ذاتی متعال از هر حد و وصفی می‌بینند و همین ذات مطلق وقتی به یکی از تعینات که خود اسمی است از اسماء متعین می‌شود همان را تولّد می‌خوانند، و از نظر دید وثنیت، ملائکه و جن مظاهر عالیه‌ای برای اسماء هستند، و به همین جهت آن دو را از فرزندان خدا دانستند که در عالم کون دخل و تصرف دارند، و نیز از نظر دید آنان عبادت عبادت کنندگان و توجه هر متوجهی از مرحله ظهور اسماء و مرتبه فرزندان خدا که مظاهر اسمای اویند تجاوز نمی‌کند (و به خدا نمی‌رسند، هر چند که او خیال کند متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه همان فرزندان خدا گشته است.)

(۴۴۶) ملائکه

به نظر وثنی‌ها خواندن هر اسمی از اسماء خدا پرستیدن همان اسم است، یعنی پرستیدن ملک و جن است که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبـادت است، و تعدد خدایـان از همین جا ریشه گرفته است که چون دعاها انواع زیادی داشته و زیادی انواع دعاهـا هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده است.

اسماء و یا مظاهر اسماء از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاست زیرا اطلاق فرزند یا پسر بر جن و ملک، چه اطلاق به نحو حقیقت باشد و چه به نحو مجاز و به عنوان احترام و تشریف، محتاج نوعی سنخیت و اشتراک میان ولد و والد و پسر و پدر است و ساحت کبریائی خدای تعالی منزّه است از این که چیزی غیر او شریک در ذات و یا کمال باشد.

نسبت تصرف در کون را به جن و ملک دادن هر قسم تصرف باشد باطل است زیرا

نفی عقیده باطل تصرّف جن و ملک در تکوین (۴۴۷)

این ملائکه و همچنین اسمائی که ملائکه مظاهر آننـد خودشان از خود، مالک چیزی نیستند و در قبال خـدای تعالی در هیچ چیز استقلال ندارند.

هیـچ سببی از اسباب فعّاله عالـم نیست مگر این کـه خدا قـدرت و سببیـت را به آن داده، پـس مالک حقیقـی هر چه که اسباب مالکنـد خداسـت، و قـادر هر قدرتـی که آنهـا از خود نشـان دهنـد خداست نـه خـود آنان.

و این آن حقیقتی است که آیه بعدی هم که می‌فرمایـد: «وَ قُلِ الْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِـذْ وَلَـدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُشَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ!» آن را افاده می کند. (۱)

۱- المیـــــــــزان ج، ۲۶ ص ۲۱.

(۴۴۸) ملائکه

نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا

«اُولئِکَ الَّذیـنَ یَدْعُونَ یَبْتَغُـونَ اِلی رَبِّهِـمُ الْوَسیلَةَ....» (۲۵ / اسراء)

این ملائکه و جن و انس که مشرکین معبودشان خوانده‌انـد خودشان برای تقرّب به درگاه پروردگار خود وسیله می‌خواهند تا به او نزدیک‌تر باشند و راه او را برونـد، و به کارهای او اقتدا کنند، همه امید رحمت از خدا دارند و در تمامی حوائج زندگی وجودشان بـه او مراجعه می‌کننــد، از عـذاب او بیم‌ناکنــد، از او می‌ترسـنـد و معصیتـش نمی‌کننـد، در حالی که عـذاب پروردگـار محـذور اسـت و بایـد از آن احتـراز جسـت.

مسئله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقرّبین درگاه خدا به طوری که از

نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا (۴۴۹)

آیه «یـا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسیلَةَ،» (۳۵ / مائده) بر می‌آید عمل صحیحی است، غیر این عمل است که مشرکین بت پرست می‌کننـد، چه ایشـان متوسِّل درگـاه خـدا می‌شونـد، ولی تقرّب و عبـادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می‌دهنـد، و عبـادت خـدای را ترک می‌کننـد نه او را عبـادت می‌کننـد و نه به او امیدوارنـد و نه از او بیمناک‌انـد، بلکه همه امیـد و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها همو را عبادت می‌کنند، و امیدوار رحمت او و بیمناک از عذاب اویند آن‌گاه برای تقرّب به آن وسیله که به زعم ایشـان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسّل به بت‌ها و مجسّمه‌ها شـده خود آن آلهه را رها می‌کردنـد، و بت‌ها را می‌پرستیدند، و با دادن قربانی‌ها به آن‌ها تقرّب می‌جستند.

و سخن کوتاه ادعای اصلی شان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا به

(۴۵۰) ملائکه

درگـاه او تقرّب می‌جوییم، ولی در مقام عمل آن وسیله را مستقلاً پرستش نموده از خود آن‌هـا بیمناک و به خود آن‌هـا امیـدوار بودنـد، بـدون این‌کـه خدا را در آن منافـع مورد بیـم مؤثر بداننـد، پس در نتیجـه بت‌ها و یا آلهـه را شـرکـای خدا در ربوبیّت و پرستش می‌دانستند. (۱)

شرک در پرستش ملائکه

«وَ لا یَأْمُرَکُـمْ اَنْ تَتَّخِـذوُا الْمَلائِکَـةَ وَ النَّبِیّیـنَ اَرْبابـا!» (۸۰ / آل عمران)

۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۲۲۳.

شرک در پرستش ملائکه (۴۵۱)

طایفه‌ای از اهل کتاب که «صابئین» نامیده می‌شوند،ملائکه را پرستش می‌کردند، و عمل خود را هم به دعوت دینی نسبت می‌دادند. هم‌چنین عرب‌های جاهلیت ملائکه را «دختران خداونـد» می‌گفتنـد، و خود را هـم متـدیّن به دیـن ابراهیم علیه‌السلام می‌دانستند! ایـن راجـع به پرستش ملائکه.

امّا موضوع پرستش پیغمبران: ماننـد قول یهود که می‌گفتند: «عُزَیْر» فرزند خداست و قـرآن هـم آن را از ایشـان حکایت می‌کند. موسی علیه‌السلام چنـان چیزی را تجویز نکرده، در تــورات هـم جـز یگـانگـی پـروردگـار عـالـم چیـز دیگـری نیســت. (۱)

۱- المیـزان ج، ۶ ص ۱۴۴.

(۴۵۲) ملائکه

نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه

«وَ ما مِنّا اِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ وَ اِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ وَ اِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.»

(۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه‌گانه در این مقامند که عقیده مشرکین بر الوهیت ملائکه را باطل کنند، از این طریق که با اعتراف خود عقیده کفار را باطل می‌کنند. توضیح این که مشرکین اعتراف دارند به این که ملائکه خودشان مربوب و عبد خدای تعالی هستند، چیزی که

نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه (۴۵۳)

هست می‌گویند: همین مربوب‌های خدا خود رب موجودات پائین‌تر از خویشند، و در آن موجودات استقلال در تدبیر و تصرّف دارند، و از تدبیر عالم هیچ مقدارش مربوط به خدا نیست، و ملائکه خودشان این معنا را قبول ندارند، یعنی خود را مستقل در تدبیر عالم نمی‌دانند، هر چند که واسطه و سبب متوسط بین خدا و خلق هستند، پس آن چه که در این آیات ملائکه از خود نفی می‌کنند، همان استقلال در تدبیر است، نه سببیت به اذن خدا، پس اعتقاد مشرکین به مربوب بودن ملائکه کافی است در ابطال اعتقاد دیگرشان، و آن این که ملائکه رب عالم باشند، همچنان که آیه: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ - بلکه بندگان شریف خدایند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و همه به امر او عمل می‌کنند،» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم از یک سو سببیّت و وساطت ملائکه را اثبات می‌کند، و هم از سوی دیگر استقلال آنان را انکار می‌نمایند.(۱)

(۴۵۴) ملائکه

نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه

«لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْدا لِلّهِ وَ لاَ الْمَلاآئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ!»

(۱۷۲ / نساء)

آیه فوق احتجاج دیگری است بر نفی الوهیت مسیح علیه‌السلام مطلقا - خواه فرض کنیم که مسیح فرزند است و یا فرض کنیم سوّمی سه‌تاست. زیرا مسیح علیه‌السلام بنده خداست و هرگز از بندگی خدا استنکاف ندارد.

۱- المیزان ج، ۳۳ ص ۲۸۱.

نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه (۴۵۵)

این مطلبی است که نصاری منکر نیستند و اناجیلی که میانشان دائر است صریح است در این که وی بندگی خدا می‌کرده است، و چه معنی دارد شیئی، خودش را و یا یکی از سه تا، سوّمی را که وجودش منطبق بر هر کدام از سه تاست، عبادت کند. آیه فوق این سخن را درباره ملائکه تعمیم می‌دهد زیرا عین دلیل درباره آنان جریان دارد، و جماعتی از مشرکین هم - مثل مشرکین عرب - می‌گفتند: ملائکه دختران خدایند. این که در آیه عیسی علیه‌السلام را تعبیر به «مسیح» و ملائکه را با صفت «مقرّبون» ذکر کرده مقصود این است که عیسی علیه‌السلام هرگز از عبادت خدا استنکاف ندارد، چگونه استنکاف کند در حالی که مسیح است یعنی مبارك است؟ ملائکه هم استنکاف ندارند، چگونه استنکاف داشته باشند در حالی که مقرّبین خدایند، و اگر این امید می‌رفت که از عبادت خدا سرباز زنند هرگز خدا این را مبارك و آنان را مقرّب نمی‌کرد. چگونه ممکن است مسیح و ملائکه مقرّب از عبادت خدا استنکاف کنند در حالی که کسانی که از بین بندگان اعم از جن و انس و ملائکه از عبادت خدا استنکاف کنند و تکبر ورزند،

همگی به سوی او محشور و بر حسب اعمالشان مجازات خواهند شد و مسیح و ملائکه این را می‌دانند و بدان ایمان دارند و از آن می‌پرهیزند. (۱)

(۴۵۶) ملائکه

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش

۱- المیزان ج، ۹ ص ۲۳۲.

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۵۷)

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعا ثُمَّ یَقوُلُ لِلْمَلائِکَةِ اَهؤُلاءِ اِیّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ؟»

(۴۰ / سبأ)

در جمله فوق که خدای تعالی سئوال می‌کند، منظور سئوال از اصل فرشته پرستی نیست، و از ملائکه نمی‌پرسد که آیا بت پرستان شما را پرستش می‌کردند یا نه، چون اگر سئوال این بود، دیگر معنا نداشت ملائکه انکار کنند و بگویند: «سُبْحانَکَ اَنْتَ وَلِیُّنا!» چون در این که مشرکین ملائکه را می‌پرستیدند هیچ حرفی نیست، بلکه مراد از سئوال رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتیشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ همان طور که در آیه «ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ اُمِّیَ اِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ؟» (۵۱ / نحل) از حضرت مسیح علیه‌السلام نمی‌پرسد که آیا تو چنین

(۴۵۸) ملائکه

دستوری داده‌ای؟ چون هر چند ظاهر عبارت همین معنا را می‌رساند، اما می‌دانیم که منظور این نیست، چون خدای تعالی می‌داند که مسیح علیه‌السلام چنین دستوری نمی‌دهد، بلکه مراد این است که آیا تو راضی بودی که امت تو را به عنوان خدای دوّم بپرستند؟ خواهی گفت: این‌را هم خدا می‌دانست که نه ملائکه به‌شرک راضی بودند و نه مسیح علیه‌السلام به شرک نصاری، در جواب می‌گوئیم: بله درست است که خدا این را هم می‌دانست، امّا منظور از این عبارت این است که به هر دو طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه و شفاعت حضرت مسیح داشتند، بی جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت نا امید باشند، و هرچه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی‌فائده بوده است.

ـ «قالُوا سُبْحانَکَ اَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» (۴۱ / سباء)

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۵۹)

ملائکه در پاسخی که به سئوال خدای تعالی داده‌اند تمامی مراسم ادب را رعایت کرده‌اند، نخست او را به طور مطلق و بدون قید و شرط منزه از این دانستند که کسی غیر از او سزاوار پرستش باشد، و در ثانی رضایت خود را از این که معبود مشرکین واقع شوند، نفی نموده و عرضه داشته‌اند: که ما به چنین خطائی راضی نبوده‌ایم، ثانیا همین معنا را پوست کنده و صریح نگفته‌اند، و نخواستند که حتی چنین خطائی را به زبان بیاورند، نگفتند: ما به عبادت آنان راضی نبودیم، و اصلاً نامی از عبادت آن‌ها نبردند، تا مقام تخاطب و گفتگوی با خدای را به مطلبی که گوش خراش باشد آلوده نکرده باشند، نه با تصور آن، و نه با تصدیقش.

بلکه در پاسخ گفتند: که ما به غیر تو ولیّی برای خود نمی‌شناسیم، و ولیّ ما تنها توئی، و با نفی ولایت غیر خدا عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند.

(۴۶۰) ملائکه

سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: «بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» و جن دوّمین طایفه از طوایف سه گانه‌ای هستند که مورد پرستش مشرکین واقع شده‌اند. مشرکین سه طایفه از موجودات را می‌پرسیدند: ملائکه، جن، و قدیسین از بشر. از

این سه طایفه دو طایفه اوّل در استحقاق پرستش مقدّم بر طایفه سوّمند. و طایفه سوم هر چند که اگر به حد کمال رسیده باشند، از دو طایفه اول افضلند، ولکن هر چه باشند ملحق به آن دو طائفه‌اند. و این که ملائکه در کلام خود کلمه اضطراب و اعراض، یعنی کلمه «بَلْ» را به کار بردند دلیل بر این است که جن به پرستش بت پرستان راضی بوده‌اند.

و این جنّیان همان کسانی هستند که وثنی‌ها آن‌ها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می‌دانستند، و آن‌ها را می‌پرستیدند که به اصطلاح باج سبیلی به آن‌ها داده، و از

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۶۱)

شرّشان محفوظ بمانند، همچنان که ملائکه را مبدأ تاریخ پنداشته و آن‌ها را می‌پرستیدند، تا به وسیله این باج خیرات آن‌ها را به سوی خود سرازیر کنند. (۱)

نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی

«...لَوْلا اُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ اَوْ نَرى رَبَّنا...؟» (۲۱ / فرقان)

این آیات اعتراض دیگری از مشرکین بر رسالت رسول را حکایت نموده که

۱- المیزان ج، ۳۲ ص ۲۹۶.

(۴۶۲) ملائکه

خواسته‌اند با آن اعتراض، رسالت وی را رد کنند، و حاصل اعتراضشان این است که اگر ممکن باشد که از جنس بشر بدان جهت که بشر است شخصی رسول شود، و ملائکه بر او وحی خدای سبحان بیاورد، و رسول خدا را ببیند، و با او از راه وحی سخن بگوید، باید سایر افراد بشر نیز بدان جهت که بشرند دارای این خصایص بگردند، پس اگر آن چه او ادّعا می‌کند حق باشد باید ما، و یا بعضی از ما نیز مانند او باشیم، آن چه را او مدّعی دیدنش است ببینیم، و آن چه او درک می‌کند ما نیز درک بکنیم.

البته این اعتراض را از امت‌های سابق آموخته بودند، چون بنا به حکایت قرآن مبتکر آن اقوام خیلی قدیمی بودند، که گفتند: «اِنْ اَنْتُمْ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا!»

این که فرمود: «لَوْلا اُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ اَوْ نَرى رَبَّنا» حکایت اعتراض کفّار است بر رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، که آن را به صورت تحریص آوردند. بیان حجّت آنان این است

نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی (۴۶۳)

که اگر رسالت که عبارت است از نازل شدن ملائکه به وحی و یا تکلّم خدا با بشر به مشافهه ـ چیزی است که نیل به آن برای بشر امکان دارد، که ما هم مانند این شخص مدّعی رسالت بشر هستیم، چرا ملائکه بر ما نازل نمی‌شوند، و پروردگارمان را نمی‌بینیم.

تعبیر از خدای تعالی به کلمه «ربّ» نوعی تمسخر ایشان را می‌فهماند، چون مشرکین خدای تعالی را ربّ خود نمی‌دانستند، بلکه به عقیده آنان ارباب که پرستش می‌شوند، ملائکه و روحانیات از کواکب، و امثال آن است، و خدای سبحان ربّ الارباب است، پس در حقیقت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته‌اند: تو معتقدی که خدا ربّ توست و به تو علاقه‌مند است، و به همین جهت تو را از میان همه افراد بشر به تکلّم با خود اختصاص داده، اگر خدا پروردگار ما نیز هست پس چرا با ما حرف نمی‌زند؟ و چرا خود را به ما نشان نمی‌دهد.

(۴۶۴) ملائکه

علاوه بر این که مشرکین از پرستش ارباب اصنام یعنی ملائکه و روحانیات کواکب و امثال آن عدول نموده، و به جای آن‌ها خود

اصـنام و مجسّـمه‌ها را پرستیدنـد، برای این بود که بت‌ها و مجسّـمه‌ها محسوسـند، و از مشاهده پرسـتنده در هنگام پرسـتش و قربانی غایب نیستند. (۱)

تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه

۱- المیزان ج،۲۹ ص ۲۸۴.

تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه (۴۶۵)

«...وَ لَـوْ شاءَاللّـهُ لَاَنْـزَلَ مَلائِکَـهً مـا سَمِعْنا بِهذا فـی ابائِنَا الْاَوَّلیـنَ؟»

(۲۴ / مؤمنون)

سیـاق آیـه دلالـت می‌کنـد بر این کـه بـزرگـان قـوم نـوح مطـالب این دو آیـه را در خطاب به عموم مردم گفته‌انـد، تا همه را از نوح روی گردان نموده و علیه او تحـریـک و بر آزار و اذیّتش تشـویق کننـد، باشد تا به این وسیله ساکتش سازند.

گفتند: «وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَاَنْزَلَ مَلائِکَهً» که حاصلش این است که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت عینی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرّب خود، و یکی از شـفعائی که واسـطه میانه ما و خـداست برای این کار انتخاب کند، و به سوی ما گسیل بدارد نه یک بشـری که هیچ نسبـت و ارتباطی با او ندارد، علاوه بر این که اگر آن ملائکه را که

(۴۶۶) ملائکه

گفتیم بفرسـتد، و آن‌ها بشـر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند، و بگویند که نباید ما ملائکه را ارباب و معبودهـای خود بگیریـم، بشر بهتر گفتـه آنان را می‌پذیرد، و زودتـر تصدیق می‌کنـد، چون خـود آنـان می‌گوینـد که غیر خدا را نبایـد پرستید.

و اگر از ارسـال ملائـکه تعبیر به انزال کرد، ارسـال بـا انزال تحقق و خـارجیت پیـدا می‌کنـد، و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد، نه مفرد، شایـد به این جهت باشـد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه‌ای باشـد که مشـرکین آلهه خود گرفتند، و این گونه فرشـتگان در نظر مشرکین بسیارند. (۱)

عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه

۱- المیـــزان ج، ۲۹ ص ۴۲.

عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه (۴۶۷)

«وَ الصّافّاتِ صَفّـا فَالزّاجِراتِ زَجْرا فَالتّالِیـاتِ ذِکْـرا!» و «اَمْ خَلَقْنَـا الْمَلائِکَهَ اِناثـا وَ هُـــمْ شاهِـدوُنَ!» (۱ و ۱۵۰ / صافات)

ممکن است برای خواننـده این سـئوال پیش بیایـد که چرا قرآن کریم کلمـات مخصوص به زنان را درباره ملائکه اسـتعمال کرده، و فرموده: «صافّات، زاجرات، و تـالیـات» و نفرمـوده: «صافّـون و زاجـرون و تـالـون.»

در جواب بایـد بگوییم: وقتی سـخن از جمـاعتی به میـان آیـد جایز است لفظ مؤنث درباره آنان اسـتعمال کرد، چون کلمه جماعت مؤنث است و صافّات و زاجرات و تالیات به اعتبار لفظ جماعت مؤنث آمده و خلاصه مؤنث لفظی است.

(۴۶۸) ملائکه

خداونـد در آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ سوره فوق معترض عقایـد کفـار شـده، که درباره خـدایان خود که یا ملائکه یا جن بود چه عقایـدی داشـتند و چگونه ملائکه را دختران خـدا نامیـده و برای جن قائل به نسبت و خویشاونـدی با خـدا شدند و به طور کلی وثنیت که یا برهمائی هسـتند، و یا بودائی، و یا صابئی، معتقد نبودند که تمامی ملائکه دختر و زن هستند، بله بعضی از آنان این اعتقاد را داشتند، لکن آن چه از بعضـی از قبایل عرب مانند وثنی‌های قبیله جهینه و سلیم و خزاعه و بنی ملیح حکایت شده، این است که اینان قائل به

مؤنث و ماده بودند. و امّا اعتقاد به این که بین جن و خدا خویشاوندی هست، و نسبت جن سرانجام به خدا منتهی می‌شود، فی‌الجمله از تمامی فرقه‌های نام برده به شرک، نقل شده است.

«اَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِکَةَ اِناثا وَ هُمْ شاهِدوُنَ؟» از ایشان بپرسی آیا ما ملائکه را ماده خلق

عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه (۴۶۹)

کرده‌ایم، و آیا مشرکین در روزی که ما ملائکه را خلق می‌کردیم آن جا حاضر بودند، و مادگی ملائکه را دیدند؟ یا این که نه تنها حاضر نبودند، بلکه چنین ادّعائی هم نمی‌توانند بکنند. علاوه بر این که اصولاً نری و مادگی یک مسئله‌ای است که جز از راه حسّ نمی‌توان اثباتش کرد، و ملائکه برای مشرکین محسوس نبودند. و این جمله ردّ ماده بودن ملائکه است. (۱)

نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آن‌ها

۱- المیــــــــزان ج، ۳۳ ص ۱۹۵ و ج، ۳۳ ص ۲۷۵.

(۴۷۰) ملائکه

«وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَـةَ الَّذیـنَ هُـمْ عِبادُ الرَّحْمـنِ اِنـاثـا!» (۱۹ / زخرف)

این آیه گفتار مشرکین را که ملائکه دختران خدایند معنا می‌کند، و این عقیده طوایفی از عرب جاهلیت بود، و گرنه وثنی‌های دیگر چه بسا که درباره بعضی از آلهه خود می‌گفتند: این آلهه مادر خدا، و این آلهه دختر خداست، ولی نمی‌گفتند که به کلّی همه ملائکه دختر و زنند، لکن در آیه مورد بحث از وثنیان عرب حکایت می‌فرماید که چنین اعتقادی داشته‌اند.

و اگر ملائکه را با جمله: «الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ» توصیف کرده، برای این بوده که گفتار آنان را که ملائکه جنس مادّه هستند ردّ کند، چون کلمه «عِبادُ» وصف نر است، و ماده را عباد نمی‌گویند. خواهی گفت پس از این توصیف بر می‌آید ملائکه نر هستند،

نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آن‌ها (۴۷۱)

می‌گوییم نه، لازمه عباد بودن آنان این نیست که به وصف نری هم متّصف گردند، چون نری و مادگی که در جانداران زمینی است از لوازم وجود مادّی آن‌هاست، که باید مجهّز بـه آن بـاشـنـد، تا نسلشـان قطـع نشـود و مـلائکـه از مـادیّت و تناسل بدورند.

«اِنَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَةِ لَیُسَمُّونَ الْمَلائِکَةَ تَسْمِیَةَ الْاُنْثی!» (۲۷ / نجم)

این آیه عقیده مشرکین را بر این که ملائکه از جنس زنانند ردّ می‌کند، همان طور که در آیـه ۲۶ همیـن سوره اعتقـاد به شفاعـت ملائکـه به طور مطلـق را ردّ کرده است.

مراد از تسمیه مشرکین ملائکه را به انثی همین است که می‌گفتند ملائکه دختران خدایند. پـس مراد از کلمـه «انثی» جنـس زن اسـت که اعـم از یکـی و بیشتر است. (۱)

۱- المیزان ج، ۳۵ ص ۱۴۶ و ج، ۳۷ ص ۷۹.

(۴۷۲) ملائکه

نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه

«اَفَاَصْفکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ اِناثااِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظیما!»

(۴۰ / اسراء)

این آیه خطاب به آن دسته از مشرکین است که می‌گفتند: ملائکه دختران خدا هستند، و یا بعضی از ایشان دختران اویند، و اگر در

آیه به جای کلمه «دختران» کلمه «زنان» را آورد از این جهت بود که ایشان جنس زن را پست می‌دانستند. معنای آیه این است که وقتی خدای سبحان پروردگار شما باشد، و پروردگار دیگری نداشته باشید و

نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه (۴۷۳)

او همان کسی باشد که اختیاردار هر چیزی است آن وقت آیا جا دارد که بگویید شما را بر خودش مقدّم داشته به شما پسر داده و از جنس اولاد جز دختران نصیب خود نکرده است؟ و ملائکه که به خیال شما از جنس زنانند به خود اختصاص داده؟ راستی حرف بزرگی می‌زنید که تبعات و آثار سوء آن بسیار بزرگ است. (۱)

۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۱۸۱.

(۴۷۴) ملائکه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹